

کاربرد هوش و فکر

پژوهشی در قلمرو خلاقیت ذهن - رابطه نظام دنیای درون و نیروی

آسمانی - تاثیر تلقین در ایجاد اعتماد به نفس

اثر: دکتر ژوزف مورفی
ترجمه: هوشیار رزم آزما



رویال بوک

کتابخانه مجازی ایرانیان

دانلود رایگان هزاران جلد کتاب ارزشمند

{ادبیات} - {علم و دانش} - {تاریخی} - {علوم اجتماعی} - {فرهنگ و هنر} - {کامپیوتر و تکنولوژی}
{کودک و نوجوان} - {مجلات - ماهنامه}



رویال بوک در تلگرام



رویال بوک در اینستاگرام



رویال بوک در فیسبوک



وب سایت رویال بوک

در اشتراک گذاری این کتاب با دیگران کوشا باشید ...

Murphy, Joseph

مورفی، ژوزف - ۱۸۹۸

کاربرد هوش و فکر / اثر ژوزف مورفی؛ ترجمه هوشیار رزم آزما. تهران: سپنج،

۲۴۶ ص

(روانشناسی ۲۰)

ISBN: 964-6749-26-7

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

یادداشت: چاپ پنجم ۱۳۸۵ - کاربرد هوش و فکر: پژوهشی در قلمرو خلاقیت ذهن روابط نظام

دنیای درون و نیروی آسمانی - تأثیر تلقین در ایجاد اعتماد به نفس.

عنوان روی جلد: کاربرد هوش و فکر: پژوهشی در قلمرو خلاقیت ذهن روابط نظام دنیای درون و

نیروی آسمانی - تأثیر تلقین در ایجاد اعتماد به نفس. پژوهشی در قلمرو ذهن - رابطه نظام دنیای

درون و نیروی آسمانی - تأثیر تلقین در ایجاد اعتماد به نفس.

موضوع: موفقیت - راه و رسم زندگی - رزم آزما، هوشیار، ۱۳۱۰، مترجم.

۱/۱۵۸

B/۱۶۱۱/م۸ک۲۱۳۷۰

کتابخانه ملی ایران: ۲۰۷ - ۷۰م

کاربرد هوش و فکر

دکتر ژوزف مورفی / هوشیار رزم آزما

ناشر: سپنج - نویخت

چاپ پنجم: ۱۳۸۵

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

چاپ: غزلباران

صفحات: منسوری

قیمت: ۲۴۰۰ تومان

ISBN: 964-6749-26-7

شابک: ۹۶۴-۶۷۴۹-۲۶-۷

مرکز پخش: ۶۶۴۶۴۵۷۷ - ۶۶۹۶۳۰۳۵

بنام خدا

مقدمه

دکتر «ژوزف مورفی» برای خوانندگان علاقمند به موضوعات روانشناسی نامی است کاملاً آشنا. کتابهایی که وی در زمینه ارتباط فرد با اجتماع و همسانی و همسوئی او در خانواده بشری نگاشته، در سراسر جهان با اقبال فراوان روبرو گشته است. دکتر مورفی عقیده دارد که این حق آدمی است که از تمام مواهب طبیعت استفاده کند و با بهره‌گیری از استعدادهای نهفته در ذات و ضمیر به قدرت واقعی خود پی ببرد و از سد موانع و مشکلات گذر نماید و خویشتن را با نیروی شگرف هستی که انرژی آسمانی می‌خواند، همساز و هماهنگ کند و پرتوی از آن را در هستی و وجود خویش جاری سازد و افکار سیاه و منفی را از سراچه دل بزدايد تا بتواند سهم خود را از سعادت و غنا و رفاه و آرامش و اعتدال بدست آورد. کسانی که با آثار

قبلی این نویسنده انساندوست آشنا هستند و بخصوص کتاب «قدرت فکر» او را خوانده‌اند، وجه تشابه فراوانی بین مطالب این دو اثر ارزشمند پیدا خواهند کرد، به گونه‌ای که برخی آن را جلد دوم کتاب مزبور بشمار آورده‌اند. از آن رو که دکتر مورفی خود در مقدمه‌ای نسبتاً مفصل، به تشریح موضوعات کتاب پرداخته و غرض از نگارش آن را بیان نموده است، نگارنده این سطور اطاله کلام و ادای توضیحات بیشتر را زائد و بیمورد تشخیص می‌دهد و یک بار دیگر از لطف و عنایتی که خوانندگان گرامی نسبت به این جانب - به عنوان ناشر و مترجم آثار دکتر ژوزف مورفی و سایر کتابهای روانشناسی مبدول فرموده‌اند، تشکر می‌کند و توفیق همگان را در کسب دانش و معرفت نفس از درگاه ایزد منان مسئلت می‌نماید.

«ه.ر»

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۴	مقدمه نویسنده
۱۷	فصل اول - چگونه نیروی آسمانی برکت و رفاه به همراه می آورد
۳۴	فصل دوم - انرژی آسمانی سبب ساز سعادت
۵۰	فصل سوم - نیروی آسمانی و مساله‌ای به نام سعادت ابدی
۶۰	فصل چهارم - اکتشاف نیروهای باطن
۷۵	فصل پنجم - سازندگی نیروی باطنی
۸۴	فصل ششم - معجزات درمانی و نیروی آسمانی
۹۹	فصل هفتم - تحول روح
۱۱۱	فصل هشتم - نیروی آسمانی حامی و پشتیبان ماست
۱۲۲	فصل نهم - نیروئی که در ما وجود دارد
۱۳۵	فصل دهم - گنجینه‌های نهفته در باطن
۱۴۵	فصل یازدهم - روح و قدرت درمان آن
۱۶۱	فصل دوازدهم - نفس حیات را در خود بدمیم
۱۷۱	فصل سیزدهم - زندگی شیرین زناشوئی در پرتو افکار مثبت
۱۸۵	فصل چهاردهم - تصاویر ذهنی چیست؟
۱۹۹	فصل پانزدهم - چگونه رویاهایمان به حقیقت می پیوندند
۲۱۶	فصل شانزدهم - رفاه و آسایش در تمام دوران حیات
۲۲۸	فصل هفدهم - پدیده‌های روحی
۲۴۷	فهرست کتب

مقدمه نویسنده

بهره‌گیری از قدرت هستی

در هر کس نیروی شگفت‌انگیزی وجود دارد که من آن را «قدرت آسمانی» یا نیروی هستی‌نامگذاری کرده‌ام و آن نیروئی است شگرف که می‌تواند زندگی و هستی شخص را از جهات مختلف: روحی و معنوی و مادی و مالی و اجتماعی دگرگون سازد و وی را بر تارک رفیع آزادگی و رستگاری و خوشبختی جای دهد. این نیرو در ید اختیار شماست که با مطالعه و تحقیق در آن و به خدمت گرفتن قدرت معنوی و ذاتی آن قادر خواهید شد معماها و مشکلات حیات خود را حل کنید و جایگاه واقعی خویش را در زندگی بدست آورید و به رفاه و آرامش روحی و غنا و برکت دست یابید.

من چه بسیار مردان و زنانی را دیده‌ام که با بکارگیری نیروی

آسمانی نهفته در ذات خویش توانسته‌اند دوران مشقت و سختی و بیماری و ناکامی و نومیدی و محرومیت و افسردگی را پشت سرگذارند و انسانی سالم و امیدوار و شادکام و سرشار از انرژی و شور و هیجان شوند؛ آری من آنها را دیده‌ام که چگونه از زندگی آمیخته با قدرت و اعتبار برخوردار شده و شخصیت خود را یکسره دگرگون ساخته و انسانی دیگر شده‌اند.

تردید نکنید که شما هم جزو همین گروه از مردمان هستید و این نیروی بیکران قادر است مجهولات را روشن سازد و بسیاری از ناشناخته‌ها را معلوم گرداند. در این مورد کافی است که فقط قلبی پر امید و دلی روشن و امیدوار و همچنین سعه صدر داشته باشید تا بتوانید خود را از بند افکار تنگ و تاریک برهانید. من شاهد تغییر و تحول بسیار در زندگی بسیاری از مردم بوده‌ام و به چشم خود دیده‌ام که چگونه خیل بیشماری از آدمهای معمولی، کسبه و کارگران و بازاریها و زنان خانه‌دار و راننده‌های تاکسی و آشپزها و خلاصه مردان و زنانی از هر طبقه اجتماعی که تحت تاثیر ایده‌های تازه و نو قرار گرفتند، در شاهراه موفقیت به پیش رفتند و پس از آنکه به اکتشاف استعدادهای مکتوم خود نایل شدند، توانستند با بهره‌گیری از آن قدر و مرتبت والایی برای خویش کسب کنند و به آرزوهای خود برسند.

درحینی که به مطالعه این کتاب می‌پردازید و تمرینهای ساده آن را بکار می‌گیرید، دوستان تازه‌ای پیدا خواهید کرد و یا شاید همسر مناسب خود را انتخاب خواهید کرد و از گزینش شریک مطمئن دغدغهای به دل راه نخواهید داد و همکاران و یارانی را در حیات اجتماعی و حرفه‌ای به سوی خود جلب خواهید کرد که با شما همفکری و همدلی خواهند داشت و به صورت تنی واحد درخواهید آمد که هدفهایتان با هم یکی و مشترک

خواهند شد. این نیروی آسمانی می‌تواند نعمت و برکتی را که بدان نیاز دارید و حتی مسکن دلخواهتان را و آرزوها و آمال قلبی‌تان را برایتان فراهم سازد.

از قرن‌ها قبل این انرژی برای مردم فرزانه پدیده‌ای کاملاً شناخته بود و آن را حضور پروردگار در انسان قلمداد می‌کردند و شناخت و بهره‌گیری از آن را حق هر موجود بشری می‌دانستند. در این کتاب این نکته را خواهید آموخت که چگونه امکان تجلی این نیرو را در روح و جسم و دیدگاه‌های زندگی خود امکان‌پذیر سازید، به نحوی که دیگر در عسرت و مضیقه و تنگدستی روزگار نگذرانید و مشکلات و موانع حیات را از سر راه بردارید تا بسان عقابی تیزپر با بال‌های اندیشه و احساس و تخیل و ایمان به پرواز درآئید و هر مانع و رادعی را پشت سر گذارید.

به همان اندازه که به مطالعه خود ادامه می‌دهید به راز شگرف این نیروی آسمانی پی خواهید برد و این موضوع مهم را کشف خواهید کرد که جایگاه چنین نیروئی در قلب و روح شما و در دسترس شماست و حتی همین الان می‌توانید آن را مورد استفاده قرار دهید و در خدمت اندیشه خود درآورید. نیروی آسمانی بس قوی‌تر از اشعه لیزر و نیرومندتر از نیدرژن و موشک‌های اتمی و هسته‌ای و تمام انرژی‌های جهانی است. قدرتی است لایتناهی و پایان‌ناپذیر. آنگاه درخواهید یافت که چگونه مردان و زنانی که از ویژگی شگرف این نیرو آگاه شدند و با آن تماس حاصل کردند و آن را از آن خویش ساختند، توانستند قدرت آن را در کسب و کار و زندگی خانوادگی و معاملات خویش تجربه کنند و ثمرات آن را مشاهده کردند. در آن صورت شما نیز خواهید توانست با بکارگیری این نیرو به چنین درجاتی توفیق یابید و به چنین منزلتی

برسید.

من شما را به مطالعه دقیق این کتاب فرا می‌خوانم تا روشهای علمی مندرج در آن را بخوبی فراگیرید و بکار برید. با اجرای این تمرینها ملاحظه خواهید کرد که این نیروی اعجازانگیز هر نوع آشفتگی و پریشانحالی و بی‌تصمیمی و وسواس و تردید را در شما ازبین خواهد برد و فقر و نکبت و یاس و اندوه و شکست را از زندگیتان دور خواهد ساخت. دستورالعملهای این کتاب بسیار ساده و عملی است و نمونه‌های آن را در زندگی روزمره‌تان می‌توانید بکار بندید.

نگارنده این کتاب متجاوز از ۳۰ سالی است از ضمیر باطن خود خواستام و آرزویم این بوده که نوشته‌هایم به تمام زبانهای دنیا ترجمه شود و خوانندگان آثارم با افکارم آشنا شوند. همیشه قبل از خواب این درخواست خود را به «آن» یا ضمیر باطن خود سپرده‌ام. برای این کار تلاش زیادی به خرج ندادم و به قول معروف حتی انگشتم را هم بلند نکردم، کارها خودش روبراه شد. عقل و خرد ضمیر باطنم به حکم و خواهشم سر تسلیم فرود آورد. نتیجه آن شد که ناشران سراسر گیتی همواره از من اجازه می‌خواهند تا تالیف‌اتم را ترجمه و منتشر کنند. اکنون شما می‌توانید کتابهای مرا به بیشتر زبانها بخوانید. آری، این است ثمره یک درخواست صحیح و سفارش درست به ضمیر باطن و نتایج و عواقبی که از آن بدست می‌آید.

حدود ۲۴ سال قبل خطاب به اعماق ضمیرم از آن چنین خواستم: «هوش بیکران، دروازه‌ات را باز کن تا بتوانم درباره قانون و نظم الهی تو داد سخن بدهم». درست چند هفته بعد از آن بود که دعوتنامه‌هایی برای ایراد سخنرانی در هند و افریقا و زلاندنو و استرالیا و انگلستان و ژاپن

دریافت داشتم. به آن سرزمینها رفتم و با مردم زیادی آشنا شدم و دوستان فراوانی پیدا کردم و با دلی شاد از سفر باز گشتم تا به مطالعات خود در زمینه قواعد و اصول روح بشر ادامه بدهم. در میهن خودم نیز بگرمی مورد استقبال قرار گرفتم و ایستگاههای فرستنده رادیویی و تلویزیونی بطور مرتب از من برای اجرای برنامه دعوت می کردند.

حال دیگر این بر خود شماست چگونه این نیروی حیرت انگیز را بکار گیرید و از آن بهره برداری کنید. تا این نیرو را به سوی خود نخوانید، پاسخی دریافت نخواهید داشت و زمانی عکس العمل مناسبی خواهید دید که نوشته های این کتاب را بدقت بکار بسته باشید.

گرچه بر آن نیستم که از قبل مطالب و موضوعات کتاب خود را مورد تعریف و تفسیر قرار دهم، ولی از این نکته دریغ آمد که شمه های درباره آن هرچند به اختصار - سخن به میان نیاورم، خاصه آنکه بیشتر مباحث حاوی نکاتی بودند که زندگی بسیاری از مردم را متحول ساختند که من به عنوان نمونه در هر فصل بدانها اشارتی خواهم داشت.

به عنوان مثال در فصل دوم سرگذشت مردی را مطالعه خواهید کرد که در یک زاغه فقیرنشین به دنیا آمده و در یک چنین محله ای بزرگ شده و طبیعی است که انواع سختیها و شدائد را از سر گذرانیده است. تا اینکه رفته رفته رشد می کند و به سن بلوغ می رسد و دوران شباب را پشت سر می گذارد ولی همچنان در نهایت عسرت و بدبختی زندگی را سپری می کند. تا اینکه یک روز بر حسب تصادف به استادی فرزانه برخورد می کند که او در چند جمله راز زندگی و رمز خوشبختی را به وی تعلیم می دهد. از آن پس آن مرد تصمیم می گیرد مطابق دستورالعملهای آن حکیم خردمند عمل نماید و نفسانیات خویش

را دچار تحول سازد و در عالم تخیل، آنچه را که برای بهره‌گیری از مواهب و نعمات روزگار سفید و مناسب می‌یابد، در ذهن ترسیم نماید. گاهگاهی درباره شیوه‌های عقلانی و بهره‌گیری درست و استفاده از پول با خود به گفت و گو می‌پردازد. خود را می‌بیند که چگونه دوره دبیرستان و دانشگاه را به پایان می‌رساند و با فعالیتی که در امر تحصیل نشان می‌دهد، موفق به اخذ بورس می‌شود و بعد وارد اجتماع می‌گردد و کار و کاسبی خوبی علم می‌کند. شگفت آنکه او تمام این تخیلات خود را که به روایی می‌مانست، در طی سالها محقق گردانید و همسری نیز اختیار کرد و زندگی را آن گونه که آرزو داشت به خوبی و خوشی سپری نمود.

شما هم در این کتاب این نکته را کشف خواهید کرد که پول چیزی نیست مگر تصویری از اندیشه و طرز تفکر تان و اینکه ندای باطنی هر شخص می‌تواند عامل ظهور و تجلی آرزوها و خواسته‌های او باشد.

در فصل اول از ماجرای کارمند جوانی آگاه خواهید شد که با استفاده از نیروی آسمانی نهفته در ذاتش توانست دستمزد سالانه خود را از ۴۰/۰۰۰ دلار به ۲۰۰/۰۰۰ دلار ترقی دهد. او در پهنه ذهن خود الگوئی آفرید و به خود تلقین کرد که انرژی آسمانی از این الگو گذر خواهد کرد و تاثیر مثبت خود را بر ضمیر باطن او خواهد نهاد. یک روز یکی از مشتریهای بانک که صاحب چند شرکت معتبر بود و از تلاش و جدیت آن کارمند خوشش آمده بود، به سراغ او رفت و از وی درخواست کرد تا مشاورت مالی شرکت او را تقبل کنند و در ازاء آن حقوقی برابر ۲۰۰/۰۰۰ دلار در سال دریافت نماید. با خواندن این فصل به نیروی باطنی خود پی خواهید برد و این نکته را کشف خواهید کرد که این نیروی شگرف را نباید عاطل و باطل رها کرد بلکه بایستی آن را فعال

ساخت و از ثمرات آن زندگی خود را سر و سامان بخشید. شما هم این فصل و سایر فصول را بدقت بخوانید تا به نیروی عظیمی که در خویش دارید، پی ببرید.

انرژی آسمانی، نیروئی است که از آسمان می‌آید و در هر لحظه که اراده کنید در اختیار شماست و تنها اختلافی که بین یک فرد فقیر با یک ثروتمند وجود دارد، این است که آن آدم متمول توانسته است این نیرو را به زیر سلطه خود درآورد و آن را در جهت آمال و سودهای خود بکارگیرد، ولی آن مرد تنگدست خود را در تنگناهای فکری خویش زندانی ساخته و در نتیجه از چنان مقدرتی خویشتن را محروم می‌کند.

در فصل ششم از ماجرای مادری آگاه خواهید شد که توانست انرژی آسمانی را در راستای نجات جان فرزند بیمارش که به بیماری آسم و تنگ نفس مبتلا بود، بکارگیرد. مادر در عالم خیال روزی سه چهار بار فرزندش را می‌دید که با خوشحالی می‌گفت:

... مادر، خدا مرا شفا داد... حالم بکلی خوب شده...

او این تصویر ذهنی را آنقدر در پهنه ضمیر خود حفظ کرد تا آنکه یک روز همان صحنه‌ای را که آرزو داشت بچشم دید و فرزند مریضش بشکلی بهبودی یافت.

واقعیت امر این است که تنها یک قدرت شفابخش وجود دارد. این مادر متقاعد شده بود که تصویر ذهنی او همراه با احساس عمیقش نیروی شفادهنده موجود در پسرش را تقویت خواهد کرد. به عبارت بهتر، او با ضمیر باطن فرزندش ارتباط کاملی برقرار کرد و هر دو ضمیر را از ایده تندرستی و صحت و سلامت سرشار ساخت تا به نتیجه رسید.

در فصل هفتم داستان کارآگاهی را خواهید خواند که با اینکه متجاوز

از ۲۰ بار به او سوءقصد کرده بودند و می‌خواستند وی را از پای در آورند، ولی او باوقوف بر این امر که انرژی آسمانی حی و حاضر است و هر موقع که او را به یاری بخوانی، پاسخت خواهد داد و به کمکت خواهد شتافت، از هیچ تهدیدی نهراسیده و با این دعای صبحگاهی دست به تمرین روحی برداشته بود: «خداوند خودش از من محافظت می‌کند... زندگی من تحت حمایت اوست... او پشتیبان من است و خودش مرا از هر بلائی مصون نگاه می‌دارد.»

باری، با بهره‌گیری از این تکنیک و بی‌آنکه پروائی و هراسی داشت، می‌توان به کام ازدها رفت و با خیال راحت سوار هواپیما و اتوبوس و قطار شد و سراسر دنیا را درنوردید و کمترین خوف و وحشتی به دل راه نداد. این کتاب راز زندگی آرام و بیدغدغه را به شما یاد خواهد داد. آن را به زبانی نوشته‌ام تا هر کس بتواند بروشنی و وضوح قوانین و قواعد جهانی و بشری را که اصلی تفکیک ناپذیر از روح است، ادراک نماید. میلیونها نفر از این طریق توانسته‌اند به راه سعادت و نیک‌بختی گام بردارند.

در فصل دهم از سرگذشت مردی بنام «پنیگتون» مطلع خواهید شد که خود عقیده داشت، ضمیر باطن او، وی را به نقطه‌ای هدایت می‌کرد که در آنجا و در زیرزمین، دفینه و گنجینه‌ای قیمتی نهفته بود.

او بارها با حفریات خویش، توانست اشیاء تاریخی بی‌نظیر و جواهرآلات را بدست آورد و آنها را به موزه‌ها بسپارد. او به قدرت نهفته در ذاتش مباحثات می‌کند و آن را در جهت رفاه و آسایش خود بکار می‌گیرد.

شما نیز می‌توانید با به خدمت گرفتن نیروی باطنی انرژی آسمانی، بر اعتبار و اقتدار و تندرستی و خوشبختی خویش بیفزائید. در هر فصل

این کتاب با نمونه‌هایی برخوردار خواهید کرد که می‌تواند زندگی شما را یکسره متحول و دگرگون سازد.

در فصل ۱۴ مصاحبه شخص میلیاردری بنام «هنری فلاگ لر» را که از شرکای عمده «استاندارد اویل» است، خواهید خواند که راز موفقیت خود را چنین شرح می‌دهد: «آنچه را که در دل آرزو می‌کردم، آن را عملی و محقق می‌پنداشتم و هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دادم. می‌دانستم زیر خاک، اقیانوسی از نفت قرار دارد، تنها به پشتکار و تلاش احتیاج داشتم تا این ماده قیمتی را استخراج کنم. مایوس نمی‌شدم و شب و روز کار می‌کردم. سرانجام به هدفم رسیدم و با کمک متخصصان صاحب صلاحیت و همکاران و شرکای درستکار یکی از عظیم‌ترین موسسات نفتی را بنیان نهادم».

در زندگی برای خود هدفی منظور کنید و تمام دقت خود را حول این هدف متمرکز سازید و در خیال خود را مجسم کنید که به هدفتان رسیده‌اید. نسبت به تصویر ذهنیتان وفادار بمانید، آنگاه خود شاهد اعجازهای زندگی‌تان خواهید گشت. قدیمیها می‌گفتند، نیروی تخیل کارگاه پروردگار است.

در فصل ۱۷ از سرگذشت مردی آگاه خواهید شد که در شرط بندی مسابقات اسب‌دوانی جایزه بزرگ آن را به مبلغ ۱۵۰/۰۰۰ دلار برد. اما در راه خانه سگته کرد و زنش نفهمید که شوهرش پولها را در کجا پنهان کرده است. زن بیچاره، با حالی آشفته و پریشان پیش من آمد و راه چاره خواست. به او توصیه کردم ذهن و فکر خود را کاملاً آرام سازد و از هوش بیکران خود بخواهد تا محل پولها را به او نشان دهد. بعداً برایم تعریف کرد که در عالم خواب و بیداری شوهرش را در رویا دیده که محل

اختفای پولها را برای او فاش کرده.

آری در ما چیزی وجود دارد که هر موضوعی را می‌داند و از همه چیز آگاه است. انرژی آسمانی جواب هر مساله‌ای را می‌داند. چون آگاه و دانا و همیشه حاضر و فعال است.

باشد که این کتاب راهنما و هادی لحظه لحظه حیات شما گردد و به صورت یک همنشین و همدم وفادار و دانا درآید. آن را چند بار بخوانید تا نکات دایمانه آن در ذهنتان جایگزین شود و آنگاه دروازه فکر خود را به سوی تندرستی و نشاط و اعتدال و آرامش و برکت باز کنید. از همین صفحه، با هم به ادراک واقعی و عملی موضوعات و مسائلی خواهیم پرداخت تا سایه‌های اوهام و هراس و نکبت و مسکنت و ادبار و تنگدستی برای همیشه از زندگیتان رخت بربندد.

دکتر ژوزف مورفی

فصل اول

چگونه نیروی آسمانی قادر است رفاه و برکت بهمراه آورد

در جهان تنها یک نیروی اصلی وجود دارد و در هر یک از ما معبر و گذرگاهی است که این نیرو توسط آن ما را در خود می‌گیرد. در هر یک از ما کانونی قرار دارد، همچون لامپ برق که جریان از آن گذر می‌کند. این انرژی با ریتمی موزون و شادگونه جاری می‌شود و هنگامی که ما بدان امکان می‌دهیم تا بگونه‌ای سازنده در ما جریان پیدا کند، ما نیز خود را با آن هماهنگ می‌سازیم و آنگاه اعتدال و تندرستی و انواع مواهب طبیعت را برای خویش تامین می‌کنیم. ولی، پس از آنکه حرمان و حسرت و بغض و کینه و هرگونه شکل منفی را به خود راه دادیم، گوئی انرژی آسمانی را در تله‌ای گرفتار ساخته‌ایم که در نتیجه برای خود انواع اختلالات

و آشفته‌گیهای روحی را نیر بوجود آورده‌ایم.

چگونه می‌توان کانال ثروتها و نعمتهای بیکران شد

این تمرین روحی یکی از بهترین روشهایی است که با آن می‌توان انرژی آسمانی را در خود آزاد کرد:

- از اینکه من افکار منفی را درباره خود و دیگران به سر راه دادم، پوزش می‌خواهم و تصمیم گرفته‌ام دیگر چنین افکاری را به سر راه ندهم. من پرتو عشق و محبت خود را بر همه اطرافیان نثار می‌کنم. هنگامی که درباره دیگران می‌اندیشم، بغض و بددلی را از سر دور می‌کنم.

این تمرین بسادگی خواهد توانست کانال و گذرگاه مناسب را برای انرژی آسمانی فراهم سازد. آنگاه با این گفته‌ها دست به دعا بردارید:

- من این را از صمیم قلب می‌پذیرم که عشق و نور و اعتدال، حقیقت و حسن و کمال و نعمت امنیت خداوندی در وجود من شادمانه و آزادانه جریان پیدا می‌کند و من یقین دارم که آرزوهایم برآورده خواهد شد.

این تمرین را سه بار صبح و شب با صدای بلند تکرار کنید. زمانی که افکار شما حول این حقایق متمرکز شود، گوشه‌ایتان این ندا را دریافت خواهد کرد، در این صورت همه‌استگداد ذاتی خود را به سود خویش بکار خواهید گرفت و سرانجام این حقایق در ضمیر باطن شما مستقر خواهند شد. از آن رو که قوانین ضمیر باطن قهری و جبری است، شخص ناگزیر در تمام جنبه‌های زندگی، ثروتها و نعمات الهی را در اختیار خود درخواهد آورد.

ارتباط فکر با خوشبختی و بدبختی

چندی پیش، مهندسی که از دوستان من است و در یک آزمایشگاه تحقیقاتی کار می‌کند، به من گفت که با پرسنل خود اختلاف نظرهایی پیدا کرده و در نتیجه مسائلی برای او بوجود آمده بود. برایم تعریف کرد که چاره کار را در این دیده که به نیروی نهفته در ذات متوسل شود و از این رو شب که به خانه رفته، پس از آرام سازی جسم و روح، در وقت خواب، با خود این گونه شروع به گفت و گو کرده است.

- حال کاملاً آرام هستم و این مساله را به ضمیر باطن خود ارجاع می‌کنم. می‌دانم که او خودش راه حل قضیه را نشانم خواهد داد و جواب این معما را در اختیارم خواهد گذاشت.

می‌گفت روز بعد که از خواب برخاستم احساس سبکی و نشاط خاصی کردم. همه چیز برایم روشن شده و مساله برایم حل شده بود. پاسخ معما را یافته بودم. بااعتماد به نفس فراوان به مقابله با مدعیان پرداختم و آنها را مجاب کردم و همین باعث شد تا از سوی شرکتی که در آن کار می‌کردم در پست مهم‌تری گمارده شوم و طبعاً از مزایا و دستمزد بیشتری هم برخوردار شدم.

استادی که سالیانی از عمر خود را در طلب رفاه زندگی سر کرده بود، با این حال از پول به‌عنوان یک شیئی ناپاک یاد می‌کرد. به او توضیح دادم که چرا بایستی دیدگاه خویش را نسبت به این مساله تغییر دهد زیرا آنچه را که محکوم بسازد نمی‌تواند بچنگ آورد. او تازه متوجه شد که مقصر شناختن مس و سرب و طلا و نقره و کبالت و اورانیوم و یا اسکناس روش خردمندان نیست. اسکناس بخودی خود هیچ تقصیری

ندارد و تنها تفاوتش با فلزات دیگر منجمله طلا و نقره در این است که اتمها و مولکولها و الکترونها و پروتونهای آنها با هم فرق دارند و از نظم متفاوتی با آنچه کاغذ را می‌سازد، برخوردارند.

آن استاد با این تکنیک روحی توانست دیدگاه خود را تغییر دهد که در پی آن زندگی نیز متحول شد:

- از این لحظه به بعد، من به پول به عنوان شیئی پاک می‌نگرم چون همه چیز از اوست. می‌دانم که ماده و روح (انرژی) یکی است و این را از این پس قبول می‌کنم که پول در زندگی من گردش آزادی پیدا می‌کند و من آن را عاقلانه و به نحوی سازنده بکار می‌گیرم.

استاد مزبور صبح و شب به مدت پنج دقیقه این تمرین را انجام داد و درست بعد از یک ماه با حقوقی خوب به سمت بالاتری منصوب شد. شگفت آنکه ارثیه‌ای از خاله‌ای که هرگز او را ندیده بود، به وی رسید و در حال حاضر مواظب است تا آنچه را مود تایید ذهنی قرار داده، منکر نشود. پس شما هم با دگرگونی در نحوه تفکر خود نسبت به زندگی و نعمات آن از مواهب و برکات آن برخوردار شوید.

زندگی نیروست

زندگی لبریز از نیرو و فراوانی است. از یاد نبرید که اصل هستی منبع خلاقه‌ای است که دنیا از آن زاده شده و خلاقیت مداوم آن همچنان ادامه دارد.

یکی از کارمندان بانک که دستمزد سالیانه‌اش به ۴۰۰۰ دلار در سال می‌رسید، همواره در فکر آن بود تا با ارائه خدمات مبتکرانه نظر

مقامات و روسای مافوقش را به خود جلب کند و یا به قول خود، کاری کند تا آنها به استعداد او در زمینه مالی و بانکی پی ببرند. آنگاه در ذهن خود نمونه مشخصی ترسیم کرد و این را تایید نمود که انرژی و حرکت حیات از این نمونه گذر خواهد کرد و در ضمیر باطن او تصویر آرزوهای وی را ثبت خواهد نمود. او این روش را به صورت عادت برای خود درآورده بود. اما همین امر باعث شد تا یکی از مشتریهای بانک که صاحب مزرعه‌ای بزرگ در تگزاس بود، از وی درخواست کرد تا به عنوان مشاور مالی او را یاری دهد. قراردادی ۱۰ ساله با او منعقد گردید و کارفرما تقبل کرد تا کلیه هزینه مسافرت‌های او را به مزرعه پرداخت نماید و اتومبیلی با راننده در اختیار وی قرار داد و دستمزد سالیانه او ۲۰۰/۰۰۰ دلار تعیین گردید. درواقع آنچه نصیب آن کارمند بانک شده بود، نتیجه تصویری بود که به ذهن خود سپرده بود.

اکتشاف ثروت‌های حیات

اخیراً در سمیناری در «لاس وگاس» شرکت کرده بودم. آنجا با مردی آشنا شدم که موضوع جالبی را برایم تعریف کرد. او گفت که حدود چهار سال قبل با ۲۰ دلار پول به لاس وگاس آمده بود و از اینکه توانسته بود ظرف مدت کوتاهی کاری در رستورانی گیر بیاورد، خیلی خوشحال شده بود. چندی بعد، به خاطر خوشروئی و خوش خدمتی با مشتریان، طرف توجه ایشان قرار گرفت و یکی از آنها به عنوان انعام یکی از کتابهای مرا تحت عنوان «نیروی بیکران یا قدرت پول» به وی داده بود. او آن کتاب را خوانده و از آن یادداشتهایی برداشته و چهار موضوعی را که

بیش از همه نظرش را جلب کرده بود، روی یک ورقه کاغذ نوشته بود تا در فرصتهای مناسب آنها را مرور کند:

۱- ثروت آزادانه و براحتی به سوی من جریان پیدا می‌کند.

۲- هوش بیکران مفاهیم ارزنده زندگی را به من نشان می‌دهد.

۳- خانه و خانواده خوبی بهم می‌زنم.

۴- همسر خوبی گیر می‌آورم.

او می‌گفت که صبح و شب بطور مرتب و با اعتقاد کامل این ایده‌ها را در ذهن می‌نشانید و یقین کاملی داشت که حاصل و ثمره تخیلاتش، سرانجام ثمرات خود را به بار می‌آورد. آن مرد مطمئن بود که این تکنیک، وسیله‌ای بود که ضمیر باطن وی را از تصویرهای مثبت آکنده سازد و شرایط غنا و رفاه و پیشرفت را برای او فراهم نماید و نیروی نفسانی او را تقویت کند. به عبارت روشن‌تر او آنچه را که طلب می‌کرد، ابتدا در ذهن خود آن را تصاحب می‌کرد تا بعداً آن را بدست آورد.

درست ظرف سه ماه آنچه را که بر صفحه کاغذ نوشته بود، به تملک خود درآورد و این همه را به لطف اعتمادی که به نفس و ضمیرش داشت، به دست آورده بود. او تردیدی نداشت که هرچه بر ضمیر باطنش حک می‌کند، همان را در بیرون باز خواهد یافت. در وهله نخست به سرپیشخدمتی هتل ارتقاء مقام پیدا کرد. یکی از مشتریها او را به زنی ثروتمند معرفی نمود و همین باعث شد تا با او ازدواج کند. شگفت آنکه همسر او خانه مجللی در لاس و گاس داشت که طبعاً در آن منزل سکنی گزیدند. آنگاه شرکتی دایر کردند و کار و بارشان رونق گرفت و خلاصه ازدواج موافقی پیدا کردند و اینکه او نه تنها از وسایل زندگی کم و کسری ندارد، بلکه ابزار اصلی زیست یعنی پول را هم بقدر کفایت در

اختیار دارد.

انرژی آسمانی آنچه را که به صورت آرزو به ذهن می‌سپارید، تقویت می‌کند و بدان قدرت می‌بخشد و تمامی نیروی بیکران وجود در مرکز توجه و دقت شخص قرار می‌گیرد. حال باید دید چگونه می‌توان این انرژی را در کار خویش مورد استفاده قرار داد.

امرسون می‌گوید: «هیچ چیز بی شور و اشتیاق خلق نشده است.» یک مهندس جوان در رشته الکترونیک به من می‌گفت که تاچه حد برای این موضوع اهمیت قائل است و بخصوص رشته مورد علاقه خود را که الکترونیک است، چنان مهم می‌شمارد که هر ایده تازه‌ای را بوضوح در ذهن می‌بیند و از این رو توانسته بود دهها اختراع کوچک و بزرگ در این زمینه داشته باشد و باینکه بیش از ۲۲ سال از سنش نمی‌گذشت، ولی وجود او را در آزمایشگاهی که در آن کار می‌کرد، بسیار مغتنم می‌شمردند و بخاطر ابداعاتی که از خود نشان می‌داد، با این سن و سال کم متجاوز از ۳۰/۰۰۰ دلار در سال درآمد داشت و اینها را مدیون اعتقادی می‌دانست که به انرژی آسمانی و شور و شوقش نسبت به کار داشت.

واژه «اشتیاق» شور و جذبه‌ای را که انسان از آن بهره‌مند می‌شود، می‌رساند و آن شوقی است که شخص نسبت به هدف و منظوری دارد و روحی است که یکسره از مقصود آکنده گشته است. آن مرد جوان با ایمانی راسخ چنین دست به دعا برمی‌دارد:

- نیروی بیکران هستی مرا به تحرک وامی‌دارد و از من حمایت می‌کند و افکار خلاقه در من بوجود می‌آیند و آنچه را که نیاز به شناخت آن دارم، بر من مکشوف می‌سازد.

او به پاسخ و واکنش انرژی آسمانی ایمان دارد و می‌داند که به

هدفش خواهد رسید و شور و شوقش از این ایمان مثبت کارها را برای او تسهیل خواهد کرد. در برخی مواقع، موقعیتها و امکانات تازه سرزده از راه می‌رسد و زندگیش را دگرگون می‌سازد.

در انجیل آمده است که: «اگر کسی از بین شما از عقل و خرد بهره‌ای نداشت، از پروردگار خود که این موهبت را بی‌دریغ بر همه نثار کرده، آن را بخواهد که به وی داده خواهد شد.»

«میلتون گرانت» آشپز رستوران راه آهن در ۳۲ سالگی تصمیم گرفت زندگی خود را دگرگون سازد و فقر و ادبار را از خویش دور سازد و در ۴۰ سالگی توانست به هدفش برسد. او که پسر یک برده سیاهپوست در ویرجینیا بود، اینک وارد جرگه میلیونرها شده و به عنوان رئیس و سهامدار عمده یک کمپانی معظم و معتبر در لس آنجلس از شهرتی فراوان برخوردار گشته است. او در تمام احوال به خود می‌گفت:

من همیشه در این فکر بودم که زندگی بهتری هم برای من وجود دارد. در آن صورت تنها چاره‌ام این بود که راه خود را پیدا کنم.

برای شروع هر کاری نیاز به سرمایه داشت که با دست تهی نمی‌توانست نیت خود را عملی کند. گرانت در ۱۸۹۱ در پتسبورگ ویرجینیا به دنیا آمده و در کودکی درس و تحصیل را رها کرده بود تا سرپرستی یازده خواهر و برادر صغیر را به عهده بگیرد. خود در این باره می‌گوید:

کار را از واکس زدن کفشها شروع کردم و بعد پادوی یک مغازه کفافی شدم. سپس با مزد هفته‌ای ۲/۵ دلار در قطاری کاری گیر آوردم. کمک آشپز قطار شیکاگو پاسیفیک شدم، پیشرفتم در کار سریع بود و طولی نکشید که سر آشپز رستوران قطار شدم. شغل مهمی که تا به

حال به هیچ سیاهپوستی نداده بودند.

گران‌ت در آن قطار از آرامش و امنیت کامل و حتی مزایای اجتماعی برخوردار بود. جوان بود و جویای نام و شهرت.

- با ۱۵ دلار پس‌اندازی که کردم به کالیفرنیا رفتم و یک کامیون قسطی خریدم و با آن به جمع‌آوری زباله‌های شهر پرداختم. در ابتدا، درآمدم چندان زیاد نبود و ماهی ۲۰ دلار گیر می‌آوردم. ولی از آن‌رو که به وظیفه‌شناسی و جدیت حسن شهرتی پیدا کرده بودم، فوراً در کارم ترقی کردم به طوری که ظرف چند سال درآمد ماهانه‌ام به ۶۰۰۰ دلار رسید.

گران‌ت یک گاوداری در حومه شهر لس‌آنجلس خریداری کرد که خوراک آنها را از بقایای گیاهان و سبزیجات زباله‌ها تامین می‌نمود. درآمدش روز بروز بیشتر می‌شد. آنگاه به فکر افتاد تا یک بنگاه کارگشائی دایر کند و همین کار را هم کرد و صداقت و درستکاری و حسن شهرتی که بهم زده بود، باعث شد تا از اطراف و اکناف به سراغش بیایند و در شرکت او سرمایه‌گذاری کنند. گران‌ت می‌گوید:

- حتی فقیرترین مردمان می‌توانند از دامگهی که در آن افتاده خود را نجات دهد مشروط بر آنکه هدف خود را از یاد نبرد و شب و روز برای نیل بدان تلاش و جد و جهد کند. هرگز از یاد نبرید که هر ترقی و پیشرفتی توسط خود شخص آغاز می‌شود. اگر از صمیم قلب بدان ایمان داشته باشید، سرانجام بدان خواهید رسید. گران‌ت با همسرش «فلورا» در عین حال زندگی ساده‌ای داشت که در این باره می‌گوید:

- من هرگز خود را یک میلیونر نمی‌دانم و باینکه چندین میلیون ثروت دارم مع‌هذا از روش زندگی پولدارها تقلید نمی‌کنم. در نظر من،

یک میلیونر آدمی است نازک نارنجی که به کیف پر پولش می‌نازد و حتی قدرت راندن اتومبیلش را هم ندارد و حتماً باید راننده‌اش در ماشین را برایش باز کند. ولی من خودم پشت فرمان می‌نشینم و هر روز به دفتر کارم می‌روم و هرگز به فکر بازنشستگی نیستم.

او درباره سقوط ارزش پول چنین اظهار نظر می‌کند:

- می‌دانید چرا امروز پول ما ارزش چند سال پیش را ندارد برای اینکه زحمتی را که من آن سالها برای بدست آوردن یک دلار می‌کشیدم، امروز دیگر کسی حاضر نیست آن را تحمل کند. همه کار راحت و پول آسان می‌خواهند.

گرانت به خود گفته بود که باید به زندگی مرفهی برسد و از آسایش و امنیت و آرامش برخوردار شود، در خانه خویش برکت و نعمت داشته باشد. او این ایده‌ها را به ذهن سپرده و برای نیل به این هدفها شب و روز تلاش کرده و زحمت و مرارت کشیده بود. هر تصویری را که به پهنه ضمیر خود بدهید، تحقق آن را شاهد خواهید گشت. همانند میلتن گرانٹ رفتار کنید و هدفی را که در سر می‌پرورید، آن را از خود دور نسازید و با عشق پرورش دهید تا بتوانید از آن خود سازید. عشق مرحله تکامل قانون تندرستی و رفاه و موفقیت و پیروزی بر هر مشکلی است.

در هنگامی که مشغول نگارش این فصل از کتاب بودم، خانمی تلفن زد و با صدائی غمناک و بغض آلود شرح زندگی نابسامان خود را به تفصیل تعریف کرد و گفت که شوهرش مدتهاست که بیکار است و قرض تا گلویشان بالا آمده و مالیاتشان عقب افتاده، و قدرت پرداخت شهریه تحصیل فرزندش را ندارد و خانه‌شان را عنقریب چوب حراج خواهند زد. احساس می‌کند راه به جایی ندارد و زندگیش به پایان رسیده. به وی

خاطر نشان ساختم که نیروی ذاتی خود را دست کم نگیرد و او را راهنمایی کردم تا گفته‌های زیر را در تمرینهای تلقینی خود بگنجانند:

- ای انرژی آسمانی به آرمانهای من جان ببخش و طرحها و آرزوهای مرا جامه حقیقت بپوشان. خانه مرا در اختیار مشتری مناسبی قرار بده. یقین دارم که او آن را می‌پسندد و از این انتخاب خود بسیار خرسند می‌شود. من از این معامله کاملاً راضی هستم. اطمینان دارم که پروردگار حامی و پشتیبان من است و حوائج زندگی مرا تامین می‌کند و سر و سامان می‌دهد.

او روزی سه چهار بار این دعا را می‌خواند و هرگز منکر آنچه در ذهن جای داده بود، نگشت و در ضمن از تلاش و فعالیت دست برنمی‌داشت. آنگاه نیروی آسمانی به صورت تصاویری مثبت در ضمیر باطن او نقش بستند و یکی از وکلای دعاوی خانه او را پسندید و برای پسرش خریداری کرد. شگفت آنکه خریدار می‌گفت ناگهان نگاهش به اعلان فروش خانه روی در جلب شده است، حال آنکه آن زن اعلان مزبور را از یک سال پیش نصب کرده بود و با اینکه وکیل دعاوی تقریباً هر روز از آنجا رد می‌شد ولی متوجه آن نگشته بود. اتفاق حیرت‌انگیز دیگری روی داد و شوهر بیکار زن را مجدداً به کار سابقش دعوت کردند و حتی منصب و مقامش را هم بالا بردند. درست یک ماه بعد از آنکه بانوی یاد شده تمرین روحی را آغاز کرد، خواهر شوهرش که پیر و بیمار بود درگذشت و ارثیه هنگفتی برای برادرش باقی گذاشت. هر چند او به مرگ آن زن راضی نبود و زندگیش نیز سامان یافته بود، ولی به هر حال این نکته به اثبات رسید که با بهره‌گیری صحیح از تصاویر ذهنی می‌توان شاهد عملی شدن آرزوهای خویش گشت.

این را بخاطر داشته باشید که همه چیز برحسب نوع و سرشت خود بارور می‌شود و توسعه و گسترش می‌یابد. نیرو، تحرک، شور و نشاط و عشق و توانائی و غنا اشکال متفاوتی از «قدرت یکتا» هستند. بذره‌های ذهنی رفاه و غنا و موفقیت و سعادت و نیکدلی و خیرخواهی را بکارید و این را در نظر داشته باشید که هیچ بذری بدون کاشتن بار و بر و ثمر نخواهد داد و اینکه کشتزار روحی هر کس، ضمیر باطن اوست.

به بازاریابی که در آمد سالانه‌اش تنها ۶۰۰۰ دلار بود و از این حیث شکوه و شکایت داشت، توضیح دادم که اگر می‌خواهد به موفقیت دست یابد بایستی پیش از آنکه انتظار بهره‌گیری از مواهب حیات داشته باشد، ابتدا بذر آرزوهای خود را در ذهن بکارد. بهتر بگویم پیش از آنکه توقع دریافت داشته باشد، می‌بایست بخشنده و دهنده باشد و از یاد نبرد که این انرژی و نیروی آسمانی است که راه را از چاه نشان می‌دهد و آنچه را که فراخور حال شخص است، فراهم می‌سازد. پس باید این نیرو را بدرستی شناخت و تمامی دقت خود را معطوف آن ساخت و نیروی آن را در جهت تامین هدف خود بکار گرفت. به او خاطر نشان ساختم که هرچه را که در صدد بدست آوردن آن است، در ذهن تصویر کند تا شاهد تحقق آن گردد.

بهائی که او در ازاء آن می‌بایست پرداخت نماید، اعتماد کامل بود و همین اعتقاد و اعتماد سبب می‌شد تا در تمام جنبه‌های زندگی شناخت موثقی نسبت به هدفش پیدا کند. او دریافت که بایستی در کشتزار ضمیر خود بذره‌های غنا و بی‌نیازی بکارد و بر آنها انرژی ایمان و اعتقاد و عشق نثار کند تا به این ترتیب بر روند رشد و باروری آن بیفزاید و جلوه آن را در زندگی شاهد گردد.

آن فروشنده پس از اینکه اطمینان لازم را در خود بوجود آورد که هوش بیکران ضمیر باطنش مشتریهای مناسب و کافی برایش فراهم خواهد کرد، اقدام به تمرین روحی نمود. او واقعاً و از صمیم قلب به این باور رسیده بود که تمام معاملاتی که انجام می‌داد، مطابق خواست و مشیت پروردگار بود و آنچه او می‌اندیشید، خریدار نیز همان طرز تشکر را داشت. هنوز سالی نگذشته بود که توانست / ۰۰۰ / ۵۰ دلار درآمد خالص بدست آورد.

او این نکته را به تجربه دریافته بود که با انجام خدمات مناسب و پیشنهادهای معقول و با تخفیفی که برای مشتریانش در نظر گرفته بود، در ضمیر باطن خویش بذرهایی بکار داد که ثمرات نیکویی بیار آورد که چنین نیر شد.

* * *

اخيراً بانوئی به دیدنم آمد و اظهار داشت که سخنرانی مرا در رادیر شنیده و تحت تاثیر آن قرار گرفته است بویژه در آن قسمت که تاکید می‌کرده‌ام هر کس بایستی مواظب افکار خود باشد و دسی از نظارت بر آنها غافل نماند و کاملاً اطمینان حاصل نماید که اندیشه‌ها با هدفها منطبق باشد و اینکه گفت و شنودها و نجواهای باطنی ما با امیال و خواستها و مقاصد زندگی مان تعارض و تفاوتی نداشته باشد.

- در آنجا بود که متوجه شدم آنچه در دل دارم، با آنچه به زبان می‌آورم از زمین تا آسمان اختلاف دارد. درواقع من تمام خواستها و نیات درونی خود را منکر می‌شدم و در نتیجه در زندگی از هر پیشرفت و

موفقیتی بی‌نصیب می‌ماندم. بعد از شنیدن آن گفتار رادیویی تصمیم گرفتم تجدید نظر کلی در دیدگاهها و طرز برخورد با افکار خود بعمل آورم. به خود گفتم: «جلوی ضرر را از هر جا بگیرم به منفعت رسیده‌ام. بیش از این نباید بر عقاید و باورهای ناصواب خود پافشاری کنم. اینک به این نتیجه رسیده بودم که اگر بخواهم شغل خود را که ماشین نویسی ساده بود، تغییر دهم و حقوق و مزایای بیشتری بدست آورم و به رفاه و آسایش کامل برسم، بایستی گفته‌های باطنی خود را یکسره درهم بریزم و از نو قالبی بسازم که با خواستها و آرزوهایم همسان و هماهنگ باشد.

آن زن جوان می‌گفت:

– من قبلاً همیشه از وضع خود ابراز نومییدی می‌کردم و می‌گفتم در این شغل امکان پیشرفتی وجود ندارد. با این دستمزدی که می‌گیرم، هرگز نمی‌توانم امید زندگی بهتری داشته باشم و از این قبیل حرفها دائماً ورد زبانم بود.

درحقیقت ضمیر باطن او این گفت و گوی مکرر را به صورت تلقینی مثبت پذیرفته و او را همچنان در موقعیت سطحی و متوسط نگاه داشته بود که ناگهان تصمیم گرفت سطح فکر خود را دگرگون سازد و اندیشه‌های خویش را بر اساس آمال و آرزوهایش متحول گرداند. آنگاه به قول خود نسخه‌ای نوشت و آن را روزی چند بار و شبها به‌هنگام خواب مطالعه می‌کرد:

– من دستمزد خوبی دارم و پولدار می‌شوم و در آرامش و رفاه زندگی می‌کنم و به همسری مردی درمی‌آیم که با هم به توافق کامل می‌رسیم و من می‌توانم به هویت کامل معنوی خود برسم.
او آنقدر این گفته‌ها را تکرار کرد تا واقعاً از صمیم قلب این را

پذیرفت که تمام آرزوهایش به حقیقت خواهد پیوست و ندهای باطنی او در شکل تازه خود جای خواهد گرفت. یک ماه بعد او را به پست تازه‌ای گماردند که حقوق و مزایای قابل ملاحظه‌ای داشت. جالب آنکه رئیس همان قسمت از او خواستگاری کرد و زندگی شاد و شیرینی، همان گونه که در عالم تخیل تصویر کرده بود، آغاز نمود.

هر کس می‌تواند از خود چنین سوال کند:

- آیا نجوهای باطنی من با آرزوهایم تطابق دارد؟

اگر پاسختان مثبت باشد و به خود بگوئید:

- آری، صحبت و زمزمه دل من بدرستی با آمال و نیات من منطبق

است.

یتیم بدانید که آرزوهایتان - اگر در حد معقول باشد - یکایک عملی

خواهد شد.

نکات مهم

۱- موضوع اساسی آن است که خود را با نیروی آسمانی که منبع و کانون قدرت لایزال است، تطبیق دهیم. الهامات و رهنمودها و ایده‌های خلاقه را از آن بخواهیم. همه مجهولات بر ما مکشوف خواهد شد.

۲- هر مشکلی راه‌حلی دارد و هر سوالی جوابی.

۳- نیروی آسمانی پاسخ ایسان و یاور انسان است.

۴- بانکداری که در ذهن خود دستمزد مناسبی برای خویش

ترسیم کرده بود و آن را حق خود می‌دانست، سرانجام توانست به آرزوهای

خویش برسد.

- ۵- پیشخدمت رستورانی که چهار موضوع آرزوهای خود را روی کاغذ آورده بود، ضمیر باطنش را از آن متاثر گردانید و عاقبت به هدفهای خویش نایل گشت.
- ۶- شور و شوق مهندس جوان در رشته الکترونیک سبب شد تا انرژی آسمانی در وی آزاد گردد و ایده‌های تازه‌ای به سرش راه پیدا کنند و درآمد او نیز چند برابر گردد.
- ۷- تصویری که یک سیاهپوست برده از آزادی و رفاه در سر راه داده بود، او را به آرزویش رسانید.
- ۸- هریار که خواستید کالائی را در معرض فروش بگذارید، دلانلی را که ممکن است خریداران از آن خوششان نیاید، هرگز در ذهن مجسم نکنید. گرفتاریها و مشکلات مالی را نیروی آسمانی حل و فصل خواهد کرد مشروط بر آنکه خود را در سیر آن قرار دهید.
- ۹- باید یاد بگیرید که برای هر خواسته خود قیمتی تعیین کنید و آن را پرداخت نمایید. یعنی در ضمیر باطن خود یک معادل ذهنی برای آن در نظر بگیرید؛ بهائی که می‌پردازند ایمان و اعتقاد شماست. پیش از آنکه در فکر دریافت و گرفتن چیزی باشید، بایستی بخشندگی و دست دهنده داشته باشید. ضمناً بایستی کاری کنید تا نیروی آسمانی در افکار و آرمانها و آرزوهای شما جاری گردد و بدانها جان ببخشد. در آن صورت است که دعای خود را مستجاب خواهید یافت.
- ۱۰- این را یقین داشته باشید که انرژی آسمانی وسایلی خواهد آفرید تا بهتر بتوانید مثمر ثمر شوید، آنگاه شاهد اعجاز و شگفتیهائی در زندگی خود خواهید شد.
- ۱۱- اگر ترفیع، رتبه و مقام و شغل می‌خواهید و یا در آرزوی رفاه

چگونه نیروی آسمانی / ۳۳

و مکنت و آسایش هستید و یا بر سر آنید که همسر خوب و شایسته‌ای پیدا کنید، کاملاً مواظب گفت و گوی باطنی خود باشید تا هماهنگی کاملی با خواسته‌هایتان داشته باشد. هرگز از خاطر نبرید که هرچه در دل به زبان می‌آورید، همان در زندگیتان متظاهر خواهد شد و به انحاء مختلف خود را نشان خواهد داد.

فصل دوم

انرژی آسمانی سبب ساز سعادت

این موضوع بوضوح قابل درک است که در طرح سه بعدی زندگی به آنچه مایه رفاه و آسودگی و تنعم و خیر و برکت است، می‌توان رسید مشروط بر آنکه با انرژی آسمانی هماهنگی و سازگاری کامل و مداوم داشت و از آن غافل نشد و آن را در حیطه جسم و جان خود پذیرفت و ماوا داد تا هرچه را که نیاز داشته باشید به اشارتی از آن دریافت دارید.

* * *

اخیراً با مدیر شرکتهای گفت و گو داشتم که می‌گفت در طفولیت چنان دوران مشقت‌باری را از سرگذرانیده که نیازی به شرح و بسط ندارد

و از ناملائمات و سختی‌هایی که دیده بود، ماجراهایی تعریف کرد. تا اینکه یک روز در سر کلاس، معلمش به موضوعی اشاره کرد که او را شدیداً تحت تاثیر قرار داد. آموزگارش عقیده داشت که هر کسی که می‌خواهد به نان و نوائی برسد، ابتدا باید آمادگی لازم را در خود بوجود آورد و مدتها درباره شیوه‌های سازنده‌ای که بتوان از آن مقدار پول بهره‌برداری کرد، بیندیشد و جایگاه خاصی برای آن در ذهن در نظر بگیرد. او در آن ایام هنوز خیلی جوان بود و بدرستی نمی‌توانست به مفهوم سخنان معلمش پی ببرد، ولی گفته‌های او همچنان در گوشش زنگ می‌زد و سعی می‌کرد تا فرصتی به دست آورد و عملاً صحت و سقم آنها را آزمایش کند.

سرانجام با بورسی که بدست آورد وارد دانشگاه شد. اینک به آن مرحله از پختگی و بلوغ رسیده بود که بتواند در مورد سخنان معلم دبستانی تعمق کند. او در عالم خیال خود را می‌دید که شرکتی تاسیس نموده و همسری اختیار کرده که پروانه‌وار گرد او می‌گردد و دمی از وی غافل نیست. همکارانی دارد که مشکلات شغلی او را از میان برمی‌دارند و فرزندان او که پدر را می‌پرستند و خلاصه در تمام آن احوال خود را می‌دید که با پولی که گیر می‌آورد اسباب رفاه خود و اطرافیان و نزدیکانش را فراهم می‌کند و آنها هم در کشاکش زندگی تنه‌ایش نمی‌گذارند و یار و مدد کارش هستند. آری او در آن سینمای ذهنی هرگز خود را مشغول پول پارو کردن و یا حقه بازی و کلاشی و کلاهبرداری نمی‌دید، بلکه نقش مثبت خویش را یافته و درصدد تحقق و اجرای آن برآمده بود. او خود می‌گفت که هرچه را در پهنه تخیلات خود به تصویر کشید، همان را در زندگی بچشم دید. هم توانست شرکتی دایر کند که با حسن شهرتی که بهم زده بود، از رونق فراوانی برخوردار شود و هم همسر خوبی اختیار کرد

و خلاصه تمام آرزوهایش به حقیقت پیوست.

اما راز بزرگ زندگی او این بود که بخوبی توانسته بود مکالمات باطنی را سامان دهد و آن را در جهت اجرای نیات و آرزوهای خود بکار گیرد. هنگامی که گفت و گوهای خاموش درونی با هدف شخص همسان و هماهنگ می‌شود (مثلاً از آن رفاه و آسایش را درخواست می‌کند) پاسخ مناسب را در این زمینه دریافت خواهد کرد و موقعیتها و شرایطی درخور برای او ایجاد خواهد شد. آن مرد بدرستی به این نتیجه رسیده بود که پول و تملک آن جز یک تصویر ذهنی چیز بیشتری نیست و این اعتقاد و باور خود شخص است که بدان صورت عینیت می‌بخشد و از حالت ذهنیت خارج می‌کند.

حق زندگی

بارها این را تکرار کرده‌ام که ما به دنیا آمده‌ایم تا زندگی شده و سعادتباری داشته باشیم. هر کس حق خود می‌داند تا پولی را که برای گذران زندگی نیاز دارد، بر سر سازد و آرزوهای خود را برآورده کند. برخی از بکار بردن واژه «پول» در گفت و گوهای خود ابا دارند و بیشتر اصطلاحات «درآمد» و «ثروت» و «مال و منال» و غیره را استعمال می‌کنند. در واقع، آن پنداری که در این باره در سر دارند، ایده پول به معنای مطلق است ولی بر اساس دیدگاههای کهنه خویش ترجیح می‌دهند حتی اسم آنها را هم بر زبان نرانند و چنین تصور می‌کنند که به زبان آوردن اسم پول کاری زشت و ناپسندیده است. این فکر غلط را باید از سر بیرون کرد چون پول وسیله و ابزاری است که توسط آن می‌توان سلامت

اقتصادی جامعه و مردم را تامین کرد پس چرا باید آن را بد و ناپاک و نجس بخوانیم.

ما پای به این جهان گذاشته‌ایم تا از مواهب و نعمات آن برخوردار شویم و از لحاظ روحی و معنوی در رفاه و آسودگی بسر ببریم. شما باید ستایشگر زیبایی و چیزهای خوب زندگی باشید و پلیدیها و زشتیها را از خود دور کنید. پول را هم می‌توان به عنوان یک نماد و به مفهوم واقعی آن به صورت یک شیئی و وسیله مبادلاتی ملاحظه کرد. پول اگر عاقلانه صرف شود آسایش و امنیت خاطر و نعمت و برکت بهمراه می‌آورد که البته در طول قرون به صور و اشکال مختلف درآمده و بتدریج جای نمک و چارپایان و جواهرات و زر و سیم و سایر کالاها را گرفته است. در قدیم ثروت و اعتبار براساس تعداد گله و حشم شخص تعیین و ارزیابی می‌شد. پول هر شکل و حالتی داشته باشد، اگر کسی بتواند مطابق اصل ضمیر باطن به نحو احسن از آن استفاده کند، آن را در اختیار و تملک خود خواهد گرفت و این اصلی است که در مورد تمام خواسته‌های ما نیز صادق است.

* * *

چندسال قبل صندوقدار بانکی که مرا می‌شناخت از من پرسید:
- چطور می‌توانم پول بیشتری گیر بیاورم و چطور می‌توانم به آرزوهایم برسم؟

برای او توضیح دادم که بسادگی می‌تواند به هر هدفی که دارد برسد، به شرط آنکه اصول روح را باور داشته باشد و نیروی نفسانی را دست کم

نگیرد. به وی خاطر نشان کردم که هر فکری که به سر راه می‌دهد، نقشی در ضمیر باطن می‌گذارد؛ پس اگر بتواند گفت و گوهای باطنی خود را بگونه‌ای تنظیم کند که بر ضمیر او تاثیر مثبتی بگذارد، یقین داشته باشد که به تمام آرزوهایش خواهد رسید، حتی اگر ساده‌ترین آنها که پولدار شدن است، باشد.

این نکته مهم را مورد تاکید قرار دادم که گفت و گوهای باطنی یا صحبتها و نجواهایی که هر شخص معمولاً با خود دارد، نقش تعیین کننده‌ای در بدبختی و خوشبختی وی دارد. از او پرسیدم که اگر به آن مقدار پولی که در نظر دارد، برسد چه کارهایی خواهد کرد و او گفت که خانه‌ای می‌خرد و اتومبیلی و با آن زنش را به گردش دور دنیا می‌برد و بعد هم به دانشگاه می‌رود و در رشته مورد علاقه‌اش - اقتصاد سیاسی - به تحصیل خواهد پرداخت.

به او پیشنهاد کردم تا با ضمیر باطن خود به این نحو به گفت و گو

بپردازد:

- خانه خوبی دارم. دور دنیا می‌گردم و اتومبیل قشنگی دارم. در دانشگاه در رشته اقتصاد سیاسی درس می‌خوانم.

آن جوان مدت‌ها و بی‌آنکه احساس خستگی کند و یا افکار و تصاویر ذهنی خویش را نفی نماید، به این تمرین روحی پرداخت و در بانک و در رستوران و یا حتی هنگامی که مشغول تراشیدن ریش بود، دست از تمرین نکشید و به عبارت روشن‌تر آنچه را که در ذهن مثبت انگاشته بود، هرگز انکار نکرد.

دیری نپائید که آرزوهای او به حقیقت پیوست. در حال حاضر دستمزدی که می‌گیرد، به مراتب از رئیس بانکی که در آن کار می‌کرد

بیشتر است. پول‌گردش آزادانه‌ای در زندگیش پیدا کرده و او به تمام آرزوهایی که در سر می‌پرود، رسیده است.

در انجیل روایت شده است: «چرا که سخنان تو را توجیه می‌کنند. و گفته‌هایت تو را محکوم می‌سازند.» آن بانکدار جوان از این رو به آرزوهای خود رسید که توانست تصویر ذهنی مثبتی در ضمیر خود بوجود آورد. او ابتدا توانسته بود خواستهای خویش را در ضمیر باطن ثبت کند، زیرا او به این حقیقت دست یافته بود که هر چه برمی‌آید از همان جاست. او عرصه تخیلات خویش را جولانگاه هدفهای خود ساخته بود و هرگز حاضر نمی‌شد افکار منفی و مخالف را به سر راه دهد و مهم‌تر آنکه صحبت‌های خود را با ضمیر باطن به نحوی مثبت و صادقانه ادامه می‌داد و تصویر کامل آنچه را که می‌خواست بگونه‌ای دقیق در صحیفه ذهنیت خویش منعکس می‌کرد. او با علاقه و دقت تمام درباره آرزوهای خود می‌اندیشید. او می‌دانست که افکارش انفعالاتی را بوجود می‌آورد که در صورت تکرار در ضمیر باطن عمیقاً نقش می‌بندد و در نهایت الزاماً تحقق پیدا می‌کند زیرا این قاعده و اصل روح است.

گردش آزادانه افکار

جمله کوچکی را در نظر بگیرید که بسهولت در ضمیر باطن نقش می‌بندد و آن را بقدری تکرار کنید تا به صورت گهواره ذهنتان درآید. به عنوان مثال:

- من قبول دارم و آگاهانه می‌پذیرم که پول‌گردش شادمانه و آزادانه‌ای در زندگی من پیدا می‌کند.

این تمرین را صبحها و همچنین شبها قبل از خواب به مدت پنج دقیقه انجام دهید، خود پس از مدتی شاهد اثرات آن در زندگی خویش خواهید گشت و این ایده ضمیر باطنتان را در خود خواهد گرفت. ضمیر آگاه شما قلمی است که توسط آن ایده غنا را در ضمیر باطن خود ثبت خواهید کرد و این ضمیر با روشهای خاص خود که بر شما پوشیده است، عکس العمل لازم را نشان خواهد داد.

مواظب باشید که آنچه را با روشی مثبت تصدیق کرده‌اید، بار دیگر انکار نکنید، مثلاً نگوئید:

- من هرگز نخواهم توانست از عهده این کار برآیم. یا اینکه «قادر به پرداخت اجاره خانه‌ام نخواهم شد.» یا «امکان خرید اتومبیل ندارم.»
در هیچ موقعیتی هرگز لفظ «نمی‌توانم» را بکار نبرید، زیرا ضمیر باطن آن کلمه را در خود ثبت می‌کند و جریان آزادانه افکارتان را متوقف می‌سازد و به صورت سدی در برابر هر اندیشه‌اشی که به سر راه می‌دهید، درمی‌آید. به پیروی از هر اندیشه‌ای که در سر نشانی‌اید، نتایج آن را خواهید دید. شما با قانون روح سر و کار دارید: آنچه در ضمیر باطن می‌کارید، همان را در بیرون برداشت خواهید کرد.

چرا بعضی اوقات ضمیر باطن پاسخ مساعد نمی‌دهد

انرژی آسمانی در دسترس همگان است و طبیعت و خصلت آن بگونه‌ای است که براساس درخواستی که از آن می‌شود، پاسخ لازم را می‌دهد. چندی پیش پرستاری به من می‌گفت که با اینکه آرزویش «پولدار شدن» بود ولی هر قدر دعا می‌خواند و به تمرینهای روحی متوسل می‌شد،

جواب مساعدی دریافت نمی‌کرد. البته او خود اقرار می‌کرد که پول را شیئی ناپاک می‌داند. برای او تشریح کردم که آنچه را محکوم می‌کنیم باعث می‌شود تا از چنگمان بگریزد و شگفت آنکه او خواستار چیزی بود که آن را ناپاک تلقی می‌کرد و همین ضد و نقیض در اجابت خواست برای او اشکالاتی بوجود آورده بود.

در خلال مذاکراتی که با هم داشتیم برای او روشن کردم که هیچ فلزی و هیچ جنس و متاعی بخودی خود نمی‌تواند پاک یا ناپاک و بد یا خوب باشد. در حال حاضر ما با آلیاژی از مس و نیکل و کاغذ و غیره، سکه و اسکناس می‌سازیم؛ بدیهی است که هیچ یک از اینها نمی‌تواند نجس و کثیف باشد. تنها تفاوتی که بین آنها وجود دارد تعداد فرکانس الکترونی است که در اطراف هسته مرکزی می‌چرخند. هر فلز را می‌توان با بمباردمان اتمهای آن در یک سیکلوترون نیرومند تغییر شکل داد و از این روست که در آزمایشگاهها طلا و نقره و فلزات دیگر را با این روش می‌سازند. پس الکترونها و پروتونها و امواج الکترومغناطیسی بخودی خود نمی‌توانند خوب و یا بد باشند.

خود را متحول سازید تا زندگیتان عوض شود

ناگهان پرستاری با این نیت از خواب بیدار شد که رفاه و آسایش و مسکن و خوراک و لباس و ماشین که آرزوها و نیت باطنی ما را تشکیل می‌دهند، در واقع موهبتها و خیرات و نعماتی هستند که هر کس در طول زندگی کوتاه خود بایستی از آنها بهره بگیرد و خویشتن را از چنین برکاتی محروم نسازد.

انگاه او بر آن شد تا با تمرینهای روحی به این آرزوهای خود برسد و چنین آغاز کرد:

خداوند نعمتهای خود را بر ما ارزانی داشته و این برماست که خود را از آنها محروم نسازیم. من از پول به طرز عاقلانه و درستکارانه و بگونه‌ای مثبت و سازنده استفاده می‌کنم. پول گردش آزادی در زندگی من پیدا می‌کند و از لحاظ اقتصادی خود را سالم می‌بینم و همیشه فعال و امیدوار خواهم ماند.

او این حقایق را صبح و ظهر و شب تکرار می‌کرد و در طول روز مواظب بود در این فعالیت روحی با افکار متناقض و منفی و متنافر خدش‌های وارد نشود. آنجا بود که ناگهان تصمیم گرفت به تحصیل طب بپردازد. وارد دانشکده پزشکی شد و به تحصیل پرداخت و چند سال بعد دکترای خود را گرفت و با یکی از استادان که طبیبی حاذق و سرشناس بود نیز ازدواج کرد. به این ترتیب پول گردش آزاد و سالم خود را در زندگی نشان داد و او توانست به آرزوهای خود برسد.

هماهنگی ضمیر روشن و ضمیر تاریک در تحقق خواستها

کاسبی خرده‌پا به من می‌گفت که او همیشه برای رفاه و غنا و خوشبختی خویش دست به دعا بر می‌داشت و از خدا می‌خواست کاری کند تا کار و بارش بهتر شود و به عبارتی او همواره درخواست می‌کرد پول بیشتری گیر بیاورد تا بتواند آرزوهایش را برآورده کند و آنچه می‌خواست به دست آورد مع‌هذا چنانکه خود می‌گفت هیچ نتیجه‌ای عایدش نمی‌گردید و به هیچیک از آرزوهایش نمی‌رسید.

واقعیت امر این بود که او بگونه‌ای رفتار می‌کرد که مالا در جهت فقیرتر ساختن خویش گام برمی‌داشت. گاهی اوقات توضیحاتی که داده می‌شود خود می‌تواند علت درمان باشد. اشتباهی را که او در این زمینه مرتکب شده بود، برایش برشمردم و توضیح دادم که سخنانی که به زبان می‌آورد و خواسته‌هایی را که به ضمیر باطن می‌فرستاد نمی‌توانست کمکی به او بکند و او را در نیل به هدفهایش یاری دهد. او مثلاً می‌گفت: «من پولدار هستم»، «من مرفه هستم»، یا «پول آزادانه به سوی من سرازیر می‌شود»، «من آدمی موفق هستم»، حال آنکه احساس کمبود عمیقاً بر روحش مستولی بود.

برای او توضیح دادم که این ضمیر باطن است که ایده مسلطی را که توسط فکر روشن مورد قبول قرار گرفته، در خود جای می‌دهد. او دریافت که مثلاً هنگامی که می‌گفت: «من فردی مرفه هستم» احساس فقر و فاقه که در جان‌ش ریشه کرده، تنها به تشدید این کمبود می‌افزاید و حالت برآمده از آن وضع، روحیه نکبت و ادبار و نداری خواهد بود.

او متوجه این نکته مهم شد که بایستی بین ضمیر روشن و ضمیر تاریک خود تطابق و هماهنگی کافی بوجود آورد. چون ضمیر باطن تنها موضوعاتی را می‌پذیرد که ما از صمیم قلب بدان معتقد باشیم و به عبارتی فقط باورها و اعتقادات راسخ ما را قبول می‌کند. برطبق راهنمایی من تمرینهای خود را به این نحو شروع کرد:

- روز بروز فروش من بیشتر می‌شود و هر روز مشتریهای تازه‌ای پیدا می‌کنم که از من و خدمات من راضی‌تر می‌شوند. سفارشها زیادتر می‌شود و من همچنان به پیش می‌روم.

آشکار بود که این گفته‌ها هیچ تعارض و مخالفتی در ذهنش بوجود

نمی‌آورد و هیچ عاملی با این موضوع که میزان فروش و درآمد بیشتر خواهد شد، ایجاد شبهه نمی‌کرد. او به مدت چهار ماه تمام با ایمان و اعتقاد کامل تمرینهای خود را ادامه داد و درست راس این موعده کار و بارش چنان خوب شد که ناچار از استخدام دو کارمند جدید گردید و طبعاً پولی را که در حسرت بدست آوردن آن بود، بدست آورد.

* * *

اگر می‌خواهید در شاهراه موفقیت گام بردارید و به ثروت و مکننت دلخواه - روحی، مادی، معنوی و غیره - دست یابید، هرگز بر سر راه دیگران سد و مانع ایجاد نکنید و بخل نورزید و غبطه دیگران را نخورید و کینه کسی را به دل راه ندهید. فراموش نکنید که فکر شما از قدرت خلاقیت برخوردار است و طبعاً هر اندیشه‌ای که درباره دیگران دارید، زندگی خودتان را نیز با آن فکر ممزوج می‌کنید.

من براساس تجربه‌ای که در اثر سالها گفت و گو با زنان و مردان مختلف بدست آورده‌ام، به این نتیجه رسیده‌ام که بسیاری از مردم نسبت به دیگران حسد می‌ورزند و به موفقیت و خوشبختی ایشان غبطه می‌خورند و به زبان ساده‌تر بگویم پیشرفت و سعادت آنها را نمی‌توانند ببینند و همین طرز فکر منفی است که خود ایشان را از دستیابی به رفاه و غنا و آسایش و آرامش باز می‌دارد. دلیل آن ساده است چون در نجوای باطنی خویش چنین موضوعاتی را مطرح می‌سازند و مثلاً یک بار می‌گویند: «خدا خودش وسیله‌ساز است و در نعمت و برکت را به روی من باز خواهد کرد.» اما لحظه‌ای بعد می‌گویند: «آخر مگر این یارو چه چیزش

از من بهتر است که به این درجه و مقام رسیده و توی پول غوطه می‌خورد».

حالا آنکه اگر همین افراد دیدگاه خود را نسبت به دیگران تغییر دهند و فی‌المن از موفقیت و پیشرفت آشنایان و خویشان و همکاران قلباً احساس شادمانی نمایند، بیگمان همان ایده را برای خویش در ضمیر باطن خود بوجود آورده‌اند و سرانجام شاهد تحقق رویاهای خویش در همین زمینه خواهند شد و این حقیقت دیرینه در مورد آنها نیز مصداق پیدا خواهد کرد که: «خیری که به برادر من می‌رسد، سرا هم بی‌نصیب نخواهد گذاشت.»

مرز بین بدبختی و خوشبختی

«پیتز ترینور» در ۳۱ سالگی به صورت کارگر کشاورزی در مزرعه‌ای در حوالی بوستون روزی چهار دلار دستمزد می‌گرفت و پدر و مادرش که به عنوان مهاجر وارد خاک امریکا شده بودند، برای زندگی و اسرار معاش خود مبارزه سرسختانه‌ای را شروع کرده بودند. اما ترینور در ۳۵ سالگی توانست میلیاردر شود که خود در این باره می‌گوید:

«در حال حاضر بیش از چهار دلار در دقیقه درآمد دارم. او اکنون مدیر یک شرکت سفته در لس آنجلس است که فقط ۱۵۰۰ پزشک در آن عضو هستند. ترینور چنین توضیح می‌دهد: - من موفقیت خود را مدیون پدرم هستم و کارم را از او یاد گرفتم که قبل از جنگ دوم جهانی لباسهای دست دوم می‌فروخت. او برحسب

عادت خورجینی را که صبح از لباس پر می‌کرد و برای فروش می‌برد تا تمام آنها را بفروش نمی‌رسانید، به خانه باز نمی‌گشت. پدرم مردی سختکوش و جدی و باپشتکار بود و باینکه در لهستان زندگی را به فقر و فاقه سپری کرده بود، با این حال در امریکا نیز دست از اعتقاداتش برنداشته و همچنان تلاش و کوشش و صرفه‌جویی و قناعت را پیشه خود ساخته بود.

ترینور دست یازی به موفقیت را هدف غائی و نهائی خود قرار داده بود و عاقبت توانست به آرزوی خویش نایل شود:

- هنگامی که به مدرسه می‌رفتم، هرروز بعد از تمام شدن کلاس، برای کار به چمن‌زنی می‌رفتم و همین کار کوچک و نیمه وقت باعث شد تا زمان ثبت نام در دانشگاه بوستون مبلغ ۱۰/۰۰۰ دلار پس‌انداز داشته باشم.

ترینور در ۱۹۶۱ از دانشگاه فارغ‌التحصیل شد و به غرب رفت:

- به کالیفرنیا رفتم. تصمیم گرفته بودم بخت خودم را در آن شهر بیازمایم. مدتی کارم این بود که در احوال افراد موفق تحقیق کنم تا بدانم با کدام شگرد و تکنیک و ترفندی توانسته‌اند به موفقیت دست یابند.

ترینور کار خود را در یک شرکت معظم بیمه آغاز کرد ولی در همان سال اول توانست فروش خویش را به ۳ میلیون دلار برساند. در سال سوم فروش بیمه او به ۱۲ میلیون رسید و در شرکت به عنوان کارمند فعال و ممتاز از شهرت و محبوبیتی بیمانند برخوردار شد. دیری نپائید که خود در صدد تاسیس یک شرکت بزرگ کارگشائی و بیمه سرمایه‌گذاری برآمد.

- زمانی این فکر به سرم افتاد که دریافتم پزشکان بهترین مشتریان بیمه هستند. این را به تجربه و تحقیق فهمیدم که دکترها پول فراوان دارند

ولی نمی‌دانند در کجا و چگونه آن را سرمایه‌گذاری کنند. تصمیم گرفتم شرکتی تاسیس کنم که هم سرمایه خود را که در آن زمان به ۶ میلیون دلار می‌رسید و هم پس‌اندازهای پزشکان را در آن بکار اندازم. ترینور اینک تنها از درآمد این شرکت سالانه دو میلیون دلار سود عایدش می‌شود:

- موفقیت با کار و فعالیتی که خوب هدایت و اداره شود، همراه می‌گردد. اگر مسائل و موضوعات را با دقت تجزیه و تحلیل کنید و روشی منطقی در پیش‌گیری موفق خواهید شد. ولی این را هم نباید فراموش کرد که برای نیل به هر موفقیتی بایستی بهای آن را نیز پرداخت و من هم در ازاء آن اغلب ناچار می‌شوم از خانواده‌ام (همسر و چهار فرزندم) دور باشم و غم دوری آنها را بسختی تحمل کنم. در واقع ترینور توانست ضمیر باطن خود را بگونه‌ای تربیت کند که مساله کسب درآمد را در زندگی به نحوی معقول و منطقی حل نماید. شما هم می‌توانید ایده‌های «موفقیت» و «بی‌نیازی» را چنان در ذهن جای دهید که بموقع از آن بهره‌برداری کنید.

نکات مهم

- ۱- انرژی آسمانی را منظم و با ترتیب و قاعده در وجود خود جاری سازید و آنگاه از منابع زوال‌ناپذیر آن در فرصتهای مناسب، استفاده نمائید و نیازهای خود را برطرف سازید.
- ۲- اگر در آرزوی داشتن پول و ثروت فراوان هستید در عالم خیال تصور کنید به آن میزان پولی که خواستار آن بوده‌اید، دست یافته‌اید. در

این صورت چه خواهید گفت و چه خواهید کرد. گفت و گوی باطنی شما در این باره بایستی با منطق و خرد همراه باشد تا ضمیر باطن بتواند به خواسته‌های معقولانه شما پاسخ مناسب بدهد.

۳- تردیدی نیست که ما به این دنیا آمده‌ایم تا از مواهب و برکات آن برخوردار شویم. این را نباید فراموش کرد که پول وسیله و ابزاری برای حفظ و تقویت سلامت اقتصاد جامعه است. پول به هر شکل نمادی است از آزادی و حسن و وفور نعمت و زندگی شاد و راحت. این طرز تلقی سبب می‌شود تا آنچه را آرزو می‌کنید بدست آورید.

۴- یک کارمند بانک این نکته را دریافت که هرچه در دل به زبان آورد، همان در بیرون منعکس خواهد شد. گفته‌های باطنی آرزوهای ما را محقق خواهد ساخت.

۵- تنها با یک فرمول ساده می‌توان جریان آزادانه پول را در زندگی میسر نمود و حوائج خویش را برطرف کرد. جمله ساده‌ای در نظر بگیرید که باسانی در ضمیر باطن شما نقش بندد و آن را بدفعات در شبانه‌روز تکرار نمایند مثلاً بگوئید: «پول گردش آزادی در زندگی من پیدا می‌کند و برکت و نعمت را برایم به همراه می‌آورد.» ولی مواظب باشید که آنچه را قبول کرده‌اید، منکر نشوید.

۶- کسی که در فقر و فاقه و نکبت و تنگدستی زندگی می‌کند با تکرار این جملات: «من آدم پولدار و مرفهی هستم» راه بجائی نخواهد برد و جز آنکه بر فقر و مسکنت خویش بیفزاید، کار دیگری صورت نخواهد داد. بایستی شعور روشن و شعور تاریک را هماهنگ و همساز کرد و گرنه ذهنیت انسان با تعارض و تضاد روبرو خواهد شد و برخوردهای نفسانی از آن برخواید خاست.

۷- حقد و حسد و نفرت از موانع بزرگ رفاه و غنای شخص است. بر موفقیت دیگران بخل نورزید. فکر از نیروی خلاقیت برخوردار است و حسادت و بخل و رشک عامل و عنصر فقر و بدبختی. اگر از خوشبختی دیگران ما نیز خوشحال شویم، همان احساس را نیز به سوی خود جلب کرده و به عبارتی خود را نیز در خوشبختی دیگران سهیم ساخته و سهمی از آن برای خویش فراهم کرده‌ایم. فکر آفریننده است.

فصل سوم

نیروی آسمانی و مسالهای به نام سعادت ابدی

آبراهام لینکلن: اغلب من در مقابل این اعتقاد سر تسلیم فرود آورده‌ام که عقل و درایت شخص من و خرد و ذکاوت دیگران نارسا و نا کافی بوده است.

سقراط: دعاهاى ما بیشتر بکار خیر و صواب عمومی می‌آید، چون خود پروردگار بهتر می‌داند چه چیز خوب است و چه چیز بد.

تینسن: دعا آرزوهائی را برآورده می‌کند که هرگز ما تحقق آنها را به خواب هم نمی‌دیدیم. انسانها زمانی سزاوار این صفت خواهند بود که رو به سوی آسمان کنند و برای خود و دوستان و عزیزانشان دست به دعا بردارند.

کالیریج: کسی که بهتر دعا می‌کند، کسی است که بهتر دوست

داشتن می‌داند.

وی تیر: قلبی که با خلوص نیت آرزو می‌کند، همان را بدست می‌آورد.

رالف والدو امرسون: آیا دعا ژرف نگری روح نیست و یا پرواز روح به سوی نامتناهی؟! - کسی را نمی‌توان سراغ کرد که در دعا مطلبی نیاموخته و موضوعی را کشف نکرده باشد.

یونیون: در وقت دعا بهتر آن است که دلی بی‌گفتار داشت تا گفته‌های فاقد قلب و احساس.

یک ضرب‌المثل قدیمی: آدمها معمولاً دست به دعا برمی‌دارند و از خدای خود می‌خواهند که دو به علاوه دو چهار نشود!

هنگامی که برای تحقق آرزویی سر به سوی آسمان برمی‌دارید این نکته را از یاد نبرید که نمی‌بایست در نیروی آسمانی تغییری بوجود آورید. دعای مفید و مثمر آن است که توسط آن بتوان به حقایق جاودانی دست یافت و به این ترتیب به صورت کانون و مرکزی برای ابراز عشق و حقیقت و حسن و کمال و شور و شغف و خیر و برکت درآمد. به عبارت دیگر، دعا را می‌توان نظاره حقایق آسمانی از اوج دانست.

نیروی آسمانی به خاطر هیچکس قوانین ازلی و ابدی خود را فسخ نمی‌کند و تغییری در آن بوجود نمی‌آورد. این نیرو از این حیث بیطرف است و جانب کسی را نمی‌گیرد. دعای خالصانه پاسخ مناسب را از این نیرو که در فکر و ذهن و تخیل شخص جای دارد و به باورها و اعتقادات او مربوط می‌شود، دریافت خواهد داشت. به مفهومی دیگر به اندازه شمار آدمیان در دنیا، دعا نیز وجود دارد.

* * *

چندی پیش ملوانی به من می گفت که در جنگ دوم جهانی اژدری به کشتی وی اصابت کرد و او تخته پاره‌ای گیر آورد و بر آن سوار شد و ساعتها تک و تنها با امواج سرکش و متلاطم دست به گریبان بود. در آن حال رو به سوی آسمان کرده و فریاد سر داده بود:

- ای خدای بزرگ! مرا نجات بده! تنها تو سی دانی که من اینجا

هستم!

ملوان مزبور خداوند را در آن لحظه بگونه‌ای دیگر تصور می کرد. حال آنکه غافل از نیروی آسمانی او را چنانکه خود می خواست تعبیر و تفسیر می کرده و بدان شکل می بخشیده. او آن نیروی همیشه حی و حاضر را به یاری می خوانده. حال آنکه نیروی آسمانی همیشه در دسترس و آماده است. بین ایمان کور با ایمان روشن بایستی تفاوت قائل شد. ملوان مزبور پس از گذشت دوازده ساعت توسط یک کشتی نروژی نجات داده شد و شگفت آنکه ناخدای آن کشتی می گفت خود نمی داند چرا تصمیم به تغییر مسیر گرفت و ربع ساعت بعد دیده‌بان کشتی اطلاع داد که غرقی در دریا سرگردان است.

اندیشه ما خواست و آرزوهای ماست

دعا کردن، اندیشیدن برطبق اصول کائنات و حقایق ابدی است و این را می توان به عمل مهندسی تشبیه کرد که بر اساس اصول و قواعد ریاضی به تفکر می پردازد و یا شیمی‌دانی که برطبق قواعد ترکیبات شیمیائی فعل و انفعالات عناصر را ناظر و شاهد می گردد و آن را بکار می بندد. به عبارت دیگر، هر فکر را می توان دعائی دانست و دلیل ساده

آن، اینکه اندیشه گرایش به عمل و تظاهر دارد. ما برآمده از اصل حیات و انرژی آسمانی هستیم و به این علت درحین دعا بایستی خیر و خوبی همگان را بخواهیم تا خود نیز از آن بی نصیب نمانیم. آدمی بایستی به یکی بودن خود با سایر موجودات پی ببرد و بداند که حتی از پرندگان و ماهیان و دیگر جانداران جدا نیست.

در کائنات هیچ چیز نمی‌تواند تعارضی با چیز دیگری داشته باشد. ما همه ذرات کوچکی از کلی عظیم هستیم و این اصل و قاعده طبیعت است.

درخواستها و آرزوهای خود را به اشکال مختلف می‌توان ابراز داشت. ضرب‌المثلی قدیمی می‌گوید: «اگر افکارت خدائی (سازنده و مثبت) باشد، قدرت پروردگار در آن وجود خواهد داشت. دعا کردن که همان بزبان آوردن خواستها و آرزوهاست الزاماً مثبت اندیشیدن است. بهترین روش آن است که نیروی آسمانی موجود در خویش را چنان به خدمت گیریم که اندیشه خود را واقعی بپنداریم. یعنی عمل اندیشه مثبت با نیروی آسمانی هماهنگی لازم را پیدا کند و برحسب طرز تفکر خویش، پاسخ مناسب را دریافت داریم. در آن هنگام دعا به صورت حالت روحی سازنده و یابدار و مثبتی درمی‌آید که به اعتقاد پاسخ می‌رسد. زمانی که تمایل و اراده خود را در اختیار ضمیر باطن خویش قرار می‌دهید، پاسخ، که خود نیز جزئی از قانون خلاقه است، داده می‌شود. مقصود آن است که بتوان به اعتقاد کامل دست یافت، یعنی آنچه را که اظهار می‌شود قبول کرد و خلاف آن را هرگز نپذیرفت.

اصل هستی و نیروی آسمانی بر پایه درمان و علاج و احیاء و نعمت و برکت بخشیدن به بشریت قرار دارد که بدون آن انسجام و تکامل گیتی

از هم فرو می‌پاشد و نابود می‌شود.

خانمی از آشنایان که گرفتار زخم معده بود، طبق تجویز پزشکان شب و روز قرص و شربت می‌خورد، اما در تمام آن احوال دمی از فغان و شکوه دست بر نمی‌داشت:

- این داروها هیچ تاثیری ندارند و حال روز بروز بدتر می‌شود. درواقع او افکار تلخ و مایوسانه و تاریکی را بر خویش مسلط ساخته بود و نسبت به قوم و خویشهای شوهرش با کینه و حرص و حسد می‌اندیشید. همزمان دست تضرع به سوی آسمان برمی‌داشت و از خدائی که در ذهن از بهر خود ساخته بود، با استغاثه می‌خواست تا درد و مرضی که از آن افکار به جانس افتاده بود، از وی دور سازد، غافل از آنکه با قلبی مملو از نفرت نمی‌توان خالصانه دعا کرد و دعای خود را مستجاب یافت.

اخلاقت را عوض کن تا زندگیت عوض شود

پس از آنکه بانوی مزبور از علت بیماری خود آگاه شد و این نکته را دریافت که تا زمانی که نسبت به دیگران کینه و بخل دارد، توقع سلامتی نباید داشته باشد، آنگاه خود به درمان خویش برخاست و با این تمرین آغاز کرد:

- من فامیل شوهرم را به خدا می‌سپارم و برای آنها آرزوی تندرستی و خوشبختی و آرامش می‌کنم. هر بار که به یاد یکی از آنها می‌افتم بلافاصله این فکر را به سر راه می‌دهم: بر او هیچ ایرادی وارد نیست. خدا مهربان است.

آنگاه تصمیم گرفت تا از انتقاد از پزشکان معالج خود دست بردارد و داروهایش را بد و بی‌اثر نخواند. رفتار دیگران را زیر ذره‌بین قرار ندهد و در احوالشان موشکافی نکند. او بدرستی فهمیده بود که افکار خشم‌آلوده و منفی عامل و علت اولسر او بوده‌اند و طبعاً اندیشه آرام و متعادل، شادمانی و تندرستی را به همراه خود خواهد آورد و بیماریش در پی آن درمان خواهد شد.

سپس به تمرین روحی زیر پرداخت:

- من با همه خلق خدا در صلح و صفا بسر می‌برم و از هیچ کس کینه و نفرتی در دل ندارم. در انتخاب خیر و شر سرگردان نمی‌شوم و آرامش و نیکخواهی و تندرستی را از آن خود می‌سازم. نیروهای حیات شادمانه و آزادانه و در نهایت اعتدال در من جریان می‌یابند و هستی مرا از سلامتی کامل برخوردار می‌سازند.

پس از آنکه توانست بدرستی روح خود را از این حقایق اشباع سازد و پس از آنکه توانست خود را از اینکه مدت‌ها گرفتار افکار منفی شده بود، ببخشد و تصویر ناساز خانواده شوهرش را از ذهن خارج سازد، احساس آرامش غریب و بی‌سابقه‌ای او را فراگرفت و وارد زندگی نوینی شد که تا بحال هرگز آن را تجربه نکرده بود.

* * *

چند ماه قبل به پزشکی برخوردم که سخت عصبی و خشمگین بود. به زمین و زمان بد می‌گفت و از اینکه همکارانش بی‌جهت به او تهمت و افترا زده بودند خونسردی و تسلط بر نفسش را از دست داده بود. به او

توضیح دادم پیش از آنکه دست به هر اقدامی بزنند، بایستی کینه و نفرتی را که در قلبش لانه کرده، از خود دور سازد تا بتواند با مشکلی که برایش پیش آمده، مقابله کند.

آنگاه برنامه تمرینی را به این نحو شروع کرد:

- عدالت بیکران، عشق و اعتدال و وجود نیروی آسمانی روح و قلب تمام کسانی را که در این پرونده دستی دارند، لبریز خواهد کرد و حقیقت سپر محافظ من خواهد بود.

هر بار که فکر مدعیان و حریفان به سرش راه می‌یافت این جمله را تکرار می‌کرد:

- عشق خداوند قلبمان را از خود سرشار می‌سازد.

درست یک هفته بعد که اندیشه انتقام را از سر بیرون داده بود، در دادگاه نیز تبرئه شد و حقیقت بر همگان آشکار گشت. پزشک مزبور برایم تعریف می‌کرد پس از آنکه توانست روحیه و خلیات خود را عوض کند، تازه به کشف این موضوع نایل شد که عشق همچون آهن ربائی است که فلزات را به سوی خود جذب می‌کند. او اکنون مطبی لبریز از دردمندان دارد که بیشتر بخاطر خلق و خوی او به سراغش می‌آیند. همسرش نیز درباره او می‌گوید:

- شوهرم مغناطیس پیدا کرده و همه را به طرف خود می‌کشاند.

درواقع مغناطیس مورد اشاره همسر او چیزی نیست جز تشعشع نیروی آسمانی که همانا عشق و دوستی و صفاست که هموعان و بیماران را در پرتو خود می‌گیرد. آن پزشک اعتراف می‌کند که قبل از این ماجرا او اخلاقاً مردی عصبی، تندخو و آتشی مزاج بوده که با زبان تند و تیز خود باعث رنجش همه می‌شده و دوست و بیگانه را از خویش فراری

می‌داده و در نتیجه بیمارانش هم او را ترک گفته و به سراغ پزشکان خوش خلق و ملایم و مهربانی می‌رفته‌اند. بدیهی است که کم شدن بیماران، باعث تقلیل درآمد او گشته و از این حیث نیز با ناملائمات و دشواریهای زیادی روبرو شده بود تا آنکه توانست با کشف نیروی آسمانی خود خلیقات را و لاجرم زندگی را عوض کند.

* * *

چندماه قبل در یکی از جزائر کوچک هاوایی مشغول ایراد سخنرانی برای انجماعتی از زنان و مردان جوان بودم که در پایان گفتار، زنی با لحنی نومیدانه و تلخ اظهار داشت با اینکه کتابهای متعددی در زمینه دعا درمانی و داشتن افکار مثبت مطالعه کرده، با این حال هیچ تغییری در زندگی او روی نداده و به همان وضع اسفبار خود زندگی می‌کند و همچنان تنها و تنگدست است و با یک کار نیمه وقت نان بخور و نمیری درمی‌آورد.

پس از آنکه ماهیت حقیقی نیروی آسمانی وجودش را شرح دادم او خود توانست علل عدم موفقیت خویش را در بهره‌گیری از این نیرو کشف کند. از به نقاشی علاقه داشت و گاهگاه تابلوهایی می‌کشید. بر روی صفحه کاغذی، خانهای ترسیم کرد که اسم آن را «خانه رویاهایش» نهاد. در گوشه‌ای از آن کاعد نوشت: «دست‌مرد / ۲۵ دلار» و در گوشه دیگری: «من با مرد خوبی ازدواج می‌کنم و ازدواج موفق خواهد داشت». سپس در کنار نقاشی خود تصویر استخری کشید. آنگاه این تابلو را در مکانی که درست حلوی چشمانش بود، قرار داد تا به هر جای خانه که می‌رود نگاهش بر آن بیفتد. او از این موضوع مطلع بود که این

تصاویر قالبی بوجود می‌آورند که نیروی آسمانی در آن جاری می‌شود و تمام تمنیات و درخواستهای او به مرحله عمل می‌رسد. اراده و خواست او همراه با ایمان و اعتقادش به تمرین ذهنیش جان بخشید. خود می‌گفت که فقط بعد از چند هفته احساس کرد به هرچه می‌خواسته رسیده و واقعاً تمام آن تصویر برایش جان گرفته است. او یقین داشت که تملک نفسانی، آرزوها و امیال را محقق می‌سازد.

در این مدت برای ترمیم دندانهایش به دندانپزشکی مراجعه می‌کرد و در آنجا به دوستی قدیمی برخورد نمود که او را به برادرش معرفی کرد و او هم به قول معروف یک دل نه صد دل عاشق او شد و کارشان به ازدواج کشید و فقط سالانه ۲۵/۰۰۰ دلار برای مخارج شخصی از شوهرش دریافت می‌کند. او هم اکنون در خانه مجللی در سیدنی استرالیا زندگی می‌کند که دارای استخری بزرگ است و خود می‌گوید که شوهرش مردی خوب و مهربان است.

ما همگی تحت تاثیر سادگی و ایمان و اعتقاد این زن به اصول و قواعد روح قرار گرفتیم و بیاد آوردیم که ما هم خواهیم توانست از این نیروی لایزال که در اعماق وجود هر کس بسان اقیانوسی قرار دارد، بهره بگیریم. گفته مورد علاقه او چنین بود:

- من می‌خواهم موفق بشوم و به قدرت باطنی خود ایمان دارم.

نکات مهم

- ۱- کالریج: کسی که بهتر می‌داند چه باید بخواهد، کسی است که راه خود را بهتر می‌شناسد.

۲- دعا و خواست ما نباید در صدد تغییر و دگرگونی نیروی آسمانی که هرگز از ما جدا نیست، باشد. دعائی که می‌کنیم، خود را با حقایق جاودانی هستی تطبیق می‌دهیم و از خود کانونی برای ابراز عشق و محبت و حقیقت و صداقت و وفور نعمت می‌سازیم.

۳- به تعبیری، اندیشه هر کس، خواست و آرزوی اوست، چون هر اندیشه‌ای به عمل گرایش دارد و بر آن است تا به نحوی خود را نشان بدهد و متجلی شود. اما تنها یک نیروی خلاقه در آدمی وجود دارد که همانا نیروی آسمانی است و آدمی برآمده از افکار روزانه خویش است.

۴- برای اینکه دعا به مرحله اجابت برسد، الزاماً بایستی با همه در صلح و صفا بسر ببرید. اتحاد و پیوند خود را با انرژی آسمانی مستحکم‌تر سازید. هنگامی که در حالت آرامش به سر می‌برید، نیروی آسمانی در شما جریان می‌یابد.

۵- دعایی که از ته قلب برآید، سازنده و آرامش بخش خواهد بود. این را بدانید که نیروی آسمانی باورهای انسان را متظاهر خواهد کرد.

۶- گرایش به نیروی آسمانی، درمان و سعادت شخص را به همراه خواهد آورد.

۷- زنی که در اثر افکار آلوده به حقد و کینه و خصومت به زخم معده مبتلا شده بود، با بهره‌گیری از نیروی آسمانی توانست تندرستی خود را بدست آورد و عشق و محبت را در سراسر دل خود جاری سازد.

۸- عشق آهن ربائی نیرومند است. هر چه را که با آن متنافر است، از خود دفع می‌کند.

فصل چهارم

اکتشاف نیروهای باطن

چند سال قبل که با قطار به ایرلند می‌رفتم، به مردی
برخوردم که کیسه بزرگ بر دوش داشت و بی‌زرس قطار به دیدن او
نخندیدان گفت:

— کیسه‌تان را رمز بگنویس. قطار هر دو تاینان را می‌تواند
حمل کند.

این نکته ظریفه، مرآه یادین موضوع انناخت که بسیاری از
مردم کوبارهای سنگین سریز از درد و غم و غصه و بدخفقی و یاس و
دشمنی را همواره با خود حمل می‌کنند و در نتیجه در زیر بار گران آن از
پای درمی‌آیند و خویشین را از نیروی هستی و حیات محروم می‌سازند و
انرژی آسمانی در ایشان محو و پراکنده و نابود می‌شود.

چگونه می‌توان از گران‌اندوه و یاس و کینه خلاصی یافت؟

احیاً با بانوی روبرو شدم که می‌گفت منمها رنج و مرارت کشیده و زیر نظر پزشکی متخصص حدود ۲۰ کیلو وزن خود را کم کرده ولی پس از مدت کوتاهی دوباره وزن قبلیش را بدست آورده و از این حیث بشدت نگران و اندوهناک شده بود. برای او تشریح کردم علت فریبی مغرط وی، باری بود که در روحش حمل می‌کرد و عاقل از این بکنه که: «بار خود را به قدرت بیگران بسپار (اصل وجود)، خود از تو حمایت خواهد کرد و تو از آن آزاد خواهی شد.»

درواقع بار گران روحی او، کینه‌ی کهنه بود که ر تشریش در دلب دشت، شوهر بیوفائی که دل به ری دیگر سپرده و هر چه بظواهر از کرده‌اش پشیمان شده و به سوی او که همسر اولش بود باز گشت (اوهم بظواهر وی را بخشیده بود)، اما در ته دل هرگز نراسته بود فلم عمر بر کرد در ناپسند او بکشد. کینه ر نفرت نمی از وی جدا نمی‌شد و به یں بر تیب خود را در معرض تهاجم احساسی که نسبت به شویش دشت، قرار می‌داد و همین باعث می‌شد تا احساس منی را در خویش پرورش دهد. داشتن هر نوع کینه به دیگری پروردن کینه ر نفرتی نسبت به خویش است که روح و روان را نسوز و آلود می‌سازد. درواقع کیندای که آن زن در دل پرورش می‌داد، چربی و پیه اضافی را در پیکرش سرخود می‌و د و به عبارت بهتر تنه سستی ر شادی و ساط زندگی را از وی باز می‌گرت.

اعلب او آب تسریح است که با آن می‌تواند با خود سنگین و موثر تر می‌شود. برای او توصیه دادم که بنبر آسمانی همواره با ریسی هماهنگ و معتدل و آرام و باشادی و سرور درهسی آده ریسی پیدا می‌کند ولی

در او این جریان مسدود شده و از حرکت بازمانده بود که نتیجه و فرجام آن خستگی و بیخوابی و سردردی بود که دست از سر او برنمی‌داشت. تمام کینه، کینه‌ای است که ما از خویش داریم و زندانی مهلک از آن از بهر خود ساخته‌ایم. به آن زن توصیه کردم که روح خود را از آنچه مغایر با زیبایی و آرامش و تندرستی و نشاط و تحرک است، آزاد سازد. او بتدریج دریافت که با قطره قطره سمی که در روح خود می‌چکاند آسایش و سلامتی و خوشبختی را از خویش سلب می‌کند.

آنگاه، یک روز بر آن شد تا تصمیمی شجاعانه بگیرد و از آن پس با دروغ زندگی نکند. درخواست طلاق کرد و بی آنکه احساس ضعف کند و لرزه بر اندامش بیفتد به سراغ شوهرش رفت و به وی اطلاع داد که مصمم به جدائی است و او هم می‌تواند از این پس با همسر جدیدش زندگی کند و برای هر دویشان آرزوی سعادت کرد و با روی خوش از او جدا شد و آنها را به خدا سپرد.

سپس بر آن شد تا خویشتن را کانون نیروی آسمانی سازد و با شهامت تمام اظهار داشت که قدرت حیات بخش ابدیت در او جاری می‌شود و عشق ملکوتی تمام وجود او را دربر می‌گیرد و از خود اشباع می‌کند و او باوقوف بر این امر که با نیروی آسمانی که سرچشمه عشق است درهم می‌آمیزد، عشق مشکلات زندگی او را یک به یک حل خواهد کرد و مسالهای برای او باقی نخواهد گذاشت. طولی نکشید که همه تلخیها و تمام کینه‌ها از قلب او به بیرون سرریز شدند و اثری از خود بجای نگذاشتند.

هرشب، پیش از خوابیدن با گفتن این جمله ضمیر باطن خود را به

فعالیت لازم وامی‌داشت:

- من در نظم ملکوت فقط ۶۰ کیلو وزن دارم.

ظرف چند هفته، پس از آنکه از علاقه و افراوه خوردن مواد چرب و شیرین و نشاسته‌ای که عامل مهم فربهی بشمار آمده‌اند، کاسته شد، وزن او شروع به کاهش کرد. آن زن اکنون طراوت و تناسب و شادابی خود را بدست آورده و مهم‌تر از آن به درک این موضوع نایل شده و آن را آویزه گوش خود ساخته است که: «عشق اصل و اساس هستی است.»

* * *

گفتیم که نیروی آسمای بگونه‌ای سازنده و معنادار و مثبت عمل می‌کند. هنگامی که خلاف اعتدال و عشق حرکت می‌کنیم و هنگامی که با اصل حیات و هستی به مخالفت برمی‌خوریم، خود را گرفتار انواع ناکامیها و بلیات و درد و رنجها می‌بینیم و از اینکه به هر دری می‌زنیم پاسخی نمی‌یابیم، شگفت زده می‌شویم، غافل از آنکه این خود ما بوده‌ایم که چنین تنبیه و مکافات بر خویش روا داشته‌ایم.

نیروی آسمانی

هر کس می‌تواند نیروی آسمانی را تسخیر کند و آن را در تمام هدفها و مقاصد خود بکار گیرد. هر کس در خط سیر طرز تفکر خود زندگی می‌کند. بینش شخص، نگرشی است که او در روح خود دارد و دقتی که در آن بکار می‌بندد و آرمان و ایده آلی که در نظر می‌گیرد. زمانی که خود را قادر به انجام فلان کار می‌یابید و اینکه می‌توانید به هدف

خویش برسید، نیروی آسمانی در کنارتان قرار می‌گیرد و یار و مددگارتان می‌شود و آنچه را که برای تحقق رویای‌تان مفید و موثر می‌داند، - سویتان جنب می‌کند.

یکی از سنونندگان برنامه‌های رادیویی من برایم نوشت:

- حال که وضع خود را می‌سنجم متوجه می‌شوم که من فردی بوده‌ام که بدست خویش انواع موانع را بر سر راه پیشرفت خود قرار داده‌ام و فاصله زیادی بین خود و دوستان و همکاران و حتی همسرم بوجود آورده‌ام و به سرعت بهت خود را از دسترسی به خوشبختی و رفاه و غنا دور ساخته‌ام. با استماع این سنن که ترکس بایستی کولبارهای سنگین و توانفرسای خود را به زمین بگذارد و خود را از شر آنها خلاص کند، منم مصمم شدم تا در این مورد فکری به حال خود بکنم. اکنون می‌دانم که این خشم و عصبانیت من بود که سرعت تمامی انرژی مرا یکسره مضمحل و نابود می‌ساخت و از آن گذشته بر تندرستی و غدد داخلی و گردش خون تأثیرات زیانبار خود را بر جای می‌گذاشت و نیرو و نشاط زندگی را از من باز می‌گرفت.

آنچه خواندید خلاصه نامه دور و درازی بود که آن شنونده برای من نوشته بود و به زبان ساده تشریح می‌کرد که چگونه ایراد گرفتن بیجا و دیوگران را محکوم و مقصر دانستن و تند و آتشی مزاج بودن زندگی را بر انسان تلخ و طاقت فرسا می‌سازد و از آن مهمتر راه نیروی آسمانی را سد می‌کند و شخص را از نیرومندترین انرژی جهان هستی محروم می‌سازد. او به این نکته پی برد که کارهایی که مردم انجام می‌دهند حائز هیچ اهمیتی نیستند، بلکه مهم طرز تلقی و برداشت ما از رفتار ایشان است. در واقع جریان افکار این مرد بود که عامل تمام ناراحتیها و مشکلات او به حساب

می‌آمد و به صورت سدّ و مانعی بر سر راه پیشرفت او درآمده بود. باز هم تکرار می‌کنیم که این دیگران نیستند که ما بر روی اعمال آنها حساب باز می‌کنیم و مهم یا بی‌اهمیت می‌شماریم، بلکه طرز فکر ماست که رفتار ایشان را کوچک یا بزرگ، خوب یا بد می‌بینیم.

آنگاه او روح خود را با حقایق زیر اشباع کرد و با وقوف بر این امر که با تکرار آنها و با داشتن ایمان و صبر و شکیبائی، آنها را در ضمیر باطن خود رسوخ خواهد داد و تجلی‌شان را در زندگی شاهد خواهد شد:

- من می‌دانم که همه آدمیان برادران من هستند و در هر کدام عشق و محبت می‌بینم. عشق خدا در من جاری می‌شود و من همه را از سرچشمه عشق خود سیراب می‌کنم. دعای خیر من بر کسانی باد که از من انتقاد می‌کنند و ایراد می‌گیرند. برای کسانی که از من بد می‌گویند، دعا می‌کنم. از موفقیت دیگران خوشحال می‌شوم. هر کسی را به خود می‌گذارم و آرزو می‌کنم تا با آرامش و خوشبختی زندگی کند. من در آرامش و سعادت قرین هستم.

ظرف یک ماه زندگی دگرگون شد. او دیگر می‌دانست که نیروی هستی و حیات خود را نباید بهدر بدهد. او به آرامش باطن و عشق دست یافته و آن را در همه جا در دسترس خود می‌یافت. از آن پس کانالهای غنا و تندرستی بر او گشوده گشت.

چگونه می‌توان نیروی حیات را بهدر نداد

در روایتی چنین آمده است: «(روباهما و توله روباهها را از ما بگیرید که تا کستانهایمان را خسارت می‌زنند؛ آخر موهای ما به گل

نشسته‌اند.»

چندی پیش منشی یکی از دستگامهای دولتی به قصد مشورت به دیدنم آمد و گفت که مسائل کوچک و دست و پاگیر اداری بدتر از آن «توله روباهها» به من صدمه می‌زنند. او زن جوان حساس و زودرنجی بود که از دست همکارانش فریاد و فغانش به آسمان بلند بود و تصور می‌کرد که آنها به او و پست و مقامش غبطه می‌خورند و حسد می‌ورزند و پشت سرش غیبت می‌کنند و مضمون کوک می‌کنند تا او را از چشم مافوقهایش بیندازند. او از آنها با کینه و نفرت یاد می‌کرد و به این ترتیب برای خود مشکلات فراوانی بوجود می‌آورد. واقعیت امر این بود که او به معاندان و حریفان خود امکان می‌داد تا او را در معرض آزار و شماتت قرار دهند و یا بهتر بگوئیم انرژی خود را بیهوده تلف می‌کرد و همین موجب آن می‌شد تا عصبی و خشمگین شود تا به حدی که در حوالی شب احساس خستگی و فرسودگی فوق‌العاده‌ای می‌کرد و در بستر نیز تا مدت‌ها بیدار می‌ماند و خوابش نمی‌برد.

به پیشنهاد من قرار شد که هیچ اعتنائی به یاوه‌گوئیها و غیبتها و بدزبانیها و طعنه‌های همکاران اداریش نکند. زیرا همین حساسیتهای بیهوده و عصبی شدنهای مکرر و مداوم انرژی او را تحلیل می‌برد و بدیهی است که موجب بروز و ایجاد اشتباهاتی در کار و وظیفه‌اش می‌شد و حتی مانع از آن می‌گشت که بتواند با چشم باز و درست زیبائیها را ببیند و از آن لذت ببرد و ستایش کند. درضمن همین امر باعث قطع جریان نیروی آسمانی در او می‌شد، نیروئی که منبع و مولد تمام نعمات و برکات است.

از آن پس صبحها را با این تمرین روحی آغاز کرد:

- خداوند ارباب و سالار و سرور و مشاور و کانون خیر و سعادت من است و من مشیت او را با جان و دل می‌پذیرم. او مرا در کنف حمایت خود قرار می‌دهد و من نیرو و قدرت خود را از او می‌گیرم. عشق او قلب همکاران مرا لبریز می‌کند و به آنها هم می‌گویم که خداوند شماها را دوست دارد.

او زن جوانی بود که باشگفتی درمی‌یافت که هر اندازه نسبت به این حقایق شگرف ایمان بیشتری پیدا می‌کرد، دگر گونیهای فزونتری در خویش احساس می‌کرد و دنیای او نیز رنگی دیگر می‌گرفت. آری او در دنیای متحول خویش، به آرامش واقعی دست یافته و در حقیقت کولبار سنگین و بی‌هوده حقد و حسد و نفرت و ترس و بددلی و خشم و خصومت را از دوش خود برداشته بود. اینها همان روباهکانی هستند که تا کستانهای سرسبز روح ما را زیر و زبر می‌سازند و بدان صدمه می‌زنند و جریان آزاد نیرو و نشاط آسمانی را در ما سدّ می‌کنند. آری او موفق شد تا ظرف مدت کوتاهی به بالاترین مشاغل اناری برسد.

زندگی همان نیروی آسمانی است

«این عشق است که در ایمان هم متجلی می‌شود.» این عشقی است که می‌توان آن را احساس قلبی خیرخواهانه نسبت به دیگران قلمداد کرد. وجد و سروری باطنی است که شخص از ملاحظه و مشاهده خوشبختی دیگران پیدا می‌کند و آزادگی و شادی و نشاط آنها دل او را هم شاد و مصفا می‌سازد. عشق آزادی بخش و بخشنده و روح ملکوت است. عشق احساس عمیقی است که شخص را بر آن می‌دارد تا تمامی

دقت خود را چنان معطوف قدرت یکتا و نیروی آسمانی سازد که دیگر برای هیچ نیروئی ارزشی قائل نشود و آن را به چیزی نگیرد و از هیچکس و هیچ چیز هراسی به دل راه ندهد.

خانم «ب...» چند سال قبل شوهرش را از دست داده بود و تنها زندگی می‌کرد. بدخلق و عبوس و تند و آتشی مزاج و گوشه گیر شده بود. از همه بریده و به کنج خلوت خزیده و به همه بد می‌گفت و از هر کس بهانه‌ای می‌گرفت و روزگار را بر خود تلخ و دشوار ساخته بود. فامیل هم از گرد او پراکنده گشته و او را به خود گذاشته بودند تا به دلخواهش زندگی کند. برطبق راهنمائیهای من، بر آن شد تا کولبارهای شک و سوءظن و بددلی و بدگمانی و بدخواهی و سعایت از خویشان را از دوش روح خود بردارد و پس از آن با این تمرین شروع کرد:

- نیروی آسمانی در من روند زندگی و عشق و حقیقت را در من جاری می‌سازد و روابط مرا با دیگران بهبود می‌بخشد و اصلاح می‌کند و امنیت و آرامش خاطر و برکت و نعمت را به همراه می‌آورد. من مرکز نیروی آسمانی هستم و دریچه روح و قلبم را به تمام خوبیهای زندگی گشوده‌ام. من به اروپا سفر می‌کنم تا زیبائیهای اعجاب‌انگیز آن دیار را ببینم و مردم آن سرزمینها را ستایش کنم. من بر اساس قانون عشق زندگی می‌کنم و آنچه برای خود می‌خواهم برای دیگران نیز می‌خواهم.

او این حقایق را چند دفعه در روز تکرار می‌کرد و به این ترتیب نوعی هسته مرکزی تشکیل می‌داد که از آنجا نیروی آسمانی شروع به پرتو افشانی می‌کرد. چند هفته‌ای بر همین منوال سپری شد تا آنکه ناگهان دخترش به او تلفن زد و از وی دعوت کرد تا به خرج او مسافرتی به اروپا بکند. جالب آنکه در جریان سفر با یک استاد بازنشسته دانشگاه

برخورد کرد و این آشنائی به ازدواج انجامید و هم‌اکنون در اسپانیا زندگی می‌کنند و روزگاران خوشی را می‌گذرانند.

بانوی مزبور در نامه‌ای برایم نوشته که هرگز چنین سعادت را تجربه نکرده است. باغبانی می‌کند و به کودکان همسایه‌ها درس انگلیسی می‌دهد و سرش گرم است و از زندگی بسیار راضی و خرسند است. او دیگر کینه و بددلی پیشین خود را به یاد نمی‌آورد و تازه فهمیده است که احساس گناهکار شمردن خود و دیگران - که در او چنان بوفور وجود داشت - او را در بند و اسیر و برده می‌سازد و استقلال ذاتی را از وی باز می‌ستاند. او همچنان تلاش می‌کند تا تعادل لازم را در خود بوجود آورد و آرامش خویش را دستخوش اختلال نسازد.

روح گذشت داشته باشید

باید سعه صدر و گذشت داشت و با بینشی علمی به دنیا و کائنات نگریست و مقام و موقع خویش را در این میان درک کرد تا به عظمت خالق و آفریننده گیتی پی برد و حضور او را در خویش هرگز از یاد نبرد. هر کس باید به شناخت جسمی و روحی خود دست یابد و برای نیل به این هدف ابتدا می‌توان با بهترین خودنگری در آینه آغاز کرد. صبحها و شبها به مدت پنج دقیقه می‌توانید این کار را انجام دهید و با صدای بلند و با اعتماد و صداقت این جمله‌ها را تکرار کنید:

- من حضور «او» را در خود حس می‌کنم و هموست که مرا شفا می‌دهد و تندرستی می‌بخشد و درهای نعمت خود را به رویم باز می‌کند. شما خود به حیرت درخواهید یافت که پس از مدتی کوتاه چگونه

نیروی آسمانی جایگاه خود را در هستی و حیات شما نشان خواهد داد و اثرات آن به صورت آرامش و عشق و اعتدال و نعمت بروز خواهد نمود.

احساس منفی خود گنهکاری

یکی از اعضای بلندپایه یک شرکت معظم اقتصادی و مالی همواره همکارانش را به باد انتقاد می گرفت و در دل آنها را خوار و خفیف می ساخت و کمترین ارزشی برای ایشان قائل نمی شد. او بر تمام استعدادها و تواناییها و ابتکارات آنها خط بطلان می کشید و به قول معروف سر سوزنی به عقاید و نظریات ایشان احترام نمی گذاشت. به او خاطر نشان ساختم که درواقع، او کاری جز تحقیر آنان صورت نمی داد و کمبودهای خود را متوجه همکارانی که در یک سازمان کار می کردند، می ساخت و به عبارت بهتر احساس حقارت خویش را به آنها تسری می داد. او نسبت به هر چه در اطراف خود می دید، با بینشی خصمانه و عاری از مهر می نگریست و همین رفتار او باعث می شد تا محیطی سرشار از خصومت و تنفر و عناد در دور و برش بوجود آورد. او انرژی حیاتی خود را در پیکار درونی خود بهدر می داد و در نتیجه جریان نعمت و آسایش و وفور و آرامش از او روی برمی گرداند و در مسیری انحرافی می رفت.

واقعیت قضیه این بود که او در پی ازدواج ناموفقی که داشت دچار چنین احساسی گشته بود. پس از آنکه همسرش باردار شده بود او را رها کرده و بعداً هم او را طلاق داده و زن دیگری اختیار کرده بود. او به هر حال، از این ستمی که به همسر اولش روا داشته بود، خوشتن را مقصر و گناهکار می شمرد و از این رو دائماً خلقی معذب داشت و در مقابل

دیگران حالت تهاجمی به خود می‌گرفت و پیوسته در این اندیشه بود که چرا دیگران به وی گوشه و کنایه می‌زنند و همین اندیشه او را دچار نوعی حالت برآشفستگی و تندی و تلخی می‌ساخت.

از او پرسیدم:

- حالا از همسر دومت هم جدا شده‌ای؟

جوابم داد:

- نه. با او زندگی خوب و خوشی دارم و با دو فرزندمان هیچ کم و کسری نداریم و تنها چیزی که آزارم می‌دهد، نداشتن آرامش باطنی است و بس.

به وی خاطر نشان ساختم که او نه از لحاظ جسمی و نه از حیث روحی و ذهنی و فکری، انسان ۲۰ سال پیش که همسر اولش را ترک کرده، نیست. او اکنون زندگی شرافتمندانه‌ای پیشه کرده و از صمیم قلب می‌خواهد به این روال ادامه بدهد، بنابراین به هیچ رو نباید خود را مقصر بشمارد و دائماً از این جهت خود را مکافات و مجازات کند.

بنای زندگی بر اصل تنبیه و مکافات قرار ندارد، این خود ما هستیم که با سوءاستفاده از اصول و قواعد حیات و افراط و تفریط در آن و داشتن افکار منفی زندگی را به خویش تلخ و ناگوار می‌سازیم. اما به محض آنکه تصمیم می‌گیریم افکار خود را عوض کنیم و آن را در راستای حقایق جاودانی به گردش درآوریم، پاسخ لازم و مناسب خویش را تقریباً بلافاصله از ضمیر باطن دریافت خواهیم کرد و گذشته‌مان را برای همیشه به فراموشی خواهیم سپرد. پس از هم‌اکنون سعی کنید روح خود را با ایمان و اعتقاد و عشق و نیکدلی سرشار سازید تا نتیجه آن را که بهره‌گیری از تندرستی و خوشبختی و آرامش و امنیت خاطر است،

دریافت دارید.

آنگاه آن مرد در صدد برآمد تا راه درست مقابله با معضل روحی خویش را پیدا کند: با کمک و کیل مدافعتش توانست نشانی همسر سابقش را که سالهای متمادی از هم بیخبر مانده بودند، بدست آورد. زنش نیز شوهر کرده و زندگی سعادت‌مندان‌های داشت. ولی از او که همسر اولش محسوب می‌شد و در حین بارداری از وی جدا شده بود، دختری داشت. آن مرد بطریقی مبلغ ۳۰/۰۰۰/ دلار برای آنها فرستاد و تازه از آن پس بود که احساس کرد وجدانش از باری گران و سنگین آزاد شده است. از آن ببعد تنها با نگاه مهر و عطوفت و خیر و نیکدلی بر دیگران نگریست و تازه به حضور عشق ملکوتی در خویش پی برد و تازه از آرامش کامل باطنی - که اساس هر زندگی است - برخوردار شد. جریان ناهمگن و ناخوشایندی که توسط احساس خود را گنه‌کار شمردن و احساس خود کم بینی و حقارت در او بوجود آمده بود، از بیخ و بن از بین رفت و در پی آن اعتدال و حسن سلوک و آرامش و سازگاری جای آن را گرفت. عشق ضامن اجرای قانون هستی است. این مرد حال به درک این موضوع نایل شده که اگر انسان خیر کسی را بخواهد، خیر همگان را خواسته است. دخترش که از بیست سال پیش او را ندیده، اینک به دیدنش می‌آید و قلب پدر را شاد می‌کند و در حقیقت لذت زندگی را به کام او می‌ریزد.

نکات مهم

۱- کولبار سنگین نفرت و خصومت و بددلی و حقد و حسد را از خود دور کنید. اینها سموم فکری هستند که با زهر خود زندگی را به کام

شخص تلخ و مسموم می‌سازند. بکوشید تا دریچه قلب و روح خود را بر جریان نیروی آسمانی بگشائید تا راه حل تمام مشکلات خود را از آن طریق بدست آورید.

۲- زنی که در اثر داشتن نفرت شدید به شوهرش دچار فریبی مفرطی شده بود، هنگامی که دریافت اضافه وزن خود را می‌تواند با دور کردن کینه و خصومت از قلب خود، کاهش دهد، به هدف خود رسید و تناسب اندام و تندرستی خود را بسرعت بازیافت. او فهمید که هر کینه‌ای که نسبت به دیگران دارد، کینه‌ای است که در دل نسبت به خویش دارد و همین طرز تفکر روح او را مسموم و آلوده ساخته بود. او زمانی سالم و خوش اندام شد که دریافت باید هم خود و هم دیگران را ببخشد.

۳- هنگامی که هدفی مشخص و روشن در پیش رو دارید و به زبان ساده می‌دانید که چه می‌خواهید، خود درخواهید یافت که نیروی آسمانی تمام وجود شما را از تحرک و نشاط و شور آکنده می‌سازد و با ایده‌های خلاقه و الهامی که می‌بخشد، رویاهایتان را به تحقق می‌رساند.

۴- با انتقاد و عیبجویی و خرده‌گیری از دیگران، سدی بر سر راه پیشرفت و گشایش افق فکری و روحی خود بوجود خواهید آورد. شاید نمی‌دانید که با این طرز تفکر منفی که نسبت به دیگران پیدا می‌کنید، خود را نیز از آن بی‌نصیب نمی‌سازد و هرچه درباره دیگران می‌اندیشید، درباره خود نیز به همین‌گونه قضاوت خواهید کرد. پس دیگران را خوار و خفیف شمارید و برای هر کس احترامی درخور قائل شوید. اگر کسی را تحقیر کنید، خود را خوار و بیمقدار ساخته‌اید و تازه با این روش خود می‌خواسته‌اید آنها را پست‌تر از خویش بسازید. سعی کنید صفات والای

هر کس را در او بیاید، همین سبب می‌شود تا به مقام ارزشمند انسانی او پی ببرید.

۵- بانوی کارمندی که از همکارانش شکوه و شکایت می‌کرد که پشت سرش حرف می‌زنند و اتهامات بیجا به او وارد می‌سازند، پس از آنکه توانست نیروی آسمانی موجود در خویش را به جریان اندازد و از آن بهره‌گیری کند، زندگی‌اش یکسره رنگ شاد و روشنی گرفت و با همکارانش دوست و صمیمی شد.

۶- عشق پرتوی از نیکدلی و نیکخواهی نسبت به ممنوع است و احساس باطنی نسبت به حضور نیروی آسمانی است تا بتوان به هدف و مقصود رسید و به رغم مسائل و مشکلات زندگی شاهد تحقق آرزوهای خویش گشت.

۷- زنی گوشه‌گیر و بدخلق که در خانه سالمندان عزلت گزیده و فرزندان او را به خود رها کرده بودند، ناگهان تصمیم گرفت از نیروی آسمانی ذات و ضمیر خویش یاری بجوید. پس از آنکه به اصل «حقیقت وجود» رسید، با زندگی آشتی کرد و بچه‌هایش به سراغش آمدند و بار دیگر سعادت خود را بازیافت.

۸- یاد بگیری تا افکار منفی را از خود دور سازید و از اینکه آنها را به سر راه داده‌اید، خود را ببخشید و خدا را از یاد نبرید. آن جایی که عشق وجود دارد، مکانی برای کینه و حسادت و دشمنی نیست.

۹- مردی که دیگران را خوار می‌شمرد و تحقیر می‌کرد تا خود را برتر از ایشان قلمداد کند، در اصل خویش را کوچک و حقیر می‌ساخت. با گنه‌کار شمردن خویش، دوزخی از بهر خود درست خواهید کرد. بر خود ببخشید تا صفای آسمانی را در خویش بوجود آورید.

فصل پنجم

سازندگی نیروی باطنی

این نکته را باید آموخت که نیروی آسمانی رویاها و آرزوهای ما را عملی می‌سازد. این را از صمیم قلب بپذیرید که شور و نشاط هستی را می‌توان از این نیرو گرفت و نتایج آن را شاهد گشت.

زندگی ما توانایی و قدرت جذب مقادیری نیرو دارد که شاید هنوز ما نسبت بدان شعور کافی نداشته باشیم. شاید هنوز نیروی مولد خود را دست نخورده و عاطل و باطل رها کرده‌ایم و یا از ظرفیت کامل آن کار نمی‌کشیم. اما هنگامی که به عنوان یک شخصیت دینامیک و فعال - همانند دینام مولد انرژی - به کار می‌پردازیم، طولی نخواهد کشید که جرقه‌هایی از وجودمان ساطع خواهد شد که هم خود از آن آگاه خواهیم شد و هم دیگران را از نیروی واقعی آن آگاه خواهیم کرد. به هر حال برای

شروع هر عملی باید این انرژی را به کار انداخت و فرصت و وقت را بهدر نداد. برخی عادت دارند که درست بهنگام درگیری با یک بحران از خواب بیدار می‌شوند و باز تا شروع بحران بعدی به خواب می‌روند، حال آنکه داشتن چشم بیدار و روح فعال و زنده از خصوصیات آدمی است و نباید از این موضوع مهم غافل ماند.

زنی لاغراندام و ظریف که تنها ۴۵ کیلوگرم وزن داشت، تعریف می‌کرد که در حادثه‌ای شوهرش را که به زیر کامیون رفته بود، توانسته بود بیرون بکشد، حال آنکه چهار مرد قوی هیکل ازعهده چنین کاری برنمی‌آمدند. درواقع او در آن لحظه بحرانی این نیروی شگفت‌انگیز باطنی را بکار گرفته و جان همسرش را از مرگ نجات داده بود.

«وینستون چرچیل» سیاستمدار نامدار انگلیسی عقیده داشت که حدسیات ما به واقعیت می‌پیوندد. ضمن صحبت با یک افسر بازنشسته، او برایش تعریف کرده بود که در حین جنگ، از واحدش جداگشته و در جنگلی گم شده بود. جنگلی انبوه و مخوف بود. در آغاز مایوس و وحشتزده خود را بکلی باخته بود، ولی پس از آنکه توانست بر خویش مسلط شود و با تکرار این جمله که: «من تنها نیستم و خدا همه جا با من است» از آرامش شگرفی برخوردار شد و پس از چند ساعت راه پیمائی به بیرون از جنگل راه یافت و از سرگشتگی نجات پیدا کرد.

سرباز دیگری نقل می‌کرد که او نیز در طول جنگ در کوهستانی گم شد، آنگاه حدس زد که اگر از فلان مسیر برود، راه خود را پیدا خواهد کرد. برحسب تصادف در کنار رودخانه‌ای به ماهیگیری برخورد کرد و شگفت آنکه او همان راهی را که وی حدس زده بود، نشان داد. آری پیش‌بینی‌ها و حدسیات ما اغلب در پهنه ضمیر ما به

صورت واقعیت درمی آیند.

«چسترفیلد» یکی از متفکران و فلاسفه مشهور می گوید: «بسیاری از مردم زندگی می کنند و می میرند بی آنکه بتوانند به عظمت وجود خود پی ببرند و یا آنرا ابراز کنند.» هر کس دارای قدرت ذاتی بیکرانی است که می تواند بوقت ضرورت آن را به اختیار خود درآورد و با احساس و افکار مثبت و درست خویشتن آرزوهای خود را عملی گرداند.

نیروی آسمانی را می توان مثل چراغ جادو «علاءالدین» بکار گرفت. بگذارید تا این انرژی در تمام مویرگها و پیکرتان جاری شود و با گفتن جمله زیر آنها را در ضمیر خود تثبیت کنید:

- من از نیرو و خرد نامتناهی سرشار هستم.

با تکرار و تداوم این تمرین فعالانه با تندرستی و رفاه و غنا و شور و نشاط زندگی خواهید کرد و همسازی و همسانی خواهید داشت.

زنی با تلفن از یک کشور خارج با من صحبت می کرد و سر به گله و شکایت از خود و دیگران برداشته بود که نه می تواند بر خود و افکارش مسلط باشد و نه شوهرش از او حرف شنوائی دارد. زندگیش از هم گسیخته و نمی داند چکار کند و چه رفتاری در پیش گیرد. به او گفتم که از خلال صحبتهایش به این نتیجه رسیده ام که هم بر خود تسلط دارد و هم بر اندیشه ها و هم بر احساس و اعمال و کنشها و واکنشهایش. فقط باید مسئولیت خویش را در قبال زندگی بشناسد تا به آرامش و سلامتی و خوشبختی برسد و به عبارتی آنها را وارد هستی خود سازد.

به وی توصیه کردم هر فکر منفی را از ذهن بزدايد و این ایده را در ضمیر باطن ثبت کند که خیر و خوبی در دنیا بیشتر است و اندیشه های نادرست و مخرب را از سر بیرون براند و به نجوای باطنی خود گوش

بسپارد تا ضمیر درون را آماده برای آزاد ساختن انرژی متراکم خویش سازد.

هستی و حیات این زن بسان زمین خشک و بایری بود که سالها از آب باران محروم مانده و به صورت لم یزرع درآمده بود. او قلبی داشت سرشار از نفرت و ترس و شک و بدگمانی نسبت به شوهر و لبریز از احساس ناکامی و شکست. به من می گفت که تنها سال اول زندگی را به خوبی و خوشی و شادکامی سپری کرده. به وی گفتم که باید مسئولیت تمام شکستهای زندگی گذشته را به گردن بگیرد و به این در و آن در نزند.

چند هفته بعد نامه‌ای از او دریافت داشتم که با خوشحالی خبر از زندگی نوینش می داد. نوشته بود که همه چیز یکباره عوض شده و دیگر از آن گرفتاریها اثری بجا نمانده و با شوهرش روزگار خوشی می گذراند. آری، او شادی حیات را از نو بدست آورده بود. هنگامی که او توانست نغمه پیروزی سر دهد و افکار تلخ و تند و گزنده را از دل براند، از هر سو درهای سعادت و شادکامی به رویش گشوده شد و نیروی آسمانی به صورت اعتدال و تندرستی و آسایش در وی جریان پیدا کرد.

وقتی که ترس انسان را فلج می کند

چندی پیش با مردی گفت و گو می کردم که نگران آتیه اش بود و بهتر بگویم از همه چیز می ترسید: از پائین آمدن ارزش دلار و از بیماری مهلکی که ممکن بود به جانش بیفتد، خواب و خوراک نداشت. به وی گفتم که او با این افکار جریان آزاد نیروی آسمانی را در خویش سدّ

می‌کند و رفته‌رفته خود را در معرض هراسها و نگرانیهای بیحاصلی قرار می‌دهد. درواقع، او هیچ علت مشخصی در مورد ترس بیجای خود نمی‌توانست ارائه کند چون انسان از موهبتی برخوردار است که هر نوع اندیشه منفی و فکر ناصواب را می‌تواند از خود دور کند.

به او گفتم که با گفتن این جملات هرگونه ایده غلط را از ذهن

میراند:

- شهامت داشته باش و قوی باش. از چیزی مترس و کسی را

مترسان که پروردگارت با توست و از تو جدا نیست.

- قادر متعال مرا هدایت می‌کند و عطاوت و رافت او شامل حال

می‌شود. قدرت او به صورت اعتدال و عشق پاک و نیکخواهی در من

جریان پیدا می‌کند.

هربار که فکر سیاهی بر ذهنش می‌نشست، بلافاصله با ادای این

عبارت «خدا مرا دوست دارد و از من مراقبت می‌کند» آن را پاک

می‌کرد.

او این تمرین روحی را به شکل عادتی درآورد و طولی نکشید که با

نظمی که به افکار خویش بخشیده بود، وسواس ترس را از خود دور

ساخت و در انوار الهی هر اندیشه تاریکی را از سر پراکنده کرد. او به

درک این موضوع رسید که با تکرار مداوم حقایق ابدی، آتش نیروی

نامتناهی وجود خود را تیزتر می‌کند و ترس او به ایمان خداوند و عادت

خوب مبدل شد و جریان تازه‌ای در زندگیش ایجاد کرد که اندیشه‌ها و

باورهایش نیز از آن رنگ روشن و زنده‌ای گرفت. افکاری که رنگی شاد از

ایمان و عشق و اعتقاد پیدا کرده و جان و دلش جایگاه امید و

شهامت گشته و هر نوع ترس و تشویش را از خود رانده است.

کسی که قلب و روح خود را به امواج این انرژی، این نیروی آسمانی می‌سپارد، از عهده کارهای خارق‌العاده و شگفت‌انگیز هم برخوردار خواهد آمد و طبعاً نباید این شعار را از یاد ببرد:

- من قادر به انجام اعمالی خواهم شد که پروردگار مرا هدایت می‌کند و پشتیبانم خواهد بود.

نیروی آسمانی منبع خیر و برکت و آرامش و غنای انسان است و به قول «وردزورث» شاعر نامدار انگلیسی در قرن نوزده:

- ما ابری هستیم که ابرهایی از افتخار را با خود می‌کشانیم و کردگاری که ما را در آن سکنی داده ثنا می‌گوئیم.
یک روز مردی به من گفت:

- من هر روز مقابل آینه می‌نشینم و این گفته‌ها را با صدای بلند و شمرده تکرار می‌کنم: «پیروزی و موفقیت و ثروت و اعتدال از آن من است. خدا یار و مددکار من است و این خیلی عالی است!

او که کارمند معمولی یک شرکت تجاری بود، بعد از سه هفته که این تمرین را با خلوص نیت کامل انجام داد، یک روز توسط مدیرعامل احضار شد تا به وی اطلاع بدهند که او را مسئول یکی از شعبات شرکت نموده‌اند و دستمزد سالیانه‌اش به ۵۰/۰۰۰ دلار رسیده است. او هرگز دست از تمرین نکشید و در آن احوال ایده‌های نو و ابتکارآمیز به فکرش می‌رسید و روز بروز در کار خود به پیشرفت‌های تازه‌ای نائل می‌شد و به افتخارات جدیدی دست می‌یافت.

درواقع، آن مرد به نیروی شگرف و خرد و درایت نامتناهی خویش پی برده و فهمیده بود که اگر بتواند این استعدادها را بدرستی بکار گیرد، قادر به رفع هر مشکلی خواهد گشت. او به من گفت:

- من این موضوع را کشف کرده‌ام که در زندگی هیچ چیز نخواهد توانست باعث شکست و عقب ماندگی من شود. چون کسی بوده‌ام که توانسته‌ام نیروی ذاتی خود را تحت سلطه خویش درآورم. نقطه مقابل این مرد، زنی بود که می‌گفت:

- من باینکه تمام دستورهای دینی را انجام می‌دهم و ایمانم هم بسیار قوی است و دعا و عبادتم هم ترک نمی‌شود، با این حال در هیچ کاری موفق نمی‌شوم و نمی‌توانم کارهایم را سر و سامان دهم و احساس تلخکامی و یاس می‌کنم. هر قدر دست به دعا برمی‌دارم، نتیجه‌ای نمی‌گیرم. دلیل عدم موفقیت این زن آن بود که او از صمیم قلب فاقد ایمان و اعتقاد بود و آنچه را که عبادت می‌نامید جز اجرای یک مشت اعمال صوری و بی محتوا نبود و تنها دلش را به این خوش کرده بود که دستورها و شرایع را انجام می‌دهد. پس از آنکه با او مفصلاً بحث و گفت و گو کردم، بر من روشن شد که او همه را گناهکار می‌شمارد و بخصوص مردان را قابل تنبیه و مکافات می‌داند و از ته دل معتقد بود که خداوند آنها را به سزای اعمالشان می‌رساند. آری او نمونه یک انسان سطحی بود که جز به ظواهر نپرداخته بود.

برای او توضیح دادم که تنها موضوع مهم این است که چگونه از لحاظ عاطفی بتوان ترسها و اعتقادات عمیق را با هم یکی کرد و حد فاصل بین آنها را از بین برد و حالت روحی متناسب و معقولی در مقابل قضایا و مسائل حیات ایجاد کرد. اصل محکومیت را در زندگی باید از پهنه فکر زدود و ایده تازه‌ای به جای آن نشانید. به او گفتم:

- مسلک و مشرب حقیقی آن است که چطور و با چه دیدی بتوان به مسائل زندگی نگریست. اعتقادات و باورهای شخص تمام اعمال او را

آگاهانه زیر نظر می‌گیرند و به عبارت بهتر رابطه‌ای است که ما با نیروی آسمانی برقرار می‌سازیم.

بانوی مزبور طبق پیشنهاد من قرار شد صبحها مدت پنج دقیقه در برابر آینه‌ای بنشیند و این جملات را با صدای بلند ادا کند:

- من در عین سلامتی کامل هستم و روحم پاک و مصفاست. نیروی آسمانی در من جریان پیدا می‌کند و مرا از اعتدال و آرامش مطلق برخوردار می‌سازد.

او توانست ظرف مدتی کوتاه به مکاشفه حقایق جاوید حیات دست یابد و از ظواهر دست کشد. در پی آن ازدواج کرد و طبعاً زندگی موفق‌تری هم نصیبش شد. درحقیقت اگر بتوان آرزوهای خود را به طریق علمی به زبان آورد، نیل بدان آسانتر خواهد شد.

نکات مهم

- ۱- یقین بدانید که نیروی آسمانی را اگر درست بکار بگیریم، یار و مددکار ما در زندگی خواهد بود.
- ۲- قدرت باطن خود را کشف نمایید و از آن بهره‌برداری کنید.
- ۳- عقل و خرد را در تمام احوال راهنمای خود سازید.
- ۴- از ذکر این نکته غافل ننمایید که نیروی آسمانی را می‌توان در تمامی ذرات وجود خود بکار انداخت.
- ۵- ترس بر سر راه پیشرفت انسان سد و مانع ایجاد می‌کند. تنها با ایمان می‌توان هر مانعی را از پیش پای برداشت.
- ۶- کسی که عمیقاً معتقد است: «پیروزی و موفقیت و غنا و رفاه از

آن من است» سرانجام آنها را از آن خود خواهد ساخت.

۷- زن پرهیزکاری که در عسرت و تنگدستی زندگی می‌کرد، این نکته را دریافت که آنچه در زندگی ظاهری ما آشکار می‌شود، همان است که در باطن بدان ایمان داشته‌ایم. اگر به عشق و برکت و رفاه و غنا مومن باشیم، همان را نصیب خود خواهیم ساخت.

فصل ششم

معجزات درمانی و نیروی آسمانی

در روایات و قصه‌های قدیمی اغلب به مواردی برمی‌خوریم که - در حال حاضر که دانش پزشکی از پیشرفتهای چشمگیری برخوردار شده - هنوز هم طراوت و تازگی خود را از دست نداده و می‌تواند در ترمینولوژی علم طب مورد استفاده قرار گیرد. با این حال در دنیای کنونی با وجود پیشرفتی که نصیب دانش و تمدن بشری شده، باز هم گاهگاه و برحسب مورد از شیوه‌های معالجه قدیمی استفاده می‌شود.

قدر مسلم این است که در پزشکی و روانپزشکی و روانکاوی و سایر رشته‌های وابسته، برخوردها و تعارضات روحی عامل و مسبب بیماریهای وخیم قلمداد گشته است که بویژه در طی سده‌های اخیر مقالات و کتب بیشماری در این باره نوشته شده که از حوصله بحث ما خارج است. با این

حال، اکنون این موضوع ثابت شده که شفا و درمان بیمار برحسب اعتقاد باطنی او صورت می‌گیرد. روح و باطن ما از استعداد و توان خلاقه‌ای برخوردار است که هرچه را ضمیر روشن بدان می‌سپارد، همان را در بیرون متجلی می‌سازد. ضمیر آگاه فکری را در ضمیر باطن می‌نشانند و فکر به صورت بیان ایمان و باور انسان درمی‌آید. تکرار کنیم: هرچه در ضمیر باطن ثبت می‌شود، بر اساس اعتقاد ما متظاهر می‌گردد. ایمان غلط و اعتقاد نادرست و منفی که به صورت بیماری خود را نشان می‌دهد، اعتقادی است به یک علت ثانوی که فقط شرط قضیه بوده است.

اخیراً با یک راننده تاکسی بحث جالبی داشتم. او برایم تعریف کرد که مادرش دائماً عادت به گفتن این مطلب داشت:

- من تصور می‌کنم که همین روزها مثل مادر و مادربزرگم دچار درد مفاصل می‌شوم و از پا می‌افتم.

او می‌گفت که مادرش همیشه این گفته را تکرار می‌کرد ولی او نسبت بدان اعتنائی نمی‌کرد تا اینکه ناگهان یک روز پیشگوئی مادر به حقیقت پیوست و واقعاً بر اثر درد مفاصل زمینگیر شد و در بیمارستانی بستری گشت. آن راننده تاکسی به من گفت که یکی از کتابهای مرا به نام «قدرت فکر» به مادرش داده و به او توصیه کرده تا آن را بخواند. مادرش پذیرفته و درعین حال به پسرش گفته بود:

- برای من دعا کن پسرم!

پزشک معالج به آن مرد جوان اظهار داشته بود که حال مادرش وخیم است و قادر به راه رفتن نیست و بایستی برای او چرخ مخصوص خریداری شود تا بقیه عمر را بتواند با این وسیله رفت و آمد کند. مادر افلیج باعلاقه و دقت تمام به خواندن کتاب پرداخت و درضمن

تلقینهای مثبت و سازنده پسرش را گوش می‌کرد تا سرانجام علت و عامل بیماری خود را کشف کرد: ضمیر باطن او که از ایده‌های منفی سرشار گشته بود، بی‌آنکه خود در این پذیرش منفی نقشی داشته باشد، نظریات صاحب خود را به منصفه عمل درآورده و او را به روی تخت بیمارستان کشانده بود. آن زن سالمهای متمادی این جمله را به زبان می‌آورد:

... من فکر می‌کنم همین روزها سرنوشت مادر و مادر بزرگم را پیدا خواهم کرد و دچار درد مفاصل خواهم شد.

او به درک این موضوع نایل شد که خود او مسبب بیماری خویش بوده، زیرا ضمیر باطن مجری نیت ماست، خواه منفی باشد یا مثبت. پس اینک برای او چاره‌ای نمی‌ماند جز آنکه دیدگاه و طرز تفکر خود را دگرگون سازد. به پیشنهاد من قرار شد روزی چندبار حقایق لازم را به روحش بسپارد تا ضمیر باطنش آن را در خود ثبت کند. این تمرین را برای او نوشتم و به پسرش دادم تا به مادرش بدهد:

... روح زنده‌ای که در من است، بیکرانی است از نیروی شفابخش وجود من. از هم‌اکنون در ضمیر باطن خود ایده تندرستی، سرزندگی و شور و نشاط را می‌نشانم. عشق ملکوتی در من جاری می‌شود و هرچه را که با آن شباهت و همسانی ندارد از سر راه خود دور می‌کند. آرامش آسمانی روح مرا از خود سرشار می‌سازد. قدرت شفابخش هستی در اعماق ضمیر باطن من رسوخ می‌کند. یقین دارم هر بار که این گفته‌ها را به زبان می‌آورم، این ایمان تازه را در خود تقویت می‌کنم تا آنکه بتوانم آزادانه و شادمانه از جا بلند شوم و حرکت کنم و راه بروم.

پسرش نیز برای سلامتی مادرش دست به دعا برداشت و باینکه بعد

از گذشت یک ماه مادر بیمارش که هنوز بر صندلی چرخدار بود توانست بیمارستان را ترک کند، ولی از نظر وضع مزاجی و روحی با گذشته تفاوت بسیار کرده بود و هر یکشنبه در کنفرانسهای عمومی من حضور پیدا می کرد و باعلاقه به سخنانم گوش می داد.

* * *

چند ماه پیش فرصت یافتم تا نتایج خارق العاده ایمان و اعتقاد به قدرت ضمیر باطن را علناً به چشم ببینم. زنی کودک پنج ساله خود را به همراه آورده بود. پسرک بسیار سرحال و شاداب به نظر می رسید، اما مادرش می گفت که فرزندش از بیماری آسم رنج می برد و داروهایی که برای معالجه او تجویز می شدند، تاثیری نمی کردند و مادرش همچنان عقیده داشت که پسرک گرفتار بیماری آسم است. پدر کودک چندی پس از به دنیا آمدن فرزند در گذشته و بحرانهای آسم، شش ماه قبل از آنکه او به ملاقات من بیاید، آغاز شده بود.

به مادر پریشان حال اطمینان خاطر دادم که کودکش می تواند از نو سلامتی و تندرستی خود را باز یابد مشروط بر آنکه به نیروی آسمانی ایمان بیاورد و آن را عملاً نشان بدهد. خوشبختانه او از اصول روح شناخت نسبی داشت و در این باره به من گفت:

- اطمینان دارم که اعتقاد و ایمان من - علی رغم تاییدات حواسم - ضمیر باطنم را تحت تاثیر قرار خواهد داد و دعای مرا عملی خواهد کرد.
سه یا چهار بار در روز او با آرام سازی جسم و روح کودک بیمارش را در پیش روی خود می نشانید و در عالم تخیل او را می دید که به وی

می گوید:

- مامان، خدا مرا شفا داد. حالا دیگر سالم خوب شده.
 حدود یک ماه او این تمرین را ادامه داد و پس از آن آثار بهبودی در
 پسرک ظاهر شد و حملات آسم یکسره در او ازبین رفت. شعار آن مادر
 نگران در آن مدت این بود:
 - چون ما با ایمان زندگی می کنیم و نه با چشم خود.
 او اینک روح خود را تحت نظم و انضباط خاصی درآورده و تصویر -
 اندیشه سازنده و مثبت جای هر گونه فکر منفی را گرفته است.

تکنیک معالجه از راه دور

نیروی آسمانی همان اصل حیات است که تمام انسانها را به جنبش
 و حرکت وامی دارد. فی المثل، اگر برادر شما در خارجه زندگی می کند و
 اگر می خواهید برای او دعا کنید، این موضوع را باید از مد نظر دور
 ندارید که در بین انسانها هیچ حد فاصلی وجود ندارد، چون از نظر ذهنی
 ما همه یکی و تنی «واحد» هستیم. هنگامی که به محبوبی می اندیشید در
 روح ضمیر باطن شما نه زمانی وجود دارد و نه مکانی. در نتیجه او نیات
 پاک و مشحون از عشق و صفا را دریافت می دارد و این صفات در او از نو
 احیا می شود. عملی که شما انجام می دهید آن است که روح ضمیر آگاه
 خود را معطوف او می سازید و او با قبول آن نیروی آسمانی همیشه حاضر
 را در خود جاری می سازد. هنگامی که شما بر آن می شوید تا با دعا
 دوست بیمارتان را از چنگال بیماری نجات دهید و زمانی که برای کسی
 دست به دعا برمی دارید که از لحاظ عینی در حضور شما قرار ندارد، با

این کار خود نیروی حیات و تندرستی را روانه ضمیر باطن دوست بیمار خود می‌سازید، چنانکه از آن شماسست و هیچ فرقی ندارد و این کار را براساس ایمان و اعتقاد خود انجام می‌دهید و آنگاه با شگفتی شاهد عواقب و نتایج مفید و مثبت آن خواهید شد

* * *

درحینی که مشغول نگارش این فصل بودم، زنی سراسیمه و نگران از جورجیا تلفن زد و با صدای بغض آلودی به من خبر داد که کودکش در حال مرگ است و هیچ دارویی در درمان او موثر نیفتاده و او نمی‌داند چکار بکند. تب کودکش قطع نمی‌شود و دیگر امیدی به زنده ماندن او نیست.

برای او توضیح دادم که کودک شش ساله وی پاسخ مساعد به ایمان و اعتقادی که از نیروی شفابخش هستی دارد، خواهد داد. به آن مادر ناامید و پریشان حال گفتم که فکر خود را از نظاره جسم تب‌دار فرزند منصرف سازد و به این تمرین روحی بپردازد:

- نیروی آسمانی و روح زنده هستی، حیات طفل کوچک مرا می‌سازد. آرامش الهی تمام وجود او را اشباع می‌کند و عشق او روحش را سرشار می‌سازد. نیروی هستی بخش و درمان کننده و اعتدال بخش پروردگار در روح و جسم او متجلی می‌شود و من شکرانه این موهبت را بجا می‌آورم.

او این گفته‌ها را روزانه حدود نیم ساعت با ایمان کامل تکرار می‌کرد و بر این نکته وقوف داشت که ضمیر باطن فرزندش یکپارچه از آن اشباع

می‌شود و تندرستی خود را در پی آن بدست می‌آورد. شگفت آنکه بعد از چند روز تمرین، تب کودک افتاد و اشتهایش سر جا آمد و احساس گرسنگی کرد و غذا خواست و پزشک معالج او به مادرش گفت: - ما این علائم بهبودی را مدیون قادر متعال هستیم.

در این قبیل درمانهای روحی ابتدا بایستی هرگونه تعارض و انکار را از ذهن زدود و از شرایط آشکار دچار هراس و تشویش نشد. پس از آن باید بر این موضوع وقوف یافت که وضع ظاهری بیمار نتیجه و فرایند افکار منفی است که بایستی کاری کرد تا قدرت زیانبار از آن سلب شود و این کار با بهره‌گیری از نیروی شفابخش انرژی آسمانی در شخص مورد بحث میسر است.

به این ترتیب بایستی تمام سموم فکری را از خود و از شخصی که برای او دعا می‌کنیم، از ذهن بیرون راند. ابتدا باید وضع ظاهری بیمار را و تصویر او را در ذهن بگونه‌ای دیگر تصور نمود و او را آن‌طور که باید باشد: یعنی شاد و خوشحال و سلامت و آزاد در نظر آورد. در آن حال می‌بایست در تجسم کردار و گفتار و افکار و احساس خود بسر برید تا شاهد تحقق آنها شوید.

اخیراً با یکی از دانشجویانی که در رشته علوم الهی به تحصیل اشتغال دارد، گفت و گوئی داشتم. او می‌گفت که از مطالعه کتاب «معجزات روح فعال» به نتایج شگفت‌انگیزی رسیده است. زنش که به بیماری سل مبتلا شده بود، بهبودی نمی‌یافت و به دارو و درمان جواب نمی‌داد و حتی آب و هوای مساعد آریزونا در او تاثیری نکرده بود. او می‌گفت که روزی سه چهار بار با خلوص نیت این گفته را تکرار می‌کرد:

ای پدری که در آسمانی... من شکر تو را می گزارم که به من اجازه سخن گفتن می دهی. می دانستم که تو همواره به سخنان من گوش می دهی...

او آن قدر به این تمرین ادامه داد تا ضمیر باطنش از آن سرشار شد. همسر او نیز با اعتقاد کامل به این برنامه روحی می پرداخت. درست در پایان ماه آزمایش خلط و سایر آزمایشهای دیگر نشان داد که از بیماری هیچ اثری در جسم بیمار وجود ندارد. این دو که با تمام وجود به نیروی شفادهنده هستی متوسل شده بودند، ثمرات آن را به چشم دیدند و به عبارتی سخن دل آنها باهدف و آرزویشان منطبق گشت. «اوسپنسکی» یکی از متفکران دانش روانی عقیده داشت که گفت و گوها و نجواهای درونی (اندیشه‌های ما) بایستی با مقصود و منظور ما تطابق و هماهنگی داشته باشد. چون همواره همین صحبت باطنی و همین نجوای درونی است که در نهایت خود را همانگونه که خواسته‌ایم، نشان می دهد.

این زن و شوهر نیز توانسته بودند دعا‌های خویش را که همان آرزوهای باطنی ایشان بود، از صمیم قلب به زبان آورند و نتیجه آن را شاهد گردند و به آرزوی خود که رهایی از شر بیماری مهلکی چون سل بود، برسند.

مفتاح درمان روحی

بهترین روش ایده آل برای برخوردار شدن از موهبت تندرستی، آن است که هرگونه علامت ناخوشی و بیماری را از ذهن خارج سازیم و به جای آن ایده سلامتی و نشاط و تحرک و جنب و جوش را بنشانیم و خود

را به نیروی آسمانی بسپاریم و آن را در تمام سلولهای خود جاری سازیم. با این تکنیک می‌توان از نیروی شگرف هستی یاری طلبید و به جنگ بیماریها و یا ناملايمات ناخواسته ديگر رفت و هر مانع و مشکلی را از سر راه برداشت. اگر برای دوست بیماری دست به دعا برمی‌دارید، باید او را در عین تندرستی و سرزندگی و شور و نشاط حیات تصور کنید. بیمار هم می‌تواند آرزوهای شما را بپذیرد و در ضمیر باطن خود جای دهد و افکار سازنده و معنوی و شفابخش شما را انکار نکند. آنگاه نیروی زندگی و تحرک و قدرت از نو در جانش احیا می‌شود و تندرستی جایگزین بیماری می‌گردد.

زنی به دیدنم آمد و گفت که شوهرش در اثر ابتلاء به بیماری هذیان الکلی در بیمارستانی بستری گشته و آخرین روزهای عمر خود را می‌گذراند. قلبش بیمار است و پزشکان از او سلب امید کرده‌اند. شوهرم که هر روز صبح به برنامه رادیویی من گوش می‌دهد تقاضا کرده بود که آخرین خواهش بیمار مختصری را اجابت کنم و به بالینش بروم. به بیمارستان رفتم. او را دیدم که به وی مرفین تزریق کرده‌اند تا از دردش بکاهند. با این حال هوشیار بود و حواسش را از دست نداده بود. اعتیاد به مشروبخواری او را به این عاقبت کشانده بود. پس از مختصری احوالپرسی، درباره گذشته خود شروع به صحبت کرد. گذشته‌ای که به قول او سرشار از جرم و جنایت بود. او می‌گفت:

- کارم تمام است و دارم می‌میرم. می‌خواهم از شما پیرسم با این کارهایی که کرده‌ام به جهنم خواهم رفت؟

باینکه قدم به کلیسا نگذاشته بود، ولی افکاری مذهبی داشت. برای او تشریح کردم که اصل هستی بر آن نیست که کسی را محکوم سازد بلکه

هرنوع قضاوت را به خود ما تفویض کرده است تا به کار داوری اعمالمان بنشینیم و جهنم و دوزخ را پیش چشمان به تصویر کشیم. برده افکار منفی بودن دوزخ را برای خود خریدن است و عکس آن نیز صادق است که چگونه می‌توان به صلح و آرامش و امنیت خاطر رسید. به او گفتم که بایستی کاری به گذشته خود نداشته باشد و خطاها و گناهان سابق خویش را از خاطر ببرد و تصمیم بگیرد که دیگر مرتکب آن نشود. به وی پیشنهاد کردم تا دست در دست من بگذارد و به عبارتی به من ملحق شود تا با هم تمام کسانی را که به ایشان کینه و نفرت ورزیده فراموش کند و حتی این را شامل حال کسانی که به دیار دیگر رفته‌اند بگرداند. به او گفتم که دعاهای سطحی و توخالی و فاقد مفهوم، بیفایده است و برای اینکه بتواند موثر واقع شود، بایستی روح و قلب را یکسره دگرگون سازد. او می‌بایست از ته دل آرزوی سلامتی و خوشبختی و بهروزی و تمام برکات و نعمتهای زندگی را هم برای خود و هم برای کسانی که به آنها کینه ورزیده، داشته باشد.

او نام ۱۵ نفر را برد که نسبت به آنها خیانت روا داشته بود که برخی از ایشان روانه دیار دیگر شده و چند نفری نیز هنوز زنده بودند. آنگاه با هم دست به دعا برداشتیم و عشق و آرامش و خوشبختی برایشان آرزو کردیم و حتی برای مردگان آمرزش ایشان را خواستار شدیم. ناگهان چهره آن مرد رنگ روشن و درخشانی یافت و آثار خوشبختی آشکار در او ظاهر شد. دلیل آن همه تحولی که در وی پدیدار شده بود، آن بود که هیچ قدرتی در آن بالاها برای مکافات و مجازات او انتظارش را نمی‌کشید.

او احساس می‌کرد که عنایت و لطف پروردگار شامل حالش گشته

و گناهانش بخشیده شده است. آرامش بیسابقه‌ای بر روح و جاننش مستولی شد و اظهار داشت که برای رفتن به «آسمان» آمادگی لازم را پیدا کرده است. روانپزشک و پرستار او که متوجه دگرگونی ناگهانی و غیرمنتظره در وی شده بودند باشگفتی اطلاع دادند که با بهبودی حال او امکان زنده ماندنش افزایش یافته است. عجب آنکه طی چند روز حالش بکلی خوب شد و از بیمارستان بیرون آمد و در حال حاضر سلامت و سرزنده به زندگی ادامه می‌دهد.

او گناهان خود را بخشیده و بر خطاهای دیگران قلم غفر کشیده و خویشتن را به خدا سپرده بود تا روح و جسمش از درد و عذاب و ترس و احساس گناهکاری و نفرت و انتقام‌گشی آزاد شدند. در نتیجه پیکرش بگونه‌ای معجزه‌آسا به حالت روحی جدیدی که پیدا کرده بود، واکنش نشان داد. احساس آزادی و آرامش روح او، نیروی شفابخش وی را از درون آزاد ساخته و او انسانی دیگر شد و این نکته را دریافت که با محکوم ساختن خویش، دوزخ را برای خود خواهد خرید، حال آنکه عفو و بخشندگی آسمان و آرامش روان است.

قانون روح بخشنده و شفا دهنده

قانون روح و ضمیر باطن هیچ کاری با خوب و بد و زشت و زیبا و افکار خشک و جزمی و غیره ندارد. اصلی است خنثی و بیطرف چون خورشید هم بر عادل و هم بر ظالم می‌تابد و انوار جان بخش خود را بر همگان بیدریغ نثار می‌کند و یا چون باران بر آدم خوب و شخص شریر می‌بارد و استثنائی قائل نمی‌شود. اصل روح فاقد هر گونه جنبه اخلاقی

است و همیشه یکسان و فاقد طرفیت است. اخلاق به انگیزشها و نحوه بکارگیری قانون روح بستگی پیدا می‌کند. این افکار شخص است که پاداش و یا مکافات او را در خود دارد. ایده و آمال و طرحها و هدف شما - هرچه می‌خواهد باشد، خوب یا بد - بستگی به طبیعت و ذات خود آنها دارد. پس خوبی را انتخاب کنید، خوبی حاضر به خدمت خواهد بود. آنگاه شاهد به حقیقت پیوستن رویاها و آرزوهای خود خواهید شد و سرموئی مزاحم کسی نخواهید شد.

هر اندیشه‌ای که به سر راه می‌دهید، در آن بخوبی تعمق کنید تا بتوانید اصل روح را بگونه‌ای سازنده برای تحقق آن بکارگیرید و با نیکدلی در مورد دیگران بیندیشید و آنها را هم از افکار مثبت خود بی‌نصیب نگذارید تا آنها هم با مهربانی و محبت به شما بیندیشند.

می‌گویند برای عفو کردن هرگز دیر نیست و اگر روزی هزار بار هم خود و دیگران را ببخشید، کار زیادی انجام نداده‌اید. درواقع هر کس باید روح گذشت داشته باشد و آن را در خود پرورش دهد. روح شخص اصل و قاعده است و اگر بتوان آن را به نحوی شایسته بکارگرفت، خودبخود آرامش لازم فراهم خواهد شد. فی‌المثل اگر اصول ریاضی و فیزیک و شیمی را نیز بدرستی مورد استفاده قرار ندهیم، بایستی عواقب نامطلوب آن را هم تحمل کنیم و به زبان ساده‌تر چوب غفلت و خطای خود را بخوریم. اما همین اصول را اگر به گونه‌ای صحیح بکار بندیم، نه خود را گرفتار محکومیت و تنبیه و کیفر خواهید ساخت و نه به زجر و عذاب دچار خواهید شد.

اصل هستی نه کسی را محکوم می‌کند و نه تنبیه. درواقع این خود شما هستید که با افکار سیاه و منفی خویش به محکوم ساختن خویش

مبادرت می‌کنید. قانون پرشکوه طبیعت اقتضا می‌کند که اصل بخشودگی و گذشت را مراعات کنید و طرز تفکر علمی و صحیح را جانشین اندیشه‌های پراکنده و تیره سازید. حتی اگر کسی مجرم و تبه‌کار و کلاش و کلاهبردار هم که باشد، قانون روح و ضمیر باطن اصل بیطرفی را مراعات می‌کند و صاحب خود را در کارش تنبیه یا تشویق نمی‌کند، مشروط بر آنکه به جانب منفی گرایش پیدا نکند و از آن خود را دور نگاه دارد و به حقایق ابدی به پیوندد.

بر خطاها و گناهان و تقصیرات و بزه‌ها و خصومت‌های خود و دیگران ببخشید. تمام کینه و نفرت‌های ما زمانی در ما از بین خواهد رفت که بتوانیم دل و جان خود را متحول سازیم و در آن تغییراتی بوجود آوریم و بر این نکته وقوف پیدا کنیم که این پروردگار است که بر حیات و هستی ما حکمفرمائی می‌کند. هنگامی که عشق و اعتدال و آرامش ملکوتی اصل ضمیر باطن شخص را تشکیل می‌دهند، تمام راه‌ها به سوی روشنائی و وجد و شرف باطنی منتهی خواهد شد و این روایت نصب‌العین او خواهد گشت: «من فقط یک کار می‌کنم: آنچه را که در پشت سر دارم فراموش می‌کنم و به پیش می‌تازم و به سوی هدف پیش می‌روم...»

نکات مهم

- ۱- زنان و مردان گیتی با هر مسلک و مشربی به پیروی از قوانین روحی و فکری خود به نتایج مثبت و یا منفی می‌رسند.
- ۲- هرگونه درمان و علاج شخص به تبع از ایمان او و یا نیروی شفا دهنده ذات او میسر می‌شود. ضمیر باطن درمان کننده جسم است.

هرچه روح بر ضمیر باطن منعکس نماید، در بیرون نیز به همان گونه متظاهر می‌شود.

۳- زنی که همواره این ایده را در ذهن داشت که عاقبت مثل مادر و مادر بزرگش افلیج و زمینگیر خواهد شد، از آنچه می‌ترسید به سرش آمد. ولی با بهره‌گیری از نیروی آسمانی و قدرت نهفته در آن توانست سلامتی کامل خود را مجدداً بدست آورد.

۴- انرژی آسمانی اصل حیات است که ما را به تحرک و تلاش وامی‌دارد. از این اصل مهم هستی غافل نمانید و در آن تمام آرزوهای خود را بجوئید. ضمیر باطن شما دوست شماست مثل دوستی که اگر تحت تاثیر خوبیها قرار بگیرد، به همان گونه واکنش نشان خواهد داد.

۵- در بیماری و ناخوشی دچار وحشت و هراس نشوید و این را بدانید که بیمار شدن معمولاً در پی افکار منفی بوجود می‌آید و این دیگر بر خود شخص است چگونه با استفاده از نیروی آسمانی هر فکر سیاه و مخربی را از ذهن پراکنده سازد.

۶- نیروی تخیل را بکارگیرید و درعین بیماری خود را تندرست و سرحال و بانشاط تصور کنید. تصویر ذهنی شما با اظهارات شما بایستی هماهنگ باشد. ایمان شخص پاداش او را به همراه خواهد آورد.

۷- معتادی که امیدش از بهبودی خود سلب شده بود و احساس می‌کرد با مرگ فاصله‌ای ندارد پس از اینکه دریافت که به یاری هوش و خرد نامتناهی خواهد توانست افکار سیاهش را براند، سلامتی خود را نیز باز یافت و جسم و روحی سالم و نیرومند پیدا کرد.

۸- قانون عفو و بخشندگی اصل حیات است و نمی‌توان نسبت به آن بی‌اعتنا ماند. فکر سازنده نتیجه مثبتی به همراه خواهد داشت.

اندیشه‌های منفی خود را از ذهن دور کنید و به جای آن افکار روشن بنشانید. شما تنها متفکر دنیای خویش هستید. با برخورداری از نیروی خلاقه اندیشه زندگی خویش را دچار تحول سازید. با هر چشمی به دیگران بنگرید، آنها هم به همان گونه بر شما خواهند نگرست و تنها خود شما مسئول افکار و ذهنیات خویش هستید. اگر خیر دیگران را بخواهید، خیر خود را نیز خواهید خواست.

۹- اگر عشق و آزادگی و آرامش را بر جان خود چیره سازیم، جائی برای خطا و گناه باقی نخواهد ماند.

فصل هفتم

تحول روح

براساس تجاربی که کسب کرده‌ام به این نتیجه رسیده‌ام که دلیل عدم ترقی و پیشرفت بسیاری از کسان این است که به خاطر زندگی گذشته‌ای که داشته‌اند، خود را مقصر و گناهکار می‌شمارند و به این ترتیب بر سر راه نیروی آسمانی - به دست خود - موانعی ایجاد می‌کنند و از سعادت و شادکامی خویشان را محروم می‌سازند.

من به کشف این موضوع نائل شده‌ام که انسانهای مصمم معمولاً افرادی هستند که اعمال و رفتار خود را در بوته انتقاد و خردگیری و عیبجویی قرار نمی‌دهند و چون از روحیه گذشت و سعه صدر برخوردار هستند، از این روزندگی شاد و شکوفانی را سپری می‌کنند که من دوست دارم اینان را جانهای شیفته بنامم. هر عمل خود را به پیروی از نظم الهی

انجام می‌دهند. آنها می‌دانند که محکوم ساختن خویش، مترادف است با شکست و سیاه‌بختی و عفو و بخشش معادل است با آرامش و پیروزی و بهروزی.

گناه

لغت گناه « Pêché » از کلمه‌ای یونانی مشتق می‌شود که معنای به هدف نخوردن تیر یا «خطا کردن» می‌دهد. یعنی آماج و منظور و مقصود و آرمان انسان هدفی است که آن را نشانه گرفته‌ایم ولی از آن دور شده است. به عبارت دیگر اگر نتوانیم تیر خود را به هدف بزنیم مرتکب خطا شده‌ایم. درواقع، هنگامی به چنین عملی دست می‌زنیم باید بدانیم که خود را از تندرستی و رفاه و آسایش و غنا و آرامش روح محروم ساخته‌ایم.

دختری از جورجیا به لس آنجلس آمده بود تا در شرکتی با سمت منشیگری مشغول کار شود. او دختری خجالتی و کمرو و درونگرا و درخود فرو رفته بود که از صمیم قلب دلش می‌خواست شوهر خوبی گیر آورد و کانون خانواده را با به دنیا آوردن کود کان شیرین زبان گرم‌تر و شیرین‌تر سازد. ضمن گفت و گو با او فهمیدم 'همواره از این بیم دارد که نتواند شوهر مناسب خود را پیدا کند و همین طرز فکر او را بیش از پیش در لاک خویش فرو می‌برد. درواقع این دختر مرتکب گناه می‌شد چون نمی‌توانست تیر خود را به هدف بزند.

به پیشنهاد من قرار شد تا وضع روحی خود را دگرگون سازد و دیدگاه خویش را نسبت به مسائل زندگی تغییر دهد و کاری کند تا محبوب همه واقع شود. تمرین خود را با این جملات شروع کرد:

- همه به من احتیاج دارند. من آدمی دوست داشتنی هستم که هیچکس از من بدش نمی‌آید.

او در عالم خیال خود را می‌دید که با شوهر آینده‌اش به سینما و تاتر و کنسرت می‌رود و او در همه جا وی را همراهی می‌کند. آن دختر که اینک می‌کوشید حالت مردم‌گریزی را در خویش از بین ببرد، تمام آرزوها و خواسته‌های خود را روزانه روی کاغذهای یادداشت می‌نوشت و در فرصتی که شبها پیدا می‌کرد به بررسی و مرور مجدد آنها می‌پرداخت. او یقین داشت که منویات وی به این ترتیب در ضمیر باطنش جای می‌گرفت و سرانجام آنچه در باطن نقش بسته بود، در ظاهر متجلی می‌شد.

دختر مزبور هفته‌ای یک بار در جلسات «بیداری روح» که با شرکت علاقمندان مباحث روانی زیر نظر من تشکیل می‌شد، شرکت می‌کرد و در همان جا بود که با مهندس جوانی آشنا شد و همین امر به ازدواج آنها انجامید. مرا هم به جشن عروسی خود دعوت کردند و آن دختر برایم گفت که عین صحنه‌هایی را که در ذهن مجسم می‌کرده، در عالم حقیقت باز یافته است: شوهرش که مرد بسیار مهربانی است او را با خود به تاتر و سینما و رستوران می‌برد و دمی از او غافل نیست و درست همان کسی است که آن دختر در ضمیر باطن خود او را به تصویر کشانده بود.

جریانات عمیق روح این دختر جوان به نیروی تخیلی باانضباط و تحت نظم درآورده وی پاسخ لازم را دادند و در نظام گیتی آرزوی او را برآورده ساختند. او اکنون زندگی شاد و سعادت‌مندان‌های دارد. به جای اینکه خود را آدمی مایوس و محروم و مردم‌گریز بداند، تصمیم گرفت طرز تفکرش را عوض کند تا بتواند به خواسته‌هایش برسد. او توانسته بود

تیر خود را به هدف بزند و این بار تیرش به خطا نرفته و درست به هدف اصابت کرده بود.

از قدرتی که دارید...

شما دارای آن قدرتی هستید که می‌توانید تمام خطاها و تقصیرات و نارسائیهای فکری و اشتباهات خود را ببخشید و تصمیم بگیرید تا افکارتان را عوض کنید و رنگی نو و روشن به آن بدهید. به محض آنکه بر آن می‌شوید تا بگونه‌ای سازنده فکر کنید و آرامش و تعادل را در خود ایجاد کنید و زندگی خویش را بر پایه حقایق ابدی بنیان گذارید، ضمیر باطنتان بیدرنگ به افکاری که پیدا کرده‌اید، جواب خواهد داد و دردم گذشته‌تان محو و پراکنده خواهد شد.

در اصل روح نه زمانی دارد و نه مکانی. به مجرد آنکه مصمم می‌شوید تا ضمیر باطن خود را از نمونه‌های زنده و هستی بخش و عشق و امید سرشار سازید، نیروی آسمانی ضمیر باطن را پاک و مصفا خواهد ساخت و احساس آزادگی و نشاط بیسابقه‌ای خواهید کرد. قاعده حیات بر تنبیه و مکافات استوار نیست. این ما هستیم که با افکار منفی و سیاه و بهره‌گیری نادرست از قوانین زندگی، خود را تنبیه و مجازات می‌کنیم. جهل و غفلت گناهی فاحش است و تمام شوربختیها و مکافاتهای زندگی از آن ناشی می‌شود.

چندی قبل با مردی آشنا شدم که در فقر و ادبار بسر می‌برد و طبعاً نسبت به مال و ثروت دیگران غبطه می‌خورد و به پیشرفت و موفقیت آنها حسد می‌ورزید. تازه خود می‌گفت که به فلان فرقه مسلکی وابسته است و

نظم اولین قانون آسمانی است / ۱۰۳

خود را بی‌نیاز از مال دنیا می‌شمرد. حال آنکه خود می‌دانست سخن دلش را به زیان نمی‌آورد و همین موجب عقب افتادگی او در زندگی شده و فقیر و مسکین مانده بود. به هر تقدیر، او نتوانسته بود روحیه گذشت را در خویش بوجود آورد. برایش توضیح دادم که او قبل از هر کار می‌بایست از صمیم قلب به آنچه آرزوی داشتن آن را دارد، ایمان داشته باشد و این حالت را هیچ‌گاه از خود دور نکند.

به او گفتم که روح زنده و نیروی مطلق در اوست و هوش نامتناهی به فراخوان وی پاسخ لازم را خواهد داد و از او خواستم که این تمرینها را انجام دهد:

- خداوند نگاهبان و پشتیبان من است و هموست که در هر لحظه به یاری من می‌آید و مرا از نعمتهای خود بی‌نیاز می‌سازد.
هر بار که فکر کمبود و عسرت و مسکنت به ذهنش می‌نشست، می‌بایست بلافاصله با این ایده‌ها آنها را از پهنه ضمیر براند.
- خدا سبب ساز است.

اندک اندک روح او توانست اصل حیات را دریابد و با نیروی آسمانی ارتباط برقرار سازد و در نتیجه طولی نکشید که از شور و نشاط و انرژی فوق‌العاده‌ای برخوردار شد و با بهره‌گیری از فرصتهایی که برایش پیش آمده بود، به منابع مالی جدیدی دست یافت.
انرژی نامتناهی در پاسخ به حقایق ابدی زندگی جریان می‌یابد. او به من گفت:

- احساس می‌کنم که لطف و عنایت او شامل من شده و این خیلی عالی است!

حق شماست که...

هر کس می‌تواند ایده‌ای را در ذهن خود تصویر کند و شکل نوئی از آن بسازد و نیروی آسمانی به آن تصویر جان ببخشد و در بیرون متظاهر سازد. اصل خلاقیت به این گونه در انسان وارد عمل می‌شود و شگفتیها و معجزاتی را در زندگی شخص بوجود می‌آورد.

چندوقت پیش به مردی برخوردیم که تمام ثروت خود را در کار بورس از دست داده و کارش به افلاس کشیده بود. او به من می‌گفت جا دارد از این حیث احساس ندامت کند. درواقع او خود را محکوم می‌ساخت و به همین علت به یاس و حرمان مفرطی دچار شده بود. به او گفتم که با محکوم کردن خود نه تنها راه چاره‌ای نخواهد جست، بلکه یکی از نابودکننده‌ترین هیجانات انسانی را متوجه جان خویش می‌سازد. او با این حالت روحی خود عملاً تمام ارگانیزم خویش را مسموم می‌ساخت و از لحاظ روانی بیمار و سست و ناتوان می‌گشت.

به او خاطر نشان ساختم که پشیمان و نادم شدن به معنای دگرگون ساختن افکار و به جریان افکندن آنها در طرق سازنده است حال آنکه عفو و گذشت داشتن، تجانس پیدا کردن با هدفی است که در پیش رو داریم و آرمانی که دنبال می‌کنیم. او بدقت گفته‌هایم را گوش کرد و سپس گفت:

- این مطلبی است که می‌توان چیزی از آن درک کرد.

درواقع او این نکته را درک کرده بود که تنها کاری که می‌بایست انجام بدهد این است که جز ایده موفقیت و سعادت را به سر راه ندهد زیرا اگر چنین کند نیروی ذهنی و نفسانی آنچه را که لازمه دستیابی به موفقیت است، در اختیار او قرار خواهد داد.

آنگاه شبها پیش از خفتن ایده پیشرفت و خوشبختی را در خاطر می‌آورد و درباره نحوه نیل بدان به تفکر می‌پرداخت. به خود می‌گفت که عاقبت موفق خواهد شد و به آرزو و خواست خود خواهد رسید. مدتها در این باره فکر می‌کرد که نیروی نامتناهی ذات او پیروزی و سعادت را نصیب وی خواهد ساخت و روابط و مناسبات او را با دیگران در جهت پیشرفت و شادگامی بهبودی خواهد بخشید و در شغل و کار و موقعیت اجتماعی قدر او را خواهند شناخت و از ثمرات آن بهره‌مند خواهد شد.

هرشب ضمیر باطن خود را با این گفته تحت تاثیر قرار می‌داد:

لذات من عین موفقیت و نعمت و رفاه هستم.

و این سخنان را آرام و شمرده حدود پنج تا ده دقیقه پیش از خواب تکرار می‌کرد چون در حالت نیمه خواب و نیمه بیداری، ذهن در پذیرش ایده‌ها از آمادگی بیشتری برخوردار است و ضمیر باطن سریع‌تر و بهتر متاثر می‌شود.

پایان این ماجرا بسیار جالب است: ناگهان، این مردی که با همه دنیا قهر کرده بود و حاضر نمی‌شد در اجتماعات ظاهر شود، حالی دیگر در خویش احساس کرد و از نو وارد فعالیتهای اجتماعی شد و تا حد مدیریت بورس پیش رفت و به آن آرزویی که در سر می‌پرورد، رسید.

کار آگاه روئین تن

چندی قبل در خاتمه یکی از جلسات سخنرانی، مردی به سراغم آمد و پس از مدتی گفت و گو درباره وضع زندگی و ماجراهائی که از سرگذرانده بود برایم تعریف کرد که: من کار آگاه هتل هستم و شغلم

ایجاب می‌کند با آدمهای جور واجوری سر و کار داشته باشم. تا بحال چندبار قصد جانم را کرده‌اند و حدود ۲۰ دفعه با اسلحه به سویم شلیک کرده‌اند اما عجب آنکه هیچ یک از گلوله‌ها به من اصابت نکرده و یا تیرشان به خطا رفته و یا فشنگ در لوله سلاح گیر کرده است.

او می‌گفت صبحها که می‌خواهم پا از خانه بیرون بگذارم این دعا را می‌خوانم:

- خدا حافظ و حامی من است و جانم در دست اوست. او پناهگاه و پشتیبان من است.

کار آگاه مزبور با تکرار و تلقین، واقعاً به این موضوع ایمان پیدا کرده بود که عشق و عنایت الهی شامل حالش گشته و روئین تنش ساخته و هر سوءقصدی را از جانش دور می‌کند و نیروی آسمانی نیز به ایمان وی پاسخ مثبت و مساعد می‌دهد.

عقل و خرد و شناخت و دانائی و زندگی مرفه که منتج از آن صفات است هیچ رابطه‌ای با خوردن یا نخوردن گوشت و قهوه و آشامیدن و نیاشامیدن ندارد. می‌توان زندگی را با سادگی و قناعت سپری کرد و در عین حال از راه خرد و عقل و سلامتی و غنا و رفاه نیز خارج نگشت. می‌توان پدر ده فرزند بود و همه چیز خورد و نوشید و هم جانب اعتدال و میانه‌روی را رعایت کرد.

عقل، همان شعوری است که از پروردگار در خویش داریم و می‌دانیم که هیچ فرزانه‌ای به ما پند نداده که زندگی را بایستی با خوردن هسته خرما به سر آوریم و از مواهب و نعمتهای آن در گذریم تا به لذت معنوی برسیم. هستند پارسایان و پرهیزکارانی که ضمن مراعات تقوی، از لذات حیات نیز بهره می‌جویند و از نعمتهای خدا به نحو احسن استفاده

می‌کنند. با این حال، این را هم نباید از یاد برد که هر کس ممکن است در تنعم و رفاه کامل مادی بسر ببرد، لیکن تشنه جرعه‌ای محبت باشد و از او دریغ شود و در بدر در پی آرامش و امنیت باطن باشد و هرگز بدان نرسد. پس انسان باید از لحاظ روحی هم بداند که چه می‌خورد و یا به عبارت بهتر چه خوراکی‌هایی به فکر و روان خود می‌دهد.

خود را نباید از مهر و عنایت پروردگار محروم ساخت. روح خود را از عشق و آرامش او سرشار سازید و بکوشید تا پرتو این مهر را بر دیگران نیز نثار کنید. به همان اندازه که این حقایق را در ذهن جای می‌دهید، تمام دنیای شما، جسم و جان شما و حتی کار و شغل و خانواده و دوستان و همکاران و نزدیکان شما تحت تاثیر قرار می‌گیرند بگونه‌ای که خود از این دگرگونی رفتار و برخورد دچار شگفتی خواهند شد. چرا از موضوعاتی که هرگز نخواهند توانست کمترین تاثیری بر شما ببخشند و ناراحتان کنند، از قبل مشوش و پریشان می‌شوید و زندگی را بر خویش سیاه و تاریک می‌سازید.

درحین گفت و گو با مردی از داستان زندگی وی که درعین حال بسیار جالب بود آگاه شدم. او انسانی نیکوکار و فهمیده و خیر بود که یکشنبه‌ها را مرتباً به کلیسا می‌رفت و تا آنجا که توان مالیش اجازه می‌داد، به فقرا کمک می‌کرد و صدقه می‌داد و نسبت به افراد خانواده‌اش با احترام کامل رفتار می‌کرد. همسر و کودکانش را بسیار دوست می‌داشت، با این حال چنانکه خود می‌گفت از هیچ بلا و مصیبتی در امان نمانده بود. خانه‌اش آتش گرفته و دار و ندارش سوخته بود. اتومبیلش را به سرقت برده بودند و او ناچار یکی دیگر خریده و آن را هم دزدیده بودند. بر روی او دو عمل جراحی خطرناک انجام داده و اشتباهاً به او تهمت و

افترا زده و روحش را آزرده بودند. از همه بدتر با تمام علاقه‌ای که به همسرش داشت، او پاس آن همه محبت را ندانسته و وی را و بچه‌هایش را رها کرده و با مردی دیگر گریخته و این ضربه آخر بکلی او را از پای انداخته بود.

این سوال را برای او مطرح کردم: نظر شما درباره خدا چیست؟ می‌دانستم که از پاسخ او علت تمام بدبیاریهای او آشکار خواهد شد. آن مرد چنانکه خود می‌گفت عقیده داشت که ما در روی این زمین آمده‌ایم تا زجر و عذاب بکشیم و بیماری و فقر و نکبت و ادبار و مصیبت و بدبختی نصیب و قسمت ماست و ما را از آن گریزی نیست. سرنوشت هر کس را از پیش رقم زده‌اند و با آن نمی‌توان مبارزه کرد. او چنین تصور می‌کرد که به خاطر گناهایی که سالیان پیش مرتکب شده، بایستی عذاب و کیفر ببیند. به عبارتی برداشت او از مسائل زندگی بود که باعث می‌شد تا دچار انواع مصائب و بدبختیها شود.

برای او شرح دادم که آنچه واقعاً در زندگی از اهمیت برخوردار می‌شود، اعتقاد ذهنی و باور صادقانه ما نسبت به مسائل و موضوعات هستی است و اینکه هرگونه بیندیشیم ثمره اندیشه خود را خواهیم دید. به این سبب بود که دکتر کیمبی اندیشمند معروف انگلیسی در ۱۸۴۸ در این باره چنین اظهار داشت: «آدمی جلوه ایمان و عقیده خویش است.» حال آنکه آن مرد این اصل مهم را از یاد برده بود که آنچه در آسمان می‌جوید، باید نه در زمین، بلکه در ذهن و ضمیر خویش بیابد. حقایق ابدی را نمی‌توان انکار نمود و بسادگی آن را نفی کرد.

به مخاطب خود گفتم که روزی سه بار به مدت پنج تا شش دقیقه به این تمرین روحی پردازد:

- من خدا را حامی و نگاهبان خود می دانم. اوست که بد من شفا و سلامتی می بخشد و اوست که رفاه و آسایش و آرامش مرا تامین می کند. می دانم که اوست عشق مطلق. شور و نشاط حیات و نیروی هستی در من جریان می یابد و روح مرا در خود می گیرد.

آن مرد صدای قشنگ و دلنشینی داشت و این کلمات را با لحنی خوش در صبح و شب می خواند تا آنها را در ضمیر باطن جای دهد، به امید آنکه شاهد تظاهر آن در زندگی گیش گردد. خود بعدها برایم گفت که مدت سه ماه تمام این تمرین را با اعتقاد کامل انجام داد تا بتدریج شاهد تحول و دگرگونی در جریان زندگی خویش گردید. او اینک تندرستی خود را بدست آورده و از نو ازدواج کرده و یاد همسر خیانتکارش را از ذهن زدوده و او را به امان خدا سپرده است. عشق کردگار آنچه را که در روح و جسم و جانش بیگانه بود، از بین برده و دیگر از افکاری که روز و شبش را تباه کرده بود، زجر نمی کشید.

نکات مهم

۱- احساس گناه بسیاری از مردم را فلج می کند و جریان انرژی آسمانی را در حیات و هستی ایشان متوقف می سازد و شور و نشاط زندگی و شکوفائی روحی را از آنها باز می ستاند. خود محکومی شکست و تیره بختی را به همراه می آورد و گذشت و اغماض در مورد خود، با مسرت و شادمانی و شعف و کامیابی دمساز خواهد شد.

۲- با گناهی که مرتکب می شویم از ثمرات آرامش دور خواهیم شد.

۳- هر کس می تواند خطاهای خویش را ببخشد و افکار خود را

برحسب اصول و موازین جهانی قالب‌ریزی نماید. به مجرد آنکه چنین کاری انجام دهید، خود احساس خواهید کرد که ضمیر باطنتان، به طور اتوماتیک و خودکار واکنش لازم را ابراز خواهد داشت و دست‌کم گذشته‌تان را به بوتۀ فراموشی خواهید سپرد.

۴- با شرکت در سازمانهای ویژه امور خیریه و یا کلیسا هرگز قادر نخواهید شد با مسائل و مشکلات خود، مثلاً بیماری و غیره کنار آید. برای این کار نیاز به ایمان دارید. ما آنچه را که در باطن بدان ایمان داریم، در ظاهر متجلی می‌سازیم. به سوی پروردگار و برکات او روی آورید. اوست که حامی و پشتیبان شماست و از هر بلا و مصیبت مصون و محفوظتان می‌دارد.

۵- هنگامی که با تمایلات و آرزوهای خود یکی شدید، انرژی آسمانی خود به عمل خواهد پرداخت و آرزوی‌تان را مستجاب خواهد کرد.

۶- توبه کردن و اظهار ندامت کردن مترادف است با تغییر و دگرگونی در افکار و اینکه متعهد شوید بر خلاف اصول حقایق جهانی هیچ اندیشه‌ای به سر راه ندهید. مردی که تمام دقت خود را پیش از خفتن متوجه دو ایده «موفقیت» و «برکت» ساخت و این ایده‌ها را گهواره‌وار تکرار کرد، به این ترتیب قدرت مکتوم ضمیر باطن خود را به کار انداخت و از همین رو به آرزوهایش رسید.

۷- اگر واقعاً به این موضوع ایمان دارید که هر بلا و مصیبتی از آسمان نازل می‌شود، تردیدی نیست که ثمره اعتقادات خود را به صورت انواع بیماریها و بلاها دریافت خواهید داشت. درحقیقت، این خود هستید که خویش‌تان را تنبیه و مجازات می‌کنید.

فصل هشتم

نیروی آسمانی حامی و پشتیبان ماست

ما همگی می‌بایست این نکته را درک کنیم که نیروی بیکرانی در عالم وجود دارد که در همه جا حی و حاضر است و قادر به حل مشکلات و مسائل است و هوش برتر و قادر متعال است و افکار آدمیان را پاسخگوست.

هنگامی که واژه قادر مطلق را به کار می‌بریم، مقصود تمام آن قوایی است که در انرژی تمامی کائنات نهفته و همان نیز بشر را از خود بی‌بهره نگذاشته. انسان وارث این انرژی است چرا که هیچ تجزیه و تشتتی در نامتناهی وجود ندارد. لغت فرد مفهوم غیرقابل تقسیم را می‌رساند و نامتناهی را نه می‌توان تقسیم کرد و نه تکثیر. قادر مطلق است که در هر جا حضور دارد. از آن روست که هر کس می‌تواند خود را واجد تمام صفات

نامتناهی بداند و از نیرو و قدرت و هوش و خرد آن بهره‌مند شود و این اصل در مورد هر فرد بشر مصداق پیدا می‌کند.

چنانکه دیدیم انرژی آسمانی عالم مطلق است و از خرد ناب برخوردار که همه چیز می‌داند و هر چیز را می‌بیند... همین عقل و خرد است که کائنات را آفریده و کیهانشانها و آسمانها و آدمی را. پس عجب نیست که از جزء جزء ذات ما و هستی ما آگاه باشد. او که عقل کل است پس راه حل‌های هر مساله‌ای را نیز می‌داند. زمانی که فضانوردان به این خرد باطنی متوسل می‌شوند تا بدانند چگونه خواهند توانست به کراتی چون مریخ و مشتری و غیره دست یابند، پرتوی از این نور ذهنشان را روشن خواهد ساخت و طرح دقیق آن و روشهای تحقق آن را مکشوف خواهد کرد.

انرژی آسمانی فعال مایشاء است. اینک ما می‌دانیم که نیروی آسمانی در گردش کواکب و اوضاع جوی و حتی گردش زمین و سیارات دست دارد و ما بوضوح درمی‌یابیم که چگونه اصول و قواعد این حرکت و جنب و جوش نظام هستی با ریتم و آهنگ منظمی ادامه می‌یابد. می‌بینیم که با نیرویی پایان ناپذیر سر و کار داریم که خستگی نمی‌شناسد و از یک نظم ریاضی مشخص پیروی می‌کند.

اینجاست که باید خود را در پرتو حمایت و حفاظت این نیروی آسمانی قرار دهیم و به انکار آن برنخیزیم. بشر در تمام قرون و اعصار به فراخور حال خویش به درک چنین نیروئی نائل آمد و هریک به زبانی وصف آن گفت و از ثمرات آن بهره‌ها گرفت.

در خلال سفری که به مکزیکو داشتم، ضمن بازدید از اهرام آن در خارج شهر، با مردی آشنا شدم که چنانکه خود می‌گفت خلبان یک

هوایمای شکاری در جنگ کره بوده و در یکی از عملیات جنگی، دشمن هوایمایش را هدف قرار می‌دهد و او در یک آن خود و هوایمایش را در شعله‌های آتش گرفتار می‌بیند. او می‌گفت که در آن لحظه خطیر این گفته انجیل به یادش آمد: «او تو را با بالهای خود می‌پوشاند و تو در زیر بالهای او پناهی خواهی جست». آن مرد با خلوص نیت اظهار می‌داشت در آن هنگام احساس آرامش شگرفی در خویش کرد و بشگفتی دریافت که در آن سانحه نه زخمی برداشته و نه حتی دچار سوختگی شده است. درحقیقت او با چتر نجاتش توانسته بود صحیح و سالم به زمین برسد ولی واقعیت این بود که اعتمادش به وجود حامی و محافظ آسمانی او را از هر بلایی مصون نگاه داشته بود. این گفته موید آن است که اگر شخص در حالت شعور و معرفت عالی و ایمان کامل قرار بگیرد، حتی شعله‌های آتش هم قادر به سوزاندن او نخواهند شد.

خود نیز می‌توانید از هر بدی خویش را مصون نگاه دارید.

حال که به این نتیجه رسیدیم که ما در کنف حمایت پروردگار هستیم، این را در خواهیم یافت که مشمول مراحم او نیز خواهیم بود. چندی پیش که به بازدید اهرام مصر رفته بودم راهنمایم برایم تعریف کرد که در قدیم، هنگامی که کاروانها از بیابانها و صحراها عبور می‌کردند، مردی که قافله سالار نامیده می‌شد سوار بر شتر پیشاپیش قافله حرکت می‌کرد، درحالی که مشعلی به دست داشت و از شعله آن دودی برمی‌خاست که تا فرسنگها ذیروچی که در صحرا بود، می‌توانست آن را ببیند و رد کاروان را پیدا کند. شبها نیز کسانی که از قافله عقب مانده بودند در اثر جرقه‌هایی که از آتشدان برمی‌خاست، خود را به قافله می‌رساندند.

در انجیل هم به ستونی از آتش اشاره شده است و آن نماد هوشی

است که از اعماق ضمیر باطن به صورت انکشاف و یا واکنش و یا راه حل در مقابل مساله و موضوعی تاریک جلوه گری می کند.

چندی قبل در جرائد خبری منتشر شد مبنی بر اینکه در یک سانحه هوائی بیش از ۸۹ نفر جان خود را از دست دادند. بلافاصله پس از آن دختر جوانی به من تلفن زد و اطلاع داد که او هم قرار بوده با هواپیمای مزبور به بوستون برود ولی شب پیش از حادثه رویای عجیبی دیده بود که باعث انصراف خاطر او از مسافرت گشته و چنانکه خود می گفت حتی جانش هم بر اثر آن خواب نجات پیدا کرده بود. او می گفت در خواب عین آن صحنه وحشتناک را دیده که چگونه هواپیما آتش گرفته و مسافرانش به وضع فجیعی کشته شده بودند. اما او در رویا مرا به شکل کشیشی دیده بود که به او توصیه می کردم از سوار شدن به آن هواپیما خودداری کرده و سفرش را لغو کند. البته او به خاطر مشکلاتی که در خانواده پیدا کرده بود، از مدتها پیش با من مکاتبه می کرد و من او را راهنمایی می کردم.

واقعیت این است که حضور من در آن رویا نشانه‌ای کاملاً سمبولیک داشت از آن رو که ضمیر باطنش می دانست که او دستورات مرا انجام می دهد، این تصویر - اندیشه را در رویای او منعکس ساخته بود.

این همان آتش (هوش، نور) در شب تاریک (خواب) است. پرتو آسمانی همواره نور خود را فراراه کسانی که در وادی ظلمات سرگردان مانده‌اند، قرار می دهد و این همان نماد و مظهر پروردگار است که از گم شدگان و گمراهان حمایت می کند.

یک روز مردی که صاحب فروشگاه بزرگی بود به نزد من آمد و گفت که باینکه در آمدش خوب است و منافع سرشاری دارد ولی

اوضاع اداری مغازه‌اش نابسامان است و کارها بدرستی نمی‌چرخد و اگر وضع همین طور پیش برود، ورشکستگی حتمی خواهد بود. او خود علت آن را نمی‌دانست و از همکارانش که از روز نخست با او بودند نیز گله و شکایتی نداشت.

تنها کاری که می‌توانست در آن احوال بکند این بود که به «من باطن» خویش متوسل شود و از او بخواهد که:

- تو عقل و خرد من هستی و توئی که همه چیز را می‌دانی. برایم کشف کن که چرا اوضاع بر وفق مراد نیست. من می‌دانم و این را باور می‌کنم که جواب منطقی و مستدل همه چیز را بر من روشن خواهد کرد.

تا چند روز هیچ اتفاقی نیفتاد تا آنکه شب چهارم ناگهان تصمیم گرفت بعد از تعطیل شدن فروشگاه سری بدان بزند. در بازدید غافلگیرانه‌اش چند تن از کارمندان را دید که دارند بسته‌های سیگار و تیغ و اجناس مشابه را بغل بغل به اتومبیل‌های خود می‌برند. روز بعد همه آنها را اخراج کرد و پسرش را مسئول بازرسی فروشگاه نمود. طولی نکشید که کارها به روال عادی بازگشت و ظرف شش ماه از ورشکستگی حتمی نجات پیدا کرد. او همه اینها را مدیون این می‌دانست که مشکلش را به انرژی آسمانی حواله داده و پاسخ خود را نیز از آن دریافت داشته بود.

در یکی از شماره‌های روزنامه «نشنال اینکوایرر» چندی پیش مطلبی تحت عنوان «هنرپیشه مشهور «دان روان» و هیپنوتیزم درج گردید که نه تنها بهت و حیرت خوانندگان را فراهم کرد، بلکه محافل علمی و پزشکی را نیز شگفت زده گردانید. ماجرا از این قرار بود که در شب فردای روزی که قرار بود «دان روان» به علت ابتلا به

بیماری سرطان تحت عمل جراحی قرار گیرد، توسط یکی از پزشکان هیپنوتیزم شد که نتیجه‌ای بس عجیب و باور نکردنی به بار آورد.

«روان» که فاقد هرگونه دانش و اطلاعات پزشکی بود تحت تاثیر هیپنوز یا خواب مصنوعی اظهار داشت که تومور مشکوک پای راستش به علت تراکم غیرسرطانی بافتهای عفونی می‌باشد. جالب آنکه روز بعد در نتیجه عمل جراحی صحت ادعای «روان» به اثبات رسید و معلوم شد که تمام گفته‌های او در این باره از هر حیث موثق بوده است.

در پی انتشار مقاله، سر و صدای فراوانی به راه افتاد و کار به آنجا رسید که «روان» در یک مصاحبه اختصاصی با «اینکوایرر» راز موفقیت عمده خود را در جریان هیپنوز شرح داد و گفت که:

- حدود دو سال پیش، متخصصان به من اطلاع دادند که غده‌ای که در ران راستم دارم ممکن است به تومور سرطانی مبدل شود و بایستی آن را عمل کنند. پزشکان در ضمن به من گفتند که در صورتیکه غده مزبور سرطانی شده باشد چاره‌ای جز قطع پای راستم را نخواهند داشت. از این موضوع بشدت ناراحت شدم و طبیعی بود که اگر چنین احتمالی قطعیت می‌یافت زندگی برایم غیرممکن می‌شد. به سراغ دوستی رفتم که در هیپنوتیزم از شهرت کافی برخوردار بود. دکتر «ریموند لاسکولا» در مسائل روحی از تبحری خاص برخوردار بود و بسیاری از بیماران خود را با هیپنوتیزم معالجه کرده و دست کم بیماری آنها را مشخص ساخته بود.

دکتر لاسکولا خود در این باره چنین می‌گوید:

- من «دان روان» را در خواب عمیق فرو بردم که اصطلاحاً این تکنیک را «پرسش محرکه حسی» می‌نامند. در سوالهای خود اصطلاحات فوق‌العاده پیچیده طبی بکار بردم که طبعاً «روان» از فهم آنها

عاجز می‌ماند. در هیپنوز، هر چند ضمیر باطن از واژه‌ها و مفاهیم پزشکی سر در نیاورد، مع‌هذا قادر به کشف علت بیماری می‌شود.

سوالاتی که دکتر لاسکولا مطرح کرده بود، با وجود غموض و پیچیدگی جز جوابهای «آری» یا «نه» نمی‌خواست. در پاسخ «آری» انگشت سیابه دست راست به نشانه مثبت بودن بالا می‌رفت و انگشت کوچک به علامت «نه» و شست به نشانه آنکه جواب را نمی‌دانست. دکتر لاسکولا می‌گوید:

«تحت تاثیر هیپنوز عمیق، روح ضمیر باطن «دان روان» انگشتان خود را در پاسخ سوالات من به حرکت درمی‌آورد. او از این موضوع آگاه بود که نمی‌داند در پیکرش چه اتفاقاتی روی می‌دهد ولی ضمیر باطن او می‌دانست.

«پاسخهایی که دان روان داد مرا مطلع کرد که ضخامت و برجستگی غده نشانه بدخیم بودن آن نمی‌تواند باشد و من با قاطعیت تمام آن را اظهار داشتم. صحت مدعای من روز بعد توسط پزشک جراحی که پای دان را عمل می‌کرد، به اثبات رسید.

دان روان گفت:

- از جوابهایی که من می‌دادم دکتر لاسکولا تشخیص داد که غده‌ای که در پا دارم تراکم نسوج عفونی است که در اثر تزریق مداوم و مکرر انسولین بوجود آمده.

«من مرض قند دارم و صبح و شب به خود انسولین تزریق می‌کنم. آبسه‌های کوچک و بزرگی گهگاه در من بوجود می‌آیند که به خودی خود نیز از بین می‌روند.

«البته این تشخیص خیال مرا از هر جهت راحت کرد و برایم آرامش

خاطری به همراه آورد. فردای آن شب به پزشک جراحم اطلاع دادم که پایم را از دست نخواهم داد و خود او این را حین عمل کشف خواهد کرد. درواقع چنین نیز شد و تشخیص دکتر لاسکولا صحیح از کار درآمد.

«من فکر می‌کنم که هر پزشکی پیش از آنکه دست به عمل جراحی بزند، بهتر است که بیمار خود را به دست استادان هیپنوتیزم بسپارد. از این موضوع نتایج مفیدی بدست می‌آید هرچند خود شخص بدرستی از کم و کیف قضایا بی‌اطلاع باشد.

«من شخصا همیشه به قدرت فکر انسان ایمان داشته‌ام و از نیروی سلطه آن بر جسم مبهوت شده‌ام.

«درواقع، من همچنان در حالت خود هیپنوتیزمی قرار دارم تا بتوانم درد پای خود را تحمل کنم. واقعیت این است که اگر قادر به چنین کاری نمی‌شدم، درد توان و طاقتم را سلب می‌کرد و امانم را می‌برید».

این مقاله موید آن است که ضمیر باطن ما آکنده از عقل و خرد است. هوش بیکرانی که روح ضمیر باطن را خلق کرده، پیکر شما را از کوچکترین سلول آن تا پیچیده‌ترین مکانیزمهای آن را آفریده و تمام وظایف و عملکردها و فرایندهای آن را می‌شناسد و از آن آگاه است و به عبارت بهتر از هر مشکل و معضل آن آگاه است.

اینشتین گفته است: «الوهیت را با جادوگری کاری نیست.»
کردگاری که جهان و کائنات را آفریده به مثابه هوش بیکرانی که بر راز هر مساله‌ای وقوف دارد، خالق هر الکترون و هر اتم و هر ذره این عالم هستی است. این حضور جاودانی می‌داند چگونه از هر شکل انرژی برای درمان و نجات و رستگاری بشریت استفاده نماید. پس برعهده ماست تا حقایق را بشناسیم و قبول داشته باشیم و آن را باور کنیم. آری هوش

بیکرانی وجود دارد که ما را هدایت و محافظت می‌کند و برحسب قوانین و اصول روحی خویش ما را تحت مراقبت خود قرار می‌دهد. هوش بیکرانی که در ماست، به ما قدرت اندیشیدن و استدلال کردن و تخیل کردن می‌دهد و به ما نیروی ابداع و ابتکار و اکتشاف می‌بخشد و به ما امکان می‌دهد تا از منبع نامتناهی عقل و قدرت ذاتی خود، نیروی نفسانی دیگری از ورای رویاهای خود تشکیل دهیم.

در جریان سفری که به «گوادالاجارا»ی مکزیک داشتم در هواپیما با پزشکی که استاد دانشگاه طب بود آشنا شدم که او هم به مسائل روانی علاقمند بود و تازه از دیدن دوستی که در «سیلما»، شهری در حوالی لس آنجلس سکونت داشت، باز می‌گشت. زمان بازدید او مصادف بود با وقوع زمین لرزه‌ای که آن مناطق را بشدت تکان داده بود. او تعریف می‌کرد که در آن هنگام پشت میز تحریرش نشسته و مشغول نگارش یک مقاله پزشکی برای یک مجله علمی بود. بر روی آن میز توده‌ای از مجلات و کتابها انباشته شده بود. او می‌گفت که ناگهان قلمش بیاختیار و بی آنکه کسی آن را بر روی کاغذ به گردش درآورد، این جملات را به زبان اسپانیولی نوشت: «فوراً از اینجا خارج شو. همین الان زلزله خواهد آمد.»

پزشک مزبور گفت که درحالی که بشدت حیرت زده و هراسان شده بودم، از جا بلند شدم و از اتاق بیرون رفتم. عجب آنکه چند دقیقه بعد زلزله مهیبی خانه را لرزاند و با تکانهای شدید خود آن را منهدم ساخت. او تردید نداشت اگر پشت آن میز نشسته بود، زیر آوار کشته شده بود.

آن استاد دانشگاه عقیده داشت که هوش و خرد باطنی او، ضمیر باطنش را وادار ساخته بود تا قلم را به حرکت درآورد و از سانحه

مهمی که در دقایقی بعد روی می‌داد، وی را آگاه سازد.

* * *

بارها من در ایرلند و در انگلستان و سایر ممالک، با چهار یا پنج نفر دور میزی نشسته‌ایم که هیچکس کوچکترین تماسی با آن نداشته، ولی این میز بخودی خود در هوا بلند شده و در اطراف خود چرخ می‌زده و سپس بی اینکه صدمه‌ای به کسی زده باشد، باز در سر جای خود قرار گرفته است. ما، البته در این آزمایش، از انرژی کنترل شده توسط هوش خود بهره می‌گرفتیم.

برخی می‌گویند که انرژی در این گونه مواقع، توسط روحی که در بعد آینده قرار دارد، هدایت می‌شود. مع‌هذا این نکته را نباید از یاد برد که ما در حال حاضر همان روحی هستیم که بعدها نیز خواهیم بود. با آنکه ارواحی با پیکره‌های فیزیکی هستیم، با این وجود با سه بعد کامل به زندگی ادامه می‌دهیم. اما دوستان و اقوام و والدین ما که راهی دیار دیگر شده‌اند، روحهایی هستند که در پیکری با بعد چهارم زندگی می‌کنند. بین ما و آنها هیچ تفاوتی وجود ندارد. آن انرژی که قلم را به حرکت در آورد و آن پیام را برای استاد نوشت، کاملاً غیرمادی بود و همچنین می‌توانست توسط موجودات بعد آینده بکار برده شود. پس این روح یگانه (پروردگار) است که از خلال مردمان همه اعصار به عمل می‌پردازد.

در ما این استعداد وجود دارد تا خود را با این فرکانس و موج زندگی و عشق و هوش نامتناهی تطبیق دهیم. با دلی پاک به سوی این نیروی لایزال روی آوریم، یقین داشته باشیم تمام آرزوهایمان برآورده خواهند شد و هر مانعی از سر راهمان برچیده خواهد شد.

نکات مهم

- ۱- ما همگی توسط قدرتی بیکران که پاسخ هر معمائی را می‌داند و از راه حل هر مسأله‌ای آگاه است، احاطه شده‌ایم.
- ۲- این انرژی آسمانی از نیرویی بیکران برخوردار است. منحصر بفرد و زوال نیافتنی است و در هر نقطه فضا حضور دارد.
- ۳- نیروی محافظ، شفا می‌بخشد و قدرتی است سازنده و احیا کننده.
- ۴- آسمانها و افلاک نیز در زیر نفوذ این «هوش مطلق» قرار دارند و براساس قوانین ازلی و ابدی به حرکت و چرخش درمی‌آیند.
- ۵- دختر جوانی که آرزو می‌کرد حامی و پشتیبانی پیدا کند. پاسخ هوش بیکران به ضمیر باطن او در خواب رسید و او توانست به آرزویش برسد.
- ۶- هوش باطنی به مردی که می‌خواستند پایش را قطع کنند، از طریق هیپنوتیزم هشدار لازم را داد.
- ۷- استاد دانشگاهی که معجزآسا از مرگ نجات پیدا کرده بود، این را مدیون اخطار بموقع ضمیر باطنش می‌دانست.
- ۸- ما همگی باید به نیروی نگاهبان وجود خود اعتماد کنیم تا ما را هدایت و از ما محافظت کند و این کار با قوانین روحی امکان پذیر است.

فصل نهم

نیروئی که در ما وجود دارد و به موقع به یاریمان می‌شتابد

به هنگامی که ترس و اضطراب جان و تنمان را در خود می‌گیرد و خویش را تک و تنها حس می‌کنیم و قوت از زانوهایمان می‌رود و قلبمان بشدت به تپش درمی‌آید، این گفته داهیانه را زیر لب بخوانیم تا اثر معجز آسای آن را ببینیم:

– خداوند پناه من و پشتیبان و نیروی من است و یار و یاور من در مصیبت و بدبختی و تنهایی.

آیا واقعاً کسی وجود دارد که این گفته‌ها را در حین ترس و وحشت به زبان آورده و احساس امن و آرامش نکرده باشد؟

چند روز پیش، دختر جوانی که بطور مرتب در کنفرانسها و جلسات «بیداری روح» من شرکت می‌کند، به دیدنم آمد و گفت که روز قبل با

نیروئی که در ما وجود دارد... ۱۲۳۷

دو تن از دختران همکارش با اتومبیلی در جاده خارج شهر در حال رانندگی بودند که ناگهان اتومبیل دیگری از سمت مقابل با سرعت زیاد به طرف آنها پیچید. آن دختر می گفت که او مرگ خود و دوستانش را با چشم دیده و در همان حال باایمان تمام گفته بود: «خدا یار و یاور و پناه ماست». این جمله که با سرعت برق از ذهنش گذر کرده بود، اثرات خود را به بار آورده و در چشم بهمزدنی راننده آن اتومبیل را که از ترس فلج شده و عنان اختیار از دست داده بود، دید که چگونه به کامیونی که از روبرو می آمد برخورد کرده و از اتومبیل به بیرون پرتاب شده بود ولی خوشبختانه هیچ کس در این حادثه جراحی بر نداشته و تنها اتومبیلها خسارت دیده بودند. آن دختر جوان عقیده داشت که همگی از مرگی حتمی نجات پیدا کرده بودند و این را مدیون همان دعایی که در آخرین لحظات به زبان راننده بود، می دانست.

* * *

گروهبانی که از جنگ ویتنام برگشته بود برایم حکایت می کرد که یک روز که با پنج سرباز به گشت زنی پرداخته بود، در کمینی که ویت کنگها سر راهشان گذاشته بودند، گرفتار شدند و پیش از آنکه حتی بتوانند تفنگهایشان را از شان بردارند، آن پنج سرباز زیر فرمان او را دردم به قتل رساندند.

او می گفت سربازهای دشمن مرا نگاه می کردند ولی هیچ سخنی به زبان نمی آوردند، گوئی اصلاً چنین کسی را در پیش روی خود نمی بینند. آنگاه به واریسی جیبهای مقتولان پرداختند و هرچه از اسناد و مدارک

یافتند تصاحب کردند و با خود بردند. من گیج و مبہوت به پایگاہم برگشتم و طی نامہای جریان واقعہ را برای مادرم شرح دادم. مادر در جواب آن نوشت:

«پسرم، آنها تو را ندیدہ اند. آنها نہ می‌توانند تو را ببینند و نہ حتی دستی به تو بزنند. برای اینکہ ہرروز تو را دعا می‌کردم و چنین می‌گفتم: «پسرم ہمیشہ بہ چشم دشمن نامرئی می‌ماند. خدا پناہ و ملجأ و حصار و قلعہ توست.»»

دعای مادر بہ ضمیر باطن او متصل شدہ و وی را از مرگ محتوم نجات دادہ بود. مادر در آخر نامہاش این جملہ را از انجیل نقل کردہ بود:

«خدا از ہمین سپیدہ دم بہ یاری تو خواهد آمد.»

گفتہ‌های مادر تاثیر شگرفی بر زندگی آن سرباز بخشیدہ بودند و ضمیر باطن وی بہ اعتقاد مادر مبنی بر حمایت فرزند، جامہ عمل پوشانده بود.

چندی قبل بعد از سخنرانی در حضور جمعی از پژوهشگران مبحث «اسرار ضمیر باطن» در «او کلاہماسیتی»، مردی کہ از مسافران ہتلی بود کہ من ہم در آن اقامت داشتم و در کنفرانس ما نیز حضور بہم رسانده بود، بہ مشورت نزد من آمد و از من سوال کرد چکار کند تا رونقی در کسب و کارش داشته باشد. او کہ یونانی الاصل بود از ۳۵ سال پیش بہ امریکا آمدہ و بہ کار پرداختہ بود. مادرش پیش از عزیمت وی بہ امریکا، طلسمی بہ گردن او آویختہ و بہ وی خاطر نشان ساختہ بود کہ با این طلسم هیچ چشم زخمی بہ او نخواہد رسید و در ضمن غرق در نعمت و خوشبختی خواہد شد. او از آن ہنگام دست بہ کارهای مختلفی زدہ ولی هنوز نتوانستہ بود سر و تہ زندگیش را بہ ہم جور کند و ہر کتابی ہم در

این باره به دستش افتاده بود مطالعه کرده ولی هیچ نتیجه‌ای بدست نیاورده بود.

از او خواستم که طلسمش را که خود آن را «سنگ سرخ» می‌نامید، نشانم بدهد. صورت ظاهر یا قوتی گرانبها به نظرم رسید. به پیشنهاد من آن را به جواهر فروشی نشان داد. او قیمت تقریبی آن را ۳۰۰۰۰ / ۴۰ دلار تخمین زد. آری او به مدت ۳۵ سال تمام در ادبار و مسکنت زیسته و نتوانسته بود رفاه و آسایشی برای خانواده‌اش فراهم سازد، غافل از اینکه چه گنجینه گران قیمتی را به دور گردن خود آویزان کرده است.

بسیاری از مردم از ثروتی که در باطن خود دارند بیخبرند و این گفته داهیانه را که «جوینده یابنده است» دست کم گرفته و از آن به غفلت و سرسری گذشته‌اند. این مرد عاقبت پاسخی برای سوالهای خود پیدا کرده بود ولی در عین حال به وی خاطر نشان ساختم که بایستی با تمرینهای روحی به مقابله با مسائل و مشکلات زندگی برخیزد و با تعمق و تفکر راه عبور از موانع را پیدا کند.

به او پیشنهاد دادم که روزانه به مدت سه تا چهار دقیقه این عبارت را تکرار کند:

_____ خداوند یار و مددکار همیشه حاضر است و غنای او آزادانه در

زندگی من جاری می‌شود. وضعم روز بروز بهتر می‌شود. _____

او اینک دریافته بود که با تشبیت این ایده‌ها در اعماق ضمیر باطن واقعاً اوضاعش روبراه خواهد شد. و این بار ضمیر باطنش به خواستش پاسخ مثبت خواهد داد و زندگیش روبراه خواهد شد. در ضمن اضافه کردم که هیچ‌گاه نبایستی درباره وضع مالیش اظهار نظرهای منفی بکند. فی‌المثل هر بار که می‌خواهد این جمله را به زبان آورد:

آنماست: پرنده لانه‌اش را می‌سازد و سگ استخوانش را زیر خاک پنهان می‌کند و بیداستر سده آیش را با دقت احداث می‌نماید. جنبه‌های غریزی را با الوهیت کاری نیست. غریزه اصل صیانت ذات است و مشخصه حیات بشری.

مکاشفه به آدمی امکان می‌دهد تا خود را با اصل نامتناهی هماهنگ سازد و دست به ابداعات و نوآوریهای باشکوه و اکتشافات بزند و ایده‌های خلاقه و دانشهایی را که تا آن زمان در هیچ کتابی وجود نداشته، کشف کند. با مکاشفه است که مردان و زنان تا بالاترین نقطه عالم هنر، موسیقی، شعر، نقاشی و خلاصه در تمام زمینه‌های هنری و ادبی و علوم و صنایع و فنون و معماری پیش می‌روند و در تمام احوال پروردگار یار و مددکار است.

* * *

یک مدیر فروش به من می‌گفت در وقت استخدام کارمند بازاریاب برخوردار اولی‌اش را شرط مهم می‌شمارد و هرگز در این مورد دچار اشتباه نشده است. او این تمرین روحی را بکار می‌بندد و همین باعث می‌شود تا از نیروی ضمیر باطنش نهایت استفاده را ببرد:

- ای هوش بیکران... هم‌کنون خصوصیات و خلیات آدمهایی را که برای کار به من رجوع کرده‌اند برابم آشکار کن.
او به من گفت:

- آنگاه بدقت شرح زندگی آنها را مطالعه می‌کنم. در همان حال از نیروی مکاشفه خود کمک می‌گیرم و ظرف ۳۰ سال تجربه کاری

بندرت دچار اشتباه شده‌ام. تنها موردی که خطا کردم مربوط به مردی می‌شد که یکی از دوستانم معرفی کرده و حتی ضامنش شده بود و من برخلاف اصولی که برای خود وضع کرده بودم، از او به سرسری گذشتم. همین موجب شد تا او خیانت ذاتی خود را نشان دهد و فرمولهای محرمانه شرکت را به موسسات و سازمانهای رقیب ما بفروشد. خلاصه این تنها مورد منحصر بفردی بود که برخلاف مکاشفه باطن رفتار کرده بودم.

او در واقع توانسته بود نیروی مکاشفه خود را گسترش دهد و از این موضوع تبعیت کند که هوش بیکران افراد شایسته‌ای را که جهت استخدام مورد نیازش هست در اختیارش قرار خواهد داد. مکاشفه او بر پایه ادراک باطنی وی از افکار و برداشتهایی است که در ضمیر باطنش قرار دارد و همین سبب می‌شود تا آنهایی را که با کار او مناسب نیستند و شایستگی احراز چنان سمتی را ندارند، مورد قبول قرار ندهد. برخی، مکاشفه باطن را «فرشته نگاهبان» نامیده‌اند. این مدیر شرکت با استعدادی که در استخدام افراد داشت، سرمایه ارزنده‌ای برای شرکتش محسوب می‌شد و نظر صائب و دیده تیزبین او کارمندان صاحب صلاحیت را از خیل گروه داوطلبان تشخیص می‌داد و انتخاب می‌کرد. شما نیز می‌توانید از این استعداد خود استفاده کنید.

* * *

پزشکی به من می‌گفت:

- یک روز که می‌خواست سوار اتومبیلش بشود تا برای عیادت بیماری در حومه شهر برود، گوئی ندایی باطنی در گوشش نجوا کرد:

«مادرت به تو احتیاج دارد، برگرد!»

احساس ناخوشایندی که بر او مستولی شده بود باعث شد تا بسرعت خود را به خانه مادرش برساند. شگفت آنکه مادرش دچار حمله قلبی شده و در کف اتاق نقش زمین شده بود. او دست بکار شد و اقدامات اولیه را انجام داد و مادر را به هوش آورد و او را روی تخت خوابانید و روز بعد نیز وی را در بیمارستان بستری ساخت و به این ترتیب از مرگ حتمی او را نجات داد.

پزشک مزبور اظهار داشت که این قبیل مکاشفه‌ها و ندهای باطنی چنان برای او عادت شده است که وی اهمیت چندانی برای آنها قائل نمی‌شود. واقعیت از این قرار بود که مادر و فرزند همواره از طریق ضمیر باطن با هم ارتباط دارند. هنگامی که مادر دچار حمله قلبی شد بدون هیچ شکی فرزند را به کمک خواست و او آن ندا را شنید که این را اصطلاحاً سروش باطن نیز می‌نامند.

در این مورد حقیقتی شناخته شده و موثق وجود دارد: روح ضمیر باطن راهنمائیهای شعور آگاه را مورد قبول قرار می‌دهد و آنها را می‌پذیرد. بر طبق اصل عمل - عکس‌العمل، ضمیر باطن ما را از آنچه در طرح ذهنی حیات می‌گذرد، آگاه می‌سازد و شعور روشن از آن متاثر می‌شود.

یک زن کارآگاه به من می‌گفت که با تمرین زیر به موفقیت‌های بسیاری دست یافته‌ام:

— خداوند مرا هدایت می‌کند و آنچه را که من نیاز دارم بدانم - در هر کجا و هر لحظه - در اختیارم قرار می‌دهد و برایم آشکار می‌سازد. او در این مورد اظهار می‌داشت که به عنوان یک کارآگاه پلیس،

برای احساس اولیه‌اش نسبت به مخاطب خود اهمیت فراوانی قائل می‌شود و سعی می‌کند آنچه را در سر او می‌گذرد، درک کند. به این علت گفته‌ها و ادعاهای او را به چیزی نمی‌گیرد و تلقی و نظر نخستین خود را مهم می‌شمارد. او می‌گفت که بسیاری از همکارانش او را، به خاطر این احساس او، مورد تمسخر قرار می‌دهند و دستش می‌اندازند. ولی خود بعد از آنکه عملاً به صحت نظرم پی می‌برند به مکاشفه باطنی و آنی من ایمان می‌آورند.

به عنوان مثال تعریف می‌کرد که یک روز که در کلانتری از زنی مظنون به اعتیاد بازجویی می‌کرد، ندایی در گوشش گفت که او بسته‌ای حامل کوکائین را در خانه‌اش مخفی کرده است. از یکی از همکارانم خواستم با اخذ حکم بازرسی خانه آن زن را تفتیش کند. نتیجه معلوم و مشخص بود. یعنی آنچه را که مکاشفه ذهنی به وی خبر داده بود، کشف کرده بود. او با روانه ساختن مداوم این احساس به ضمیر باطن که هرچه را نیاز به دانستن آن داشته باشد، در اختیار خواهد داشت، پاسخ و واکنش لازم به صورت راه‌حل و دریافت اطلاعات مورد نیاز در دسترسش قرار می‌گیرد. این جوابها و راه‌حلهها به صورت مکاشفه ذهنی و نجوای باطنی و ایده‌ای که همچون برق تاریکیهای روح را روشن می‌سازد، به ذهن او خطور می‌کنند.

او عقیده داشت که در اثر همین مکاشفه باطنی بود که حضرت یوسف هم توانست هفت سال قحطی و خشکسالی مصر را پیش‌گویی کند و آن سرزمین را از اثرات مهلک و زیانبار آن مصون نگاه دارد. آن بانوی پلیس به نیروی ذهنی خویش ایمان دارد و این امر برای او افتخار و شرف و ارزش و احترام و ارتقاء مقام و از همه مهمتر رضایت باطنی از انجام

وظیفه بهمراه آورده است.

* * *

تنها دلیلی که بیشتر زنان و مردان به الهامات و مکاشفات ذهنی خویش بی‌اعتنا می‌مانند و فرمانهای درونی را نادیده می‌انگارند، صرفاً به این خاطر است که خود را در اختیار حواس پنجگانه می‌گذارند و یا بهتر بگوئیم خویشتن را تسلیم تبلیغات دنیای خارج می‌سازند. از یاد نبریم که مکاشفه ذهنی ملاً از حضور قادر مطلق نشات می‌گیرد که همواره یار و مددکار انسان در مخمصه و مهلکه است.

تمرین مخصوص برای مکاشفه ذهنی

- انرژی آسمانی چون چراغی فراراه من است. من صدای حقیقت را می‌شنوم و از آن اطاعت می‌کنم. با مکاشفه است که گوشه‌هایم می‌شنوند و چشمه‌هایم هر آنچه را که خیر و صلاح من است می‌بینند و من شفا می‌یابم و از لحاظ روحی نیرومند می‌شوم. مکاشفه ذهنی من تراوشی از روح است که از عقل و خرد ذاتی نشات می‌گیرد و من بوضوح سره را از ناسره و بدل را از اصل و دروغ را از راست تشخیص می‌دهم. خداوند هر چه را که نیاز به دانستنش دارم، در هر زمان و هر مکان بر من مکشوف می‌سازد. خدا یار و یاور من است و الطاف خود را از من دریغ نمی‌دارد.

نکات مهم

- ۱- یکی از بزرگترین پادزهرهایی که در بیماری ترس بکار برده می‌شود این است: «کردگار با من و حامی من است.»
- ۲- مادری همواره دعا می‌کرد چشم دشمن کور شود تا نتواند فرزندش را رویت کند.
- ۳- مردی طلسمی گرانبها برگردن داشت و سالها از فقر می‌نالید. مثال کسانی است که از گنجینه شگرف ضمیر باطن بیخبرند و از نیروی آن غافل.
- ۴- زنی که ایمان دارد هوش بیکران او پاسخ هر آنچه را که بخواهد در اختیارش قرار می‌دهد عملاً به قوای عقلی خود اجازه نمی‌دهد تا به روشی انحرافی بیندیشد و او را از ادراکات کشف و شهود بازدارد.
- ۵- مدیر فروشی که از استعداد مکاشفه باطنی خود برای استخدام کارمندان بازاریاب استفاده می‌کرد، ظرف سی سال تنها یک بار مرتکب خطا شد و آن هم هنگامی بود که به توصیه دوستش - و نه سفارش ندای باطن - فرد نادرستی را استخدام کرده بود.
- ۶- بین غریزه و مکاشفه ذهنی باید تفاوت قائل شد. مکاشفه امکان می‌دهد تا انسان بتواند با عقل و خرد جهانی و اصل نامتناهی خود را هماهنگ سازد و راه حل دشوارترین مسائل و مشکلات خود را بدست آورد.
- ۷- پزشکی که به ندای باطنی گوش فرا داد و مادرش را از چنگال مرگ نجات بخشید.
- ۸- پلیس زنی که نظر و دید اول خود را صائب می‌داند ضمیر

باطن خود را چنان تعلیم داده که هرچه بخواهد بداند بر او مکشوف می‌سازد و با روشهایی که قادر به توصیف آن نیست، پاسخهای لازم را دریافت می‌دارد.

۹- مکاشفه ذهنی سرانجام ما را به این اصل متقاعد می‌سازد که یار و یاور ما کردگاری است که در دشواریها و سختیها ما را تنها نمی‌گذارد.

فصل دهم

گنجینه‌های نهفته در باطن

گفتیم که نیروی آسمانی هستی ما اصل حاکم وجود ماست و جواب هر معضل زندگی را از پیش می‌داند. اخیراً زنی به ملاقاتم آمد که بسیار پریشان و سراسیمه می‌نمود. انگشتی الماس گرانبهایش را گم کرده بود و خود می‌گفت که ممکن است آن را دزدیده باشند.

به او پیشنهاد کردم ابتدا جسم و روح منقلب خود را آرام سازد و از هر تنشی خود را رها کند و سپس با نیروی آسمانی وجود خود به این گونه گفت و گو کند:

- توئی که عقل کل هستی و توئی که از هر رازی آگاهی. تو می‌دانی که این حلقه انگشتی در کجاست. تو خودت از آن مواظبت می‌کنی و می‌دانم که جای آن را به من نشان خواهی داد.

او بر طبق راهنمایی من، هر شب پیش از آنکه بخوابد، آن انگشتی را بر انگشت خود و حتی سختی و سردی آن را حس می‌کرد. درحین که به خواب می‌رفت زیر لب می‌گفت:

- به خاطر انگشتی تشکر می‌کنم.

در اواسط شب پنجم ناگهان از خواب پرید در حالی که این کلمات در گوشش طنین انداخته بود:

- برو داخل اتومبیل را واریسی کن!

او بیدارنگ از جا برخاست و به کاوش درون اتاقک ماشین پرداخت و بعد از چند لحظه انگشتیش را زیر موکت آن پیدا کرد. او آنگاه این نکته را دریافت اگر به اصل حاکم بر وجود خود ایمان بیاورد آنچه از او بخواهد دریافت خواهد داشت.

چندی قبل مدیره یک مدرسه پیش من آمد و درباره رویای عجیب و کابوس مانندی که تقریباً هر شب به سراغش می‌آمد، به مشورت پرداخت. او تعریف می‌کرد که شبها در خواب می‌بیند سگی به او حمله می‌کند و سینه‌هایش را گاز می‌گیرد که او بر اثر شدت درد از خواب بیدار می‌شود و حتی یک شب از تخت به زیر افتاد و با وحشت از خواب پرید.

به او گفتم که ضمیر باطنش به این وسیله می‌خواهد به او درباره رویدادی که در جسم او در حال تکوین است هشدار بدهد و به این ترتیب با یک رویای دارای مفهوم، هر شب او را از این مساله آگاه می‌سازد. به وی توصیه کردم تا برای معاینه پزشکی به درمانگاهی مراجعه کند و او این کار را کرد. بعد از آزمایشهایی که بر روی او صورت گرفت به وی اطلاع دادند که دو غده کوچک در سینه‌ها دارد که هنوز به حالت بدخیم درنیامده ولی با مرور زمان به غده سرطانی تبدیل خواهد شد. بلافاصله

غده‌ها را از تن او خارج کردند و دیگر نه رویائی دید و نه غده‌ها عود کردند.

سگی که در خواب به آن زن حمله می‌کرد و گازش می‌گرفت از لحاظ تعبیر خواب و نشانه‌های آن علامت عارضه عاطفی عمیقی در شخص می‌باشد و سگ علامت وفاداری است. در واقع انرژی آسمانی است که حفظ و مراقبت و هدایت و راهنمایی شخص را در هر لحظه زندگی به عهده دارد. آن مدیره جوان با کمک همین نیرو توانست تندرستی خود را بدست آورد و از مرگ زودرس خویش جلوگیری کند.

* * *

یک بار مدیر یک شرکت به دفترم آمد و مشکلات اداری شرکتش را که خود بتنهایی اداره می‌کرد، برایم شرح داد و گفت باینکه فروش خوبی دارد و روز بروز بر آن افزوده می‌شود ولی نمی‌داند چرا سطح درآمدش به همان نسبت بالا نمی‌رود.

به او پیشنهاد کردم با تمرین روحی زیر مشکل خود را حل کند:
- هوش بیکران آنچه را که می‌خواهم بدانم بر من آشکار خواهد ساخت و پاسخ آن بطور واضح به عقل و مغزم خطور می‌کند و من راهنمائیهای آن را بکار می‌بندم.

ظرف چند روز بر آن شد تا دفاتر مالی خود را به حسابرس قسم خورده‌ای واگذار کند تا او به حسابهایش رسیدگی نماید. نتیجه آنکه معلوم شد رئیس حسابداری شرکت که از خویشان نزدیکش نیز بود در حیف و میل اموال او دخالت مستقیم دارد و از دو سال پیش دست به

اختلاس و تدلیس زده و چیزی نمانده که شرکت را به ورشکستگی بکشاند.

از آن پس به عظمت و قدرت ضمیر باطن و نیروی آسمانی پی برد و با نظمی که به کارهای خود داد توانست وضع شرکتش را نیز سر و سامان دهد به طوری که تمام کارکنان او اینک می‌دانند که بایستی با صداقت و دلگرمی و پشتکار وظیفه خود را انجام دهند زیرا آنان هم دریافته‌اند که در زیر نگاه قدرتی قرار دارند که کوچکترین اعمالشان را زیر نظر دارد. یکی از جراید معتبر امریکا «نشنال اینکوایرر»، در سرمقاله خود چنین عنوان کرده بود:

- اکتشافات چشمگیر و خیره کننده که از حفاریهای اخیر در مناطق سرخپوستی بدست آمده و از لحاظ مادی هیچ قیمتی برای آن نمی‌توان تعیین کرد و هم‌اکنون در موزه نگاهداری می‌شود، در اثر دخالت عوامل روحی صورت گرفته است.

ماجرا از این قرار است که «کنت پنینگتون» نقاش ۳۰ ساله حوالی «چاتانوگا» اظهار می‌دارد که اجداد او با دستهای خود وی را هدایت می‌کنند و خانواده او از بومیان چروکی هستند. پنینگتون پیش از انجام هر تحقیق و پژوهش با دعائی که کلمات و جملات آن را خود ساخته، کارش را آغاز می‌کند و خود در این باره می‌گوید:

- اغلب من تمایل عجیبی در خود حس می‌کنم و همین کشش مرا درست به آن نقطه‌ای که حفاری را باید از آنجا شروع کنم، هدایت می‌کند. یک روز هنوز دعایم را به پایان نرسانده بودم که توانستم هشت کوزه قدیم و زیبا را کشف کنم.

او همچنین از حفاریهای خود اشیاء زینتی و ارزنده‌ای شامل چپقهای سنگی و استخوانها و سلاحها و ابزارهایی را استخراج می‌کند که قدمت آنها به زمانهای بسیار دور می‌رسد. او می‌گوید:

... مطمئنم اجداد و نیاکان من از نیات من خبر دارند و می‌دانند قصد من از این حفاریها شناخت علمی من از گذشته آنهاست و از این‌رو یاور و راهنمای من گشته‌اند.

موزه‌ها اینک سرشار از آثاری است که پنینگتون با کمک دوستانش از زیر خاکها بیرون آورده است. در ابتدای امر هنگامی که همکارانش او را در حال عبادت می‌دیدند می‌زدند زیر خنده و تمسخرش می‌کردند، ولی پس از آنکه ثمرات عمل او را دیدند خود نیز به این فکر افتادند تا از پنینگتون برای کشف آثار مدفون کمک بگیرند و او هم از هیچ کمکی به ایشان مضایقه نکرده است.

یک شب که پنینگتون دو جمجمه قدیمی از زیر خاک در آورد، خواب عجیبی دید. او در رویا بر روی پیشانی یکی از جمجمه‌ها علامتی عجیب پیدا کرد. صبح روز بعد که خاک و گل از سر جمجمه پاک کرد علامتی به شکل مربع در روی پیشانی آن دید که تا بحال کسی نتوانسته محملی برای آن بتراشد.

«ریموند اوانز» نایب رئیس انجمن باستان شناسی «تنسی» ضمن تبریک به پنینگتون به خاطر اکتشاف بی‌نظیری که انجام داده بود، این نکته را خاطر نشان ساخت:

... هرچند ممکن است گروهی در مورد ارزش مناسکی که انجام می‌دهد، گرفتار شک و تردید شوند ولی حفاریهایی که انجام می‌دهد همگی صحت ادعاهای او را مورد تایید قرار می‌دهند.

اظهار نظر زیر در نشریه اخبار روانی چاپ لندن منتشر گردید:
 - این مرد چنین می‌پنداشت که اجدادش او را به سوی دفينه‌ها
 و گنجینه‌هایی که زیر خاک قرار دارند، هدایت می‌کنند. اما واقعیت این
 است که اصل مهمی که به انرژی آسمانی موسوم است، برحسب طبیعت
 خواست و تمنای او واکنش لازم را ابراز می‌دارد. یا بهتر بگوئیم برطبق
 آیه انجیل «آنچه باایمان و اعتقاد راسخ درحین عبادت بخواهی، همان را
 دریافت خواهی کرد» و یا «اگر تو بتوانی ایمان بیاوری، همه چیز از بهر
 تو مهیاست.» او هرچه می‌خواست بدست می‌آورد.

* * *

یک ستاره سینما که همواره دعا می‌کرد تا در کارش موفق باشد،
 مدت شش شب متوالی خواب عجیبی می‌دید: او در رویا خود را سوار بر
 اسبی می‌دید که با آن به بالای کوهی می‌رود. اسب در مسیر خود چند بار
 توقف می‌کرد و می‌کوشید تا خود را به قله کوه برساند ولی هیچگاه موفق
 نمی‌شد.

به او گفتم که دیدن اسب در خواب نشانه هیجانانگیز و غرایز اوست و
 اینکه نمی‌تواند به هر حال خود را به قله کوه برساند، علامت آن است که یا
 دچار اختلالی عاطفی و هیجانی است و یا بیماری مهلکی در او در حال
 تکوین است. برحسب توصیه من، به پزشکی مراجعه کرد و معلوم شد که
 اختلالاتی در دریچه‌های قلب او بوجود آمده است که چون بیماری در
 مرحله شروع بود به سهولت توانستند جلوی پیشروی آن را بگیرند و
 حتی با استراحت و نیتروگلیسرین، داروئی که عروق را اتساع می‌دهد،

آن را از بین ببرند.

حقیقت این بود که رویای او، به موقع به وی هشدار می‌داد که حمله قلبی در راه است و بایستی تدبیری بیندیشد. نیروی آسمانی پیوسته مراقب است و محافظ و آماده درمان بخشیدن و احیا ساختن جسم. از آن پس این هنرپیشه با انجام تمرینهای روحی نه تنها هیچ ناراحتی پیدا نکرد، بلکه با شور و نشاط و امید بیشتری کار خود را از سر گرفت. او هر بار پیش از خفتن این ایده را به سر راه می‌دهد و آن را وارد ضمیر باطن خویش می‌سازد:

- نیروی شفابخش در دست پروردگار است و در این مورد کافی است که به این حقیقت پی ببرید.

حقوقدانی که پژوهشگری فعال در مسائل روحی بود، داستان جالبی را برایم حکایت کرد. او می‌گفت چند سان قبل مادرش را که در یکی از شهرهای کانادا بسر می‌برد، در گذشت و همسایه‌ها از مرگ او باخبر شدند و به پلیس اطلاع دادند و خلاصه پس از مدت کوتاهی مرا هم در جریان گذاشته و من از سانفرانسیسکو با هواپیما خودم را به آن شهر رساندم تا ضمن انجام مراسم تشییع و تدفین به مساله وراثت و غیره نیز رسیدگی کنم.

من وارث منحصر بفرد مادرم بودم. او همیشه می‌گفت پس از مرگ کلکسیون من از مسکرات طلا به ارث خواهد گذاشت و قدمت بعضی از سکه‌ها به ۱۸۹۸ میلادی می‌رسید. اما من هرچه در اسباب و اثاثیه او گشتم و کمدها و گنجه‌ها را زیر و رو کردم اثری از آنها نیافتم. شب آخر که دیگر ناامید شده بودم و می‌خواستم به سرکارم برگردم، پیش از خوابیدن با ضمیر باطنم به گفت و گو پرداختم:

- من از تو می‌خواهم جای سکه‌ها را به من نشان بدهی. تو می‌دانی که آنها کجا هستند. تو کاشف هر رازی و این را برای من کشف خواهی کرد.

در حالی که زیر لب تکرار می‌کردم: «جواب» به خواب رفتم. صبح روز بعد از خواب پریدم. گوئی نیروئی مرا به داخل زیرزمین خانه هل می‌داد. بیاختیار به سراغ صندوقچه‌ای که زیر تلی از روزنامه و مجله از نظرها پنهان مانده بود، رفتم و در آن را که گشودم سکه‌ها را داخل آن یافتم. آن ارثیه گرانبها حدود ۵۰/۰۰۰/ دلار برایم ارزش داشت.

راز هدایت آسمانی

فرض کنیم که شما هم مثل آن حقوقدان مشکلی داشتید که می‌خواستید آن را حل کنید: مثلاً دنبال گنجینه‌ای گمشده می‌گشتید و یا اینکه بر آن بودید تا درباره شغل و حرفه‌ای که به شما پیشنهاد داده‌اند، تصمیم بگیرید و یا خانه‌ای بخرید و یا مستغلاتتان را بفروشید و یا به لندن بروید و یا در همین شهر بمانید و الخ...

برای اینکه بتوانید جواب معمای خود را پیدا کنید ابتدا بایستی روح و جسم خود را از تنش آزاد سازید و در حالت آرامش کامل دراز بکشید و این را بخاطر بیاورید که مشخصه نیروی آسمانی در آن است که برای مشکل شخص راه حلی پیدا کند و به عبارت بهتر جوابی برای اندیشه شما بیابد. یعنی عمل، فکر شماست و واکنش جواب هوش بیکران در اعماق ضمیر باطن.

ضمیر باطن شما انفعالی است و بازتابی و برحسب طبیعت و

سرشت نمونه‌های ذهنی پاسخهای لازم را می‌دهد. هنگامی که عملی را صحیح می‌یابید، نتایج آن نیز درست خواهد بود و آنگاه از ضمیر باطن خود، واکنشی خواهید دید که معمولاً همان راهنمائیهائی هستند که می‌خواستید آنها را پیدا کنید.

این را از یاد نبرید که در این گونه مواقع که می‌خواهید دستورالعملی بگیرید، با آرامش تمام درباره عملی که می‌خواهید انجام بدهید، بیندیشید. ضمناً به یاد داشته باشید که شما هوش بیکران ضمیر باطن خود را بگونه‌ای بکار می‌گیرید که بتواند ابتکار عمل را بدست گیرد و بر مسأله‌ای که برای شما مطرح است اشراف داشته باشد. از آن پس، عمل و رفتار شما زیر نظر خرد ذهنی که همه چیز را می‌داند و می‌بیند قرار می‌گیرد و توسط آن هدایت می‌شود. هنگامی که اندیشه و انگیزش شما تماماً درست باشد، بدیهی است که ضمیر باطنتان نیز شما را به سوی عمل درست رهنمون می‌شود. ضمیر باطن پیرو جبر است: هرچه به آن بدهید - خوب یا بد - همان را منعکس خواهد کرد.

مواظب پاسخی که دریافت می‌دارید، باشید

ما معمولاً پاسخ خود را یا به صورت رویا و یا در خیالات و اوهام شبانه و یا از طریق مکاشفه و یا توسط نمادها و یا الهامات ذهنی دریافت می‌داریم. ضمیر باطن برای انتقال و تفهیم موضوع از روشهای گونه‌گونی بهره می‌گیرد. به هر حال معما و مشکل خود را از لحاظ روحی مورد تامل قرار دهید و بهترین جواب و راه‌حل را در نظر آورید، یقین داشته باشید بهترین آن به ذهنتان راه خواهد یافت. از عقل و خرد مکتوم و نهانی خود

بهره بگیرید تا آنکه به یاریتان بیاید. این تکنیک را تمرین کنید، آنگاه خود در خواهید یافت که هر سدّ و مانعی از پیش پایتان به کناری می‌رود و مشکلی برایتان باقی نخواهد ماند.

نکات مهم

- ۱- در روح و ضمیر باطن شخص اصل هدایت و راهنمایی مطرح است: اصلی که همه چیز را می‌داند و می‌بیند.
- ۲- اغلب اوقات، آنچه را می‌خواهیم بدانیم (راه‌حل مشکلاتمان) در رویا می‌بینیم. روئائی که تکرار می‌شود از مفهوم خاصی برخوردار می‌شود.
- ۳- هوش بیکران و عقل و خرد ذاتی به خواسته‌های شخص پاسخ می‌دهد، مشروط بر آنکه آن را به خدمت بگیرید.

فصل یازدهم

روح و قدرت درمان آن

گفتیم که انرژی آسمانی به ما جان می‌بخشد و نیرویی در ما می‌آفریند که قادر است معماها و مشکلاتمان را حل کند و بیماری‌هایمان را درمان نماید. فی‌المثل هنگامی که انگشت خود را می‌بریم و یا دستان می‌سوزد، شاهد یک رشته فعل و انفعالاتی درونی می‌شویم تا زخم معالجه شود و خون بند بیاید و سوختگی ترمیم شود. این پدیده در سگ و گربه و حیوانات دیگر و حتی در خاک هم وجود دارد، درواقع پدیده‌ای است حی و حاضر. از این‌روست که می‌گوئیم هر کس، هر زن و هر مرد، می‌تواند با این نیرو ارتباط برقرار کند و برحسب شعور و معرفتی که نسبت به آن پیدا کرده، معضل و مشکل خود را حل کند و ازمیان بردارد. چندماه پیش بانویی از اهالی نیجریه برای مشورت به نزد من آمد.

سپس نامه‌ای را که یکی از اقوامش برایش فرستاده و در آن از وضع بد روحی خود ناله و فغان کرده بود، برایم خواند: نویسنده نامه که زنی فاضل و تحصیل کرده بود اظهار می‌داشت که اخیراً با یک جادوگر افریقائی برخوردی پیدا کرده که آن مرد وی را دشنام داده بود. جادوگر مزبور او را تهدید کرده بود توسط «وودو» یا جادوی سیاه انتقامش را از او باز خواهد ستانید و او را به مرگی فجیع تهدید کرده بود. بانوی مزبور که برای انجام یک ماموریت تحقیقاتی اینک به امریکا آمده و در شهری دیگر سکونت داشت، هرگز نتوانسته بود از تهدید آن جادوگر لحظه‌ای فارغ شود و بدان فکر نکند. وضع وخیم روحی او تا بدانجا رسیده بود که هر آن عفریت مرگ را در مقابل خویش می‌دید. برای خانمی که از اقوام او بود شرح دادم که او قربانی افکار پوچ و خرافات و موهومات شده است زیرا این جادو، اساس کار خود را بر پایه تلقین صرف قرار می‌دهد و خیالتان از هر حیث راحت باشد که نه آن جادوگر و نه هیچ جادوگر دیگری عرضه انجام چنین کارهایی را ندارد و اگر آن بانویی که خویش را محقق و دانشمند هم می‌داند بتواند خود را از سلطه تهدید او که به صورت تلقینی وارد ضمیرش شده، بیرون بکشانند، افسون جادو خودبخود باطل خواهد شد. تهدید جادوگر زمانی صورت وقوع پیدا می‌کند که شخصی که تحت تاثیر گفته‌های او قرار گرفته آن را پذیرفته و در ذهن جای داده باشد. به عبارت روشن‌تر بگوئیم این حالتی که در او پیدا شده یکی از نمودهای افکار خود وی می‌باشد. درواقع او گرفتار و بندی یک موجود نابکار و خبیث نشده، بلکه قربانی ترس و وحشتی که خود بانی و مسبب آن بوده، گشته و همین اندیشه باطل او را بیمار و مرعوب و هراسان ساخته است.

به او اطمینان دادم اگر آن خانم به تمرینهای روحی بپردازد،

بسرعت خواهد توانست خود را از شر اوهام و خیالاتی که ممکن است کاری هم دستش بدهد، خلاص نماید. ابتدا آمادگی لازم را در او ایجاد کردم تا بتواند افکار مثبت را در ذهن بنشاند و اوهام و اندیشه‌های منفی را از آن تار و مار سازد. تمرینی به او دادم تا روزی سه بار در اوقات معین صبح و ظهر و شب انجام دهد. او باید این نکته را از صمیم قلب قبول می‌کرد که:

... عشق الهی قلب مرا اشباع کرده و این عشق در هر لحظه حیات زندگی مرا از خود سرشار می‌سازد و آرامش و تعادل آن مرا در خود می‌گیرد. من در مقابل هر درد و عارضه‌ای مصونیت دارم.

او ابتدا این موضوع را قبول کرده و متقاعد شده بود که ترس را منکوب و خرافات را از خود خواهد راند. آنچه را به وی توصیه کرده بودم از همان آغاز موبم و انجام داد و خود چنانکه بعدها اقرار کرد، ترس نیز رفته‌رفته از وجودش رخت برمی‌بست و بیرون می‌رفت. ماجرا از این بی‌بعد جالب‌تر گردید. یکی از خویشاوندانش به او نوشت که تو چه کرده‌ای که جادوگری تو را تهدید به مرگ کرده بود، خود به وضع فجیعی جان داد. واقعیت این بود که آن بانوی جوان از هنگامی که ارتعاشات منفی آن جادوگر را نپذیرفته و آن را از خود دفع کرده بود، خود آنها به مبدا اصلی بازگشته و فرستنده را هدف گرفته بودند. درحقیقت افکار شیرانه جادوگر نه تنها موثر واقع نگشته و کاری صورت نداده بود، بلکه به صورت پیک مرگ به سوی خود او رجعت کرده و وی را از پای درآورده بود. ترس تنها اهریمن و تنها شیطان جهان است و عشق به پروردگار است که هر ترسی را از دل می‌راند.

در افریقا، در زلاند نو، در استرالیا و در هر کشور دیگری که

جادوگری و یا هر آدم خبیث و بدذاتی پیدا شود و کسی را لعنت و نفرین کند و درعین حال جادوگر دیگری به مقابله با آن جادوگر گوینده دیگر برخیزد و اثرات گفته او را خنثی کند، نشانه آن است که تلقین سخنان تهدیدآمیز اولی از میان رفته و اثری از آن برجای نمانده است. یک فکر شیطانی و گفته و تلقین رذیلانه و منفی زمانی موثر واقع می‌شود که خود شخص آن را پذیرفته باشد و این زمانی است که طرف را می‌کشد و یا بیمار می‌سازد، به عبارت بهتر، این خود قربانی است که درصدد نابودی خویش برمی‌آید و یا خود را بیمار می‌کند. عکس قضیه نیز صادق است: تلقین معکوس - باز هم به شرطی که مورد قبول قرار گرفته باشد - وی را علاج می‌بخشد.

چندی پیش از یکی از شنوندگان برنامه‌های رادیویی نامه‌ای دریافت داشتم که در آن نوشته بود در یک برنامه از من شنیده بود که گفته‌ام در هر فرد استعداد و قریحه درمان شدن و شفایافتن وجود دارد ولی بعضیها خود را «منتخب» نمی‌سازند و به گفته بهتر خویشان را از چنین موهبتی محروم می‌کنند. از آن‌رو که نیروی ذات مطلق که اصل شفا دهنده وجود است در ما ساری و جاری است، بنابراین می‌توان از آن بهره گرفت و ضمیر باطن را از آن ایده اشباع کرد و به هدف اصلی که ازبین بردن بیماری و بازگرداندن سلامتی است، رسید. هر کس می‌تواند این اصل درمان را به خدمت بگیرد، همان گونه که هر کس می‌تواند هدایت اتومبیلی را به عهده گیرد و به رانندگی پردازد. تردیدی نیست که برای اینکه هواپیمائی را در آسمان به پرواز درآوریم دست کم بایستی از اصول ائرونامیک اطلاع کافی داشته باشیم. در نتیجه هنگامی که موضوع مربوط می‌شود به درمان روح و روان، آموختن قواعد و اصول روح و نحوه کاربرد نیروی

آسمانی در شخص از ضرورت خاصی برخوردار می‌شود.

آن مرد محترمی که خلاصه‌ای از برنامه مفصل رادیوئی مرا در نامه کوتاهی نوشته بود، اضافه می‌کرد که ۸۴ سال از سنش می‌گذرد و طی حادثه‌ای دچار ضربه مغزی شده و در نتیجه نیروی تحرک و جابجائی خود را از دست داده و حتی پزشک معالجش خاطرنشان ساخته است «بعید می‌داند که بتواند بار دیگر از صندلی چرخدارش بیرون بیاید و راه برود».

پسر او کتابی را که من تحت عنوان «تقویت و تمرکز فکر» نگاشته‌ام به پدر داده و از او خواسته بود مطالب آن را بخواند و دچار یاس و نومیدی نشود تا با مطالعه آن به حضور نیروی نامتناهی وجود پی ببرد و نیروی شفابخش هستی را به خدمت درآورد. پیرمرد نوشته بود که با خلوص نیت روزی چند بار تمرینهای روحی را انجام می‌دهد و پس از آنکه عمیقاً معتقد شده نیروئی که در ذات ما وجود دارد، تندرستی و اعتدال ما را نیز تامین می‌کند، مشروط بر آنکه آن را بکار گیریم، با آن به گفت و گو می‌پردازد تا به تحرک و فعالیت وادار نماید. او در آن احوال خود را می‌دیده که در زمین گلف دارد بازی می‌کند و حتی سنگینی چوبها را در دستهای خویش حس می‌کرده و صدای پسرش را می‌شنیده که دارد سلامتی او را تبریک می‌گوید و ابراز خوشحالی می‌کند. پیرمرد تمام این صحنه‌ها را حقیقی می‌پنداشت تا آنکه تصاویر ذهنی او سرانجام به هیئت واقعی درآمدند.

آری او ظرف دو ماه توانست به آرزوی خود برسد. از صندلی چرخدار بیرون آمد و راه افتاد و در زمین چمن به بازی گلف پرداخت. در این میان ایمان و نیروی تخیل او که تحت نظم و انضباط خاصی قرار گرفته بودند، در او آنچه را که آرزوی او بود، جامه عمل پوشاندند. گفته‌اند از ما

حرکت تا از خدا برکت. و این برکت تندرستی از دست رفته‌ای بود که بار دیگر نصیبش می‌شد.

دست یابی به فرایند درمان

برای اینکه بتوان از فرایند درمان بهره جست، مراعات این نکات ضروری خواهد بود:

۱- تصویر درد و بیماری را از ذهن بزدائید. هنگامی که این نکته را می‌پذیرید که در وجود شما اصل شفابخش حاکم و مسلط است، این میثاق نشانه ایمان و اعتقادی است که تنها به یک «اصل» معتقدید و همین اصل وحدانیت است.

۲- در هر لحظه شاهد آفرینش شگفتیهای وجود خویش هستید. خود را از مواهب این نعمت محروم نسازید.

۳- در خلوت خویش به این اصل ایمان آورید که هر ذره از وجود شما از «او» سرشار است و زیبایی و کمال ساخته و پرداخته اوست.

۴- هر قدر که در این طرز تفکر پیش می‌روید، پاسخ کامل و درستی از ضمیر باطن خود دریافت خواهید کرد. آنگاه شاهد برآورده شدن آرزوهای خود خواهید گشت.

نیروی آسمانی شگفتی آفرین

این نیرو، یا همین نیروی آسمانی که سیارات و ستارگان را به گردش درمی‌آورد و مسیر یک‌یک آنها را تنظیم می‌کند، همان نیروئی

است که بر میلیاردها سلول بدن ما هم فرمانروایی می‌کند و آنها را زیر کنترل خود قرار می‌دهد. این نیروی لایزال و نامتناهی و درمانگر، در جستجوی گذرگاهی در نهان شماست. به آن اعتماد کنید و ایمان بیاورید. این را درک کنید که پیکر شما نه فقط از گوشت و خون بلکه از معنا و روح نیز تشکیل شده است. بگذارید تا از درون شما این نیرو جریان پیدا کند. با ترس و تردید و شک مانعی در فرار آن ایجاد نکنید.

نیروی آسمانی قادر است و از هر نیروئی، حتی انرژی اتمی و هسته‌ای، نیز نیرومندتر است، از اشعه لیزر هم قدرتمندتر است و توان هیچ دستگاهی به پای آن نمی‌رسد. با دیده اعجاب به این انرژی آسمانی بنگرید که از خلال فضا چگونه میلیاردها ستاره و شمس و قمر را هدایت می‌نماید و مسیر آنها را در آسمانها نظم می‌بخشد. پس خود را تسلیم این نیرو سازید و بگذارید در پیکر و امور مادی و معنوی و حرفه و شغل و زندگی خانوادگی و در تمام مراحل حیات و هستی شما جریان پیدا کند و از کرامات آن بهره‌مند شوید.

روح که نامرئی است، نه تجزیه می‌شود و نه پیر می‌گردد. از ساحت زمان خارج است و شکل و عمر ندارد. هر کس می‌تواند روح شود. حتی جسم را می‌توان از روح آکنده ساخت. روح حقیقت است، حقیقتی جاوید و ابدی.

* * *

دکتر «هاری گیز» که در روانشناسی روزمره از تبحر و تجربه فراوانی برخوردار است و در سخنرانیها و کنفرانسهای متعددی شرکت

می‌کند، یک روز به من گفتم که هنگامی که در لندن پشت تریبون قرار گرفت ناگهان احساس کرد صدا از گلویش بیرون نمی‌آید و قادر به حرف زدن نیست: جلسه را نیمه‌کاره گذاشت و به سراغ پزشک متخصصی رفت و او بعد از انجام یک سری معاینات پزشکی رسماً اعلام کرد که بیمار مبتلا به سرطان ریه شده و بایستی عضو سرطانی یا ریه او برداشته شود. دکتر گیزگفت در جواب لبخندی زد و به وی اطمینان دادم چند روز دیگر به او مراجعه خواهم کرد و ملاقات دیگری با هم خواهیم داشت.

آن شب، هنگامی که دکتر گیز به اتاقش در هتل رفت درباره «روح» و نیروی درمان‌کننده و شفابخش آن به تفکر پرداخت و در خلوتی که با خویشتن داشت به این نتیجه رسید که ریه‌های او هم ایده‌هایی هستند که کردگار آنها را آفریده و در نتیجه روح در آنها هم وجود دارد. او می‌گفت که در همان حال که مشغول خواندن دعا بود و این ایده را عمیقاً در ضمیر باطن خود جای می‌داد که ریه‌های او به حال اول درخواهد آمد و اثری از بیماری در آنها بجای نخواهد ماند، دچار خونریزی مختصری شد و اختلال دیگری پیش نیامد. روز بعد به دیدار همان پزشک متخصص رفت و او بعد از معاینه کامل باشگفتی اظهار داشت:

- ولی، ریه‌های شما کاملاً سالم شده‌اند. بگوئید بدانم چه اتفاقی افتاده؟

دکتر گیز برای آن پزشک شرح داد که چگونه دست به دعا برداشته است و دکتر مزبور که شدیداً تحت تاثیر قرار گرفته بود از او خواهش کرد که دعایش را کلمه بکلمه بنویسد تا آن را با خود داشته باشد. ولی مهم آن بود که شخص براستی بتواند ماده و روح را یکی بداند.

ایجاد ارتباط باطنی

هر بشری تشنه منبع و سرچشمه هستی خویش است. این تشنگی را می‌توان با وقوف بر این امر که رشد انسان با افزایش صفات و محسنات و قدرت روح بستگی پیدا می‌کند، برطرف ساخت؛ همان‌گونه که درخت خصلت اصلی دانه خود را پیدا می‌کند و به قول معروف از کوزه همان تراود که در اوست، چنین امری در اینجا نیز مصداق پیدا می‌کند.

انسانی که در این دیار فانی زندگی می‌کند جلوه‌های قدرت «روح نامتناهی» را نمایان می‌سازد. اصول روحی و معنوی همانند قواعد جسمی و فیزیکی است و این دیگر بر خود شخص است که چگونه از این اصول بهره‌مند شود و این نیروها را به خدمت خویش درآورد. تردید نداشته باشید که قوانین حاکم بر ضمیر باطن هیچ دست‌کمی از قواعد شیمی و الکترونیک ندارد و نتایج هر دوی آنها از قبل قابل پیش‌بینی است.

اگر کسی بتواند با این قواعد و قوانین روحی کنار بیاید و سازگاری و اعتدال لازم را در خویش بوجود آورد، بدون شک قادر خواهد شد تا فقر و تهیدستی و بیماری و ترس و موهومات را از قلمرو هستی خود براند. روح نامتناهی (نیروی آسمانی) را نمی‌توان مسئول و مسبب فقر و بیماری و ناداری و مسکنت خود دانست؛ همه اینها از افکار منفی و معیوب ما نشات می‌گیرد که نتیجه و فرایند آن جهل و غفلت و تنبلی و بیعاری و انتخاب بد و غلط خواهد بود که اینها همه دست به هم می‌دهند و آنچه را که ما «جهنم در همین دنیا» می‌نامیم، برایمان فراهم می‌سازند.

زن جوانی که در شرکتی کار می‌کرد به شکایت نزد من آمده بود که یکی از زنان کارمند که با هم در یک قسمت کار می‌کردند در پیش

روسای مافریق آبروی مرا برده و به من تهمت زده و در نتیجه سعایت و بدخواهی آن زن، مرا تنزل مقام داده و حتی حقوقم را هم کاهش داده‌اند. او می‌گفت که به زخم معده هم مبتلا شده: قرح‌های که به نظر من در پی اغتشاش فکری او بوجود آمده بود.

به او پیشنهاد کردم که فکر انتقام‌جوئی و کینه‌ورزی و این حرفها را از سر بیرون کند و بهترین کاری که می‌تواند در این زمینه انجام دهد این است که ابتدا خود را مورد عفو قرار دهد و سپس همکاری را. عفو و گذشت نشانه نیکخواهی و عشق است و به مفهوم آن است که ما برای همگان آرزوی خیر و خوشی می‌کنیم و تمام نعمات و برکات این دنیا را نیز از بهر ایشان می‌خواهیم. این طرز تفکر برای آرامش و آسودگی فکری و تعادل جسمی هر کس واجب است. برای او توضیح دادم تا زمانی که در قلب خود کینه و نفرت و خصومت و بغض و حقد و حسد را نگاه می‌دارد، این حالت ستیزه‌خوئی و تهاجمی که برای خویش آفریده، باعث می‌شود تا جریان شاد و آزاد عشق و زندگی در او از حرکت بازایستد.

آن زن جوان از آن پس تصمیم گرفت شخصاً خود را معالجه کند. او اینک به این نتیجه رسیده بود که آنچه او را آزار می‌داد افکار منفی و مخربش بودند و تمرینهای روحی خود را چنین شروع کرد:

- من تو را (همکارش را...) به اصل بیکران هستی می‌سپارم و برای

تو آرزوی تندرستی و خوشبختی و آرامش می‌کنم.

قرار شد هر بار که به یاد او می‌افتاد چنین بگوید:

- من تو را آزاد می‌کنم و به خدا می‌سپارم.

سپس خطاهایی را که در این گونه موارد خود مرتکب شده بود،

بررسی کرد و بخشید و بر آن شد تا دیگر افکار حقد آلود و کینه‌توزانه به سر راه ندهد. ده روز بعد زخم معده‌اش بکلی از بین رفته و درمان شده بود.

می‌گویند که تخیل چشم روح است. در واقع دنیای تخیل دنیای بیکرانه و بی‌پایان و بیحد و مرز است. چنانکه شکسپیر نیز گفته است: «... حتی به اشیاء و موضوعات ناشناخته جان می‌بخشد».

چند ماه قبل یکی از افسرانی که در جنگ ویتنام شرکت داشت و پس از بازگشت به امریکا بازنشسته شده و به دنبال بورس بازی رفته بود تعریف می‌کرد که در این بازی بکلی ورشکست شده و دار و ندارش را از دست داده، زنش در پی یک بیماری کارش به بیمارستان کشیده و او به علت نداشتن پول مکفی نتوانسته بود حتی وی را در کلینیک خصوصی بستری کند. خاندهاش را فروخته و حال در پیش روی خود جز موانع و مشکلات غیرقابل حل نمی‌یافت.

مدت درازی با او گذرانیدم تا توانستم اصول و قوانین روحی را به وی بیاموزم و در پایان یکی از کتابهای خود را به نام «قدرت پول» به وی دادم تا بدقت مطالعه کند و بخصوص از او خواستم تا فصل مربوط به «تصویر ذهنی ثروت» را باحوصله و توجه بیشتری بخواند. یک هفته بعد او برای دیدن من بازگشت درحالی که سراپا شور و نشاط حیات و امید و خوش بینی بود.

آنگاه او چنین توضیح داد:

- پس از آنکه کتاب «قدرت پول» را با دقت فراوان خواندم و فهمیدم که چگونه بسیاری از کسانی که آه در بساط نداشته و یا ورشکست شده و کارشان به افلاس و بدبختی کشیده، توانسته‌اند خود را از

عمق گرداب نجات دهند و از نو به بالا بکشانند، چگونه من نتوانم از عهده چنین کاری برآیم. همان شب یکی از همقطاران قدیمی به من تلفن زد و پس از مختصری احوالپرسی از وضع کار و بارم پرسید و از من دعوت کرد روز بعد برای وقت گذرانی به تماشای مسابقه اسب دوانی برویم. آن شب مرتباً در رویا می‌دیدم که هفت بار برنده شده‌ام و هر بار که به گیشه میدان می‌روم با بغلی پر از پول برمی‌گردم. جالب آنکه در آن شب هفت برنده هر هفت مسابقه را در خواب دیدم و صبح روز بعد با اطمینان کامل شماره‌های برنده را به دوستم دادم و به او گفتم روی این اسبها شرط بندی کند. او هم به گفته من اعتماد کرد و مبالغ کلانی روی هر اسب شرط بندی کرد و به من گفت اگر اسبها برنده شوند، پنجاه درصد از برد را به من خواهد پرداخت. او در منتهای شگفتی / ۰۰۰ / ۳۵ دلار برنده شد و سهم مرا که ۱۷۵۰۰ دلار می‌شد و در آن اوضاع و احوال ثروت کلانی برایم محسوب می‌شد، به من پرداخت و من توانستم تمام بدهیهایم را با آن پردازم و به وضع زندگی نابسامان خود سر و صورتی بدهم. عجیب‌تر آنکه در همین مدت کوتاه کار آبرومندی هم گیر آوردم که حقوق اولیه آن ۲۵۰۰۰ دلار در سال بود.

درواقع این مرد که خود را ورشکسته کامل می‌دانست، در این مدت کوتاه توانسته بود تصویر ذهنی‌ای را که از خویش ساخته بود، یکسره درهم بشکند و تصویر مثبت‌تر و بهتری از نو بسازد و ضمیر باطن خود را از این تصویر تازه ذهنی اشباع سازد.

- پس مرا بخوانید: به شما جواب خواهم داد و قدرتهای شگرفی

نشانتان خواهم داد که تا آن زمان از آن اطلاع نداشتید. (ژرمی ۳۳)

چگونه رویا به حقیقت می پیوندد

آنها کاری جز این نداشتند که «چارلز دارو» را دوره کنند و سربسر او بگذارند. «چارلز دارو» هم کاری نداشت جز آنکه در رویاهای خود غرقه شود و آهی بکشد و بگوید اگر فقط چند هتل زنجیره‌ای و یا چند رشته راه آهن و یا چند بانک داشتم.

هنگامی بازار مضحکه و مسخره بالا گرفت که چارلز دارو که به ۴۰ سالگی رسیده بود در عالم خیال خود را میلیونری تصور می کرد که دست به عملیات محیرالعقول می زند. او در جواب دیگران که چرا حالا خود را آنقدر دست بالا می گیرد، بسادگی می گفت:

- حتی رویاهایتان هم نباید کوچک و حقیرانه باشد.

در ۱۹۲۹ که بحبوحه بحران اقتصادی امریکا بود، «دارو» شغل مختصر و ساده خود را از دست داد و به خیل بیکاران و مستمندان پیوست که برای امرار معاش، تن به هر کاری می دادند. در ۱۹۳۰ وضع بقدری خراب شد که او حتی قادر به پرداخت اجاره خانه اش نگردید. ولی او همچنان در عالم خیال در حکومت امپراتوری عظیم مالی خود به امر و نهی می پرداخت و به حساب بانکها و کارخانه هایش می رسید و در این باره می گفت:

- من با این دنیای خیالی که برای خود ساختم، دست کم وقت را می کشم و از سنگینی و سختی بار زندگی می کاهم.

سالها از این ماجرا گذشت و هنگامی که دوستان قدیمیش به سراغ «دارو» می رفتند تا در دنیای خیالی او به گشت و گذار پردازند و سربسرش بگذارند، این بار باشگفتی چارلز را می دیدند که براستی از عالم

فقر و فاقه پای به قلمرو مال و ثروت گذاشته و هرچند در ردیف سلاطین پولی جهان درنیامده ولی زندگی راحتی برای خود ترتیب داده و یا اگر بهتر بگوئیم از ثمره تخیلات خویش سر و سامانی بهم زده بود. او خود در این باره چنین می گوید:

- یک روز که طبق معمول در دنیای تخیلات خود غوطه‌ور شده بودم و در عالم خیال به حساب بانکها و راه آهنها و هتلها خود رسیدگی می کردم، ناگهان این فکر به خاطر رسید حالا که افکار و خیالات من اسباب سرگرمی و تفریح دوستانم شده، چرا نتوانم از این موضوع بهره‌برداری کنم و همه مردم را مشغول و خوشحال سازم.

«چارلز دارو» که هرگز خود را آلوده کارهای کوچک نمی کرد، این بار نتیجه و ثمره دنیای رنگارنگ خیالی خود را به صورت یک بازی و سرگرمی درآورد و امتیاز آن را به نام خود به ثبت داد. چارلز که یقین داشت طرح ابداعیش مورد استقبال عموم قرار می گیرد در این مورد چنین اظهار نظر می کند:

- مدت زیادی از این جریان نگذشته بود، باینکه من حتی پیشیزی برای معرفی بازی اختراعیم خرج نکرده بودم، سیل درخواست خرید از هر سو به جانبم سرازیر می شد تا به آنجا که ناچار شدم کارم را توسعه بدهم تا بتوانم پاسخگوی خریداران باشم.

در آن سالهای بحرانی اقتصادی، «چارلز دارو» توانست خود را از تنگنای مالی با کمک نیروی تخیل پربارش آزاد کند. او دیگر غم نان و آب نداشت و در خانه بزرگ و قصرمانندی سکونت گزیده بود و تا ۷۸ سالگی در ۱۹۶۷ که سال مرگش فرا رسید، در همان خانه زندگی کرد. می دانید چارلز دارو که بود؟ او کسی بود که به همت قدرت خیالبافی و

بلندپروازانه خود توانست بازی «مونوپولی» را ابداع کند: بازی سرگرم کننده‌ای که هر کس بخت خود را در آن می‌آزماید و قریحه و ذوق اقتصادی خویش را در سنگ محک می‌گذارد.

آری، رویاهای ما نیز باید پرشکوه و عالی بوده و از پستی و حقارت بدور باشد. هر رویائی را به سر راه می‌دهید، تحقق آن را به روزگاران شاهد خواهید گشت، مشروط بر آنکه ایمان و اعتقاد به افکاری را که در سر جای داده‌اید، از یاد نبرید.

نکات مهم

۱- نیروی شفابخش در هستی و وجود ما استقرار یافته و همیشه حاضر بفرمان است. پس منطقاً می‌توان چنین نتیجه گرفت که نیروئی که ما را خلق کرده قادر به درمان ما نیز هست.

۲- همگی می‌توانند قانون شفای وجود را بکار بندند بشرط آنکه بتوانند قوانین روح را به همان سادگی که رانندگی را یاد می‌گیرند، بیاموزند. نیروی شفابخش وجود به باورها و خواسته‌های شما پاسخ مناسب می‌دهد.

۳- درباره این نکته بیندیشید که چگونه با مشکلات و مسائل زندگی خود مقابله کنید.

۴- قوانین روح و ضمیر باطن به استحکام اصول و قواعد فرمولهای ریاضی و الکترونیک هستند. هر ایده‌ای که در ضمیر باطن نقش بندد، روزگاری خود را نشان خواهد داد و در ظاهر متجلی خواهد شد.

۵- از اهمیت نیکخواهی و عشق و همدلی و سلوک و سازگاری با

مردم همین بس که اگر کینه و نفرت در قلبمان بنشانیم از اثرات زیانبار آن در امان نخواهیم ماند.

۶- نیروی آسمانی بزرگترین موانع را از پیش پای انسان برمی دارد.

۷- نیروی تخیل سازمان یافته و عالی می تواند شگفتیها بیافریند

(نمونه چارلز دارو).

فصل دوازدهم

نفس حیات را در خود بدمیم

ما در این کتاب از نیروئی بنام نیروی آسمانی صحبت می‌کنیم که نشأت گرفته از نیروی قادر لایزال است و آن نیروئی است که هر جاننداری را به جنب و جوش و تحرک وامی‌دارد، دانشمندان عقیده دارند که تمام نیروها و انرژیهای دنیا و کائنات نیز از این نیرو مایه می‌گیرند. انواع و اقسام انرژی را با واحد کار اندازه‌گیری می‌کنند. در واقع، انرژی می‌تواند به عنوان نیروی کار هر شخص تلقی شود و یا انرژی ممکن است به صور و اشکال گونه‌گون خود را نشان دهد. البته ما در این کتاب کاری با انرژیهای مکانیکی نداریم، بلکه به آن انرژی می‌پردازیم که مستقیماً با نیروی روحی و نفسانی مربوط می‌شود و ظرفیتی که انسان برای بهره‌مند شدن از این نیرو پیدا می‌کند تا بتواند

افکار و ایده‌ها و تصاویر ذهنی و رویاها و آرزوهای قلبی خود را جان ببخشند و آنها را به مرحله عینیت درآورد.

آلبرت اینشتین و بسیاری از دانشمندان دیگر قابلیت تبدیل و استحاله انرژی و ماده را اعلام داشته‌اند و جالب آنکه چنین نظریاتی در حقایق «ودا»های باستانی هندویان نیز وجود دارد که ماده را نقطه روح و روح را نقطه‌اعتلای آن دانسته‌اند و به عبارتی ماده را همان انرژی، یا روح را در شکل یکی شمرده‌اند.

شعور روشن یا ضمیر آگاه ایده‌ها و تصاویر ذهنی را وارد شعور تاریک یا ضمیر باطن می‌سازد و حال برعهده این روح نفسانی است که مشخص سازد افکار و عقاید و اندیشه‌ها و تصاویر ذهنی چگونه در شکل و وظایف و تجارب زندگی ظاهر می‌شوند.

قدرت فکر و نیروی ابتکار

این قدرت مطلق می‌تواند هادی و راهنمای شخص گردد و افقهای تازه‌ای را بر روی دیدگاههای انسان بگشاید و او را از چنگال فقر و بدبختی و بیماری و شکست و تضحیقات و تنگناها برهاند. از همه اینها گذشته، این روح نامرئی و این هوش ناپیدا می‌تواند مسائل و مشکلات آدمی را حل کند و اشکالات وی را از میان بردارد و او را وارد شاهراه رفاه و غنا و آزادگی و وارستگی و شادمانی سازد و امکانات جدیدی خلق کند تا جلوه‌های نفسانی متعالی را در او متجلی نماید. انرژی آسمانی قادر است فرا راهمان را روشن سازد و به انسان امکان دهد تا زندگی و سرنوشت خود را شکل بدهد و از نو قالب‌ریزی کند. او از چنان

قدرتی برخوردار است که می‌تواند شادی را به قلبهای ماتمزده و عشق را به دل‌های شکسته باز آورد.

این نیروی آسمانی و باطنی می‌تواند الهام بخش آدمی گردد و آنچه را که نیاز به دانستنش هست، در اختیار او قرار دهد و در صورت لزوم بر وی مکشوف سازد. برای این کار، تنها می‌بایست که دریچه دل را به روی او بگشائید و سراچه جان را جایگاه او سازید. بگذارید تا این نیروی الهی و آسمانی مقام و موقعیت واقعی شما را در زندگی - دست کم بر خودتان - مکشوف سازد و راهتان را به سوی شکوفائی هموار نماید. نیروئی است که می‌تواند همسر و شریک زندگی و همکار و همدم و مصاحب خوبی برایتان انتخاب کند و کسانی را برگزیند که از همه حیث با شما هماهنگی و همفکری داشته باشند. هم‌چنین به یاری آن شما نیز قادر خواهید شد رویاهای عالی و پرشکوه خود را محقق سازید و به زندگی خود شور و هیجان ببخشید.

چندی قبل با بانویی گفتم و گو می‌کردم که از درد شدید کولیت می‌نالید و می‌گفت از یک سال پیش به این درد دچار شده است. مسکنها و داروها و آرام‌بخشها تاثیر خود را از دست داده و تنها رژیم سخت و توانفرسائی که گرفته بود، اندکی از درد آن کاسته بود. اظهار می‌داشت در این مدت چنان وزن کم کرده که ناچار شده لباسهای تازه‌ای از نو برای قامت نحیفش بدوزد.

به او گفتم که طبق نظر پزشکان و تحقیقاتی که در زمینه مبارزه با این قبیل بیماریها صورت گرفته، بهترین رژیم و دارو برای درمان کولیت و عوارض مشابه تغییر رژیم فکری بسیار است زیرا کولیت و زخم معده و بیماری اثنی عشر و غیره تماماً منشا روحی دارند و پزشکان پسیکوسومات

(روان تنی) معتقدند که این قبیل امراض از کینه‌های عمیق و خصومتها و خشمهای فروخورده و حرص و آز و غبطه خوردنهای بیجا و نفرتها نشات می‌گیرد. در اینجا بود که او اقرار کرد مادر شوهرش عامل و مسبب بیماری او بوده است.

بانوی مزبور، پس از اینکه متقاعد شد که برای درمان این بیماری بایستی خاستگاه فکری خویش را عوض کند، بدقت به توضیحات من گوش فرا داد و با اعتقاد راسخ به این تمرین روحی پرداخت:

- من از اینکه در مورد مادر شوهرم با کینه و خصومت رفتار کردم و افکار سیاه و ایده نفرت‌آلودی از او وارد ذهن ساختم، پوزش می‌خواهم و در آینده هرگز کژاندیشی نخواهم کرد. هربار که به یاد او می‌افتم این فکر را به سر راه می‌دهم: «من تو را به خدا می‌سپارم و آرزو می‌کنم که با خیر و خوشی و نعمت و برکت قرین باشی».

چند هفته بعد معاینات و آزمایشهای پزشکی از تندرستی کامل او خبر داد. بیماری جسمی در وی از بین رفته و از عارضه روحی هم اثری نمانده بود.

آرزوهای ما چگونه عملی می‌شود

اگر هدف و مقصدی دارید که آن را دست نیافتنی می‌پندارید و اگر آرزویی در سر می‌پرورید که هرگز آن را عملی نخواهید یافت، شاید با افکار ترس‌آلودی که به ذهن راه داده‌اید خود را از هدف و مقصود دور ساخته‌اید و یا شاید در همه جا و هر قدمی که برمی‌دارید جز مانع و مشکل نمی‌بینید؟

اگر چنین است تنها کاری که می‌توانید بکنید این است که خود را یکسره در اختیار هدفی که پیش رو دارید قرار دهید و با تمام روح و فکر خود، با آن یکی شوید. آرمان خود را در روحتان جای دهید و جایگاه مناسبی برای آن در نظر بگیرید و در تمام احوال آن صحنه‌ای را در نظر آورید که به آرزویتان رسیده‌اید. در آن صورت است که بنای فکری خود را مستحکم خواهید ساخت و سنگ بر سنگ آن خواهید نهاد و انرژی حاصله روح ضمیر باطن را هم از خصلت و مشخصه احساس و هم از فکری که به سر راه داده‌اید، اشباع خواهد کرد. هر قدر که نسبت به دیدگاه خود وفاداری نشان بدهید و ثابت قدم بمانید، انرژی آسمانی نیز از طریق نمونه‌های ذهنی جریان خواهد یافت و بگونه‌ای عمل خواهد کرد که آرزوی شما به تحقق پیوندد و آرمانتان عملی شود.

یکی از دوستان بانکدارم به من می‌گفت:

- من برای واژه انرژی آسمانی اهمیت فراوانی قائلم و می‌دانم چه نقش مهمی در سرنوشت و تقدیر انسان بازی می‌کند.

او هر روز صبح به مدت پنج تا ده دقیقه - پس از آرام سازی جسم و روح - به تمرینهای روانی می‌پردازد و چنین می‌گوید:

- انرژی آسمانی نیرو می‌دهد و جوانی و شادابی می‌بخشد و در من فعال است و تمام هستی و وجود مرا از نیرو و توان سرشار می‌سازد. در تمام لحظات روز احساس می‌کنم شادتر و پر قدرت تر و خوشحال تر و سالم تر هستم. گوئی باطریهای روحم از نو توسط انرژی آسمانی پرتر شده‌اند.

او انسانی است سرشار از شور و نشاط و سرور باطن که معنا و مفهوم حیات را بخوبی درک کرده است.

یک دانشمند جوان که در صنعت فضا نوردی به کار مشغول است، به من گفت بارها «صیاد» افکار شگفت‌انگیز و ایده‌های جالب در اعماق ضمیر باطنش بوده است. طرز کار او چنین است که ابتدا روح خود را آرام می‌سازد و به پاسخی که می‌خواهد دریافت دارد، می‌اندیشد و در ضمن از این موضوع اطلاع دارد که انرژی آسمانی به اندیشه او پاسخ مثبت خواهد داد. او بدقت به هر فکری که به خاطرش خطور می‌کند، گوش فرا می‌دهد. گاهی اوقات، پاسخ به شکل طرح وارد ذهنش می‌شود. اما او تنها از یک نکته مطمئن است که انرژی آسمانی جواب هر معمائی را می‌داند.

این را خوب بخاطر داشته باشید که شعور روشن و روح آگاه شما - بویژه هنگامی که آرام باشد - از ضمیر باطن، عقل و خرد و راهنمائیهای لازم و حتی پاسخ معماهایتان را دریافت می‌دارد. زمانی که دیگر نتوانستید مشکل خود را با شعور روشن در میان گذارید، باایمان و اعتقاد راسخ آن را به ضمیر باطن بدهید: در نتیجه قوای ذهنی را وادار به تحرک خواهید ساخت و پاسخ مورد نیاز را دریافت خواهید داشت.

همواره ایده‌ای روشن و طرحی واضح از آنچه می‌خواهید بدانید، داشته باشید. از زوایای مختلف و از جهات گونه‌گون درباره آن تعمق کنید. بکوشید تا با فکری باز و دیدی منطقی، معمائی را که در صدد گشودن آن هستید تمام دقت خود را معطوف آن سازید و به این ترتیب بر آتش خرد ضمیر باطن خود بدمید. شب به‌هنگام خفتن این جمله را تکرار کنید:

- دقت خود را متوجه این مساله کن و راه‌حل آن را به من نشان بده!
برنامه گفتار تمرینی خود را با صدای بلند و یا آرام - هرطور که

مایلید - انجام دهید. چه بسا که صبح از خواب بیدار می‌شوید، جواب خود را از لبهایتان می‌شنوید؛ و گرنه باز با ایمان و عقیده تمام به تمرین ادامه بدهید. مطمئن باشید پاسخ مساله خود را به شکلی در لحظه‌ای که بدان نیاز دارید دریافت خواهید داشت.

اخیراً بنا به درخواست دکتر «ویلیام پارکر» بنیانگذار مکتب «دعا می‌تواند زندگیتان را عوض کند» برای اعضای آن مجمع درباره قدرت فکر به سخنرانی پرداختم. یکی از حاضران در جلسه بعد از اینکه صحبت‌هایم به پایان رسید و نوبت گفت و شنود رسید بحث جالبی را عنوان کرد و گفت که او از سالها پیش به مسابقات اسب‌دوانی علاقه‌ای وافر داشته است و تقریباً در همه آنها حضور می‌یابد. او اضافه کرد که شبها قبل از خواب یکی از مسابقات مهم را در نظر می‌آورد و تمام اتفاقاتی را که در آن روی داده از نو در پیش دیده مجسم می‌کند و مشخصات اسبهای برنده را بخاطر می‌سپارد و سپس به ضمیر باطن خود می‌گوید:

- شماره برنده را به من بده.

آنگاه با همین ایده به خواب می‌رود. خود می‌گفت بندرت اتفاق می‌افتد که در مسابقه بعدی برنده نشود. او که با همین ترفند ساده توانسته بود ضمیر باطنش را بکار گیرد، نفسانیات خود را سامان داده و آن را تحت نظم درآورده بود و هم از این راه ثروتی نیز فراهم ساخته بود. یکی دیگر می‌گفت هر بار که از ضمیر باطنش می‌خواهد مثلاً در فلان ساعت او را از خواب بیدار بکند، درست در وقت مقرر از خواب بیدار می‌شود و یا اگر از آن می‌طلبد که فلان قرار ملاقات را به یادش بیاورد، در زمان معهود شماطه ذهنش بصدا درمی‌آید. به عبارت بهتر اینان توانسته‌اند با بهره‌گیری از انرژی آسمانی و وارد ساختن آن در ضمیر باطن، رویاها و

آرزوهای خود را تحقق بخشند و نیروئی را که امکان داشت در باطنشان عاطل و باطل بماند، مورد استفاده قرار دهند.

* * *

در خلال گفت و گوئی که با یکی از تاجران بزرگ داشتم، او برایم شرح داد که چگونه بسادگی موفق شده بود ضمیر باطن خود را به خدمت فرا خواند و راه درست را از او بپرسد و سود کلانی نصیبش شود. او می گفت که من کتاب «قدرت فکر» شما را خوانده بودم و یک شب قبل از خوابیدن با ضمیر باطنم وارد گفت و گو شدم:

- تو ای ضمیر باطن من عقل و خرد کامل هستی. تو پاسخ هر مساله ای را می دانی. من بر سر دوراهی گیر کرده ام کدام را انتخاب کنم. راه درست را به من نشان بده.

آنگاه اسم دو نقطه ای را که قرار بود معامله ای را در آنجا صورت بدهم و یکی از آنها را باید انتخاب می کردم، چند بار بزبان آوردم. سپس چشمها را بهم گذاشتم و به خواب عمیقی فرو رفتم. در رویا دیدم که مردی در حالی که یک قوطی سوپ «کمپیل» بدست داشت، در مقابلم ظاهر شد و هی آن را به من تعارف می کرد. یکی از محلهای مورد معامله منطقه ای بنام «کمپیل ردلیک» بود که ضمیر باطن به این وسیله می خواست به من یادآوری کند که همین نقطه را انتخاب کنم و از آن یکی در گذرم.

صبح که از خواب بیدار شدم، بدون معطلی به سراغ فروشنده آن رفتم و قطعه زمینی در آنجا به مساحت ۶۰۰۰ متر خریدم. طولی نکشید که با قیمت گزافی آن را فروختم و توانستم با سودی که بدست

آورده بودم، کار تجارت را رونقی ببخشم.

قدرت شگفت‌انگیز نفس

هنگامی که دستتان بریده می‌شود و از محل بریدگی خون می‌آید، نیروی آسمانی وجودتان فوراً دست بکار می‌شود و «فاگوسیت»ها را فعال می‌سازد و آنها را وادار می‌کند تا با کتریهائی را که می‌توانند عفونت‌هایی بوجود آورند، از میان بردارند. علاوه بر آن خون را منعقد می‌سازد و زخم را جوش می‌دهد و حتی پوست نوئی در محل جراحت می‌کشد. به گفته روشن‌تر، تمام دستگامها و اندام‌واره‌های بدن را - گوارش و قلب و تنفس و گردش خون را در تمام مراحل حیات زیر نظر می‌گیرد.

«هربرت اسپنسر» فیلسوف معروف گفته است:

- در بین تمام اسراری که ما را احاطه کرده، مهم‌تر از همه آن است که ما را همیشه یک انرژی بی‌نهایت و جاودان و لایزالی که سرمنشأ همه امور است، در میان می‌گیرد.

در صورت ظاهر هیچ نیروئی با ما سر و کار ندارد و هرچه هست در قلمرو باطن ماست؛ ولی اندیشه ما انرژی موجود در هستی ما دارای فرکانس و ارتعاشی خاص است. هنگامی که به خداوند می‌اندیشید، فکری که به سر راه می‌دهید، فرکانس آن به بالاترین حد خود می‌رسد و همین فرکانس است که هر نوع ایده ترس و تردید و فقر و غیره را نابود و پراکنده می‌سازد، گوئی خورشیدی است که مه را از میان برداشته و نوری است که دل ظلمات را شکافته و آن را نابود کرده است.

رالف والدو امرسون گفته است:

- هیچ فکری در سر من وجود ندارد که بسرعت به نیروئی مبدل نشود و به صورت ابزاری در دستهای من درنیاید.

نکات مهم

- ۱- نیروی آسمانی، همین روح زنده و بیدار است که ناظر هر رفتار شماست. تمام انرژیهای موجود در جهان، از مکانیکی گرفته تا الکتریکی و اتمی، انواعی از انرژی آسمانی محسوب می‌شوند.
- ۲- آدمی با این نیرو قادر است به رویاهای خود تحقق ببخشد و آرزوهای خود را به مرحله عمل درآورد.
- ۳- در تکوین روح، انرژی آسمانی به دو وجه شعور روشن و شعور تاریک تقسیم می‌شود.
- ۴- پیش از خواب نیت خود را با خویش درمیان بگذارید تا پاسخ آن را دریافت دارید.
- ۵- بخاطر داشته باشید که انرژی آسمانی پزشک شفا دهنده پیکر شماست. غذایی را که می‌خورید به صورت گوشت و استخوان درمی‌آورد و خونتان را از آن سرشار می‌سازد و نوعی مکانیسم تدافعی در مقابل عفونتها و امراض ایجاد می‌کند که باعث بیرون راندن بیماری از جسم می‌شود و خلاصه در هر لحظه مراقب و گوش بزنگ است.
- ۶- فکر شما هم دارای انرژی است. افکار متعالی از انرژی بیشتری برخوردار می‌شوند.

فصل سیزدهم

زندگی شیرین زناشوئی در پرتو افکار مثبت

بسیاری از مردم جفت زندگی خود را انتخاب می‌کنند و یا به عبارت درست‌تر بگوئیم شریک زندگی خویش را برمی‌گزینند ولی قبل از آن برای بهره‌گیری از این موهبت طبیعی ضمیر باطن خود را به یاری فرا نمی‌خوانند و موضوع را بطور جدی با آن درمیان نمی‌گذارند و به مشورت نمی‌پردازند. هر پیوند و هر ازدواج بایستی پایه و اساسی روحی و معنوی داشته و به گفته بهتر پیوند دو قلب باشد. برخی زنان می‌گویند به این سبب ازدواج می‌کنند که می‌خواهند پشتیبان و تکیه‌گاه و پناهی داشته باشند و این فکری است از بن سست و خراب. فراغ خاطر و آسایش خیال زمانی میسر می‌شود که شخص با نیروی آسمانی و ضمیر باطن خود به توافق و هماهنگی رسیده و افکار خلاقه در او رشد کرده و اعتدال و

آرامش را در خویش بوجود آورده باشد. در آن صورت است که می‌توان ادعا کرد نقطه اتکاء اصلی خود ما هستیم نه کسی دیگر.

هنگامی که مردی با زنی عقد ازدواج می‌بندد چون که همسر او در زیبایی همتا ندارد و یا دختر فلان بازرگان ثروتمند است یا در دنیای سیاست قوم و خویشهای بانفوذی دارد، چنین کسی با چنین افکاری از همان آغاز خانهای بر شن روان و مرطوب بنا کرده است زیرا او از این نکته مهم غافل مانده که شالوده هر ازدواج عشق و محبت است و نه موضوعات مادی. ثبت ازدواج در کلیسا و یا هر نقطه دیگر امکان استواری و دوام آن را فراهم نمی‌سازد.

قانون جاذبه

ما بر حسب امواج بلند روحی و معنوی خویش دیگران را به سوی خود جلب می‌کنیم و این خصلت و سرشت روحی ماست که زندگی و هستی ما را مشخص می‌سازد. پس باید دید در زندگی طالب چه چیز هستیم و چه می‌خواهیم و سپس معادله‌های روحی آن را جستجو کنیم. در منتهای آرامش خیال و با دقت کامل ابتدا باید به بررسی و انتخاب آرمانها و هدفهای خود پرداخت و سپس معیارهای روحی را در نظر گرفت.

زنی که صبح و شب درباره این ایده‌های زیر به تفکر و تعمق می‌پردازد، همچون کشتگری که دانه دلخواه خود را در زمین می‌کارد تا محصول مطلوب خویش را بدست آورد، او نیز در کشتزار زندگی مرد موردعلاقه خود را بدست خواهد آورد و ازدواج موفق و شاد و شیرینی پیدا خواهد کرد:

- هوش و خرد بیکران، مردی را به سوی من جلب خواهد کرد که به ازدواج عقیده دارد و الوهیت وجودمان را که هستی‌مان را می‌سازد باور دارد. پس او مردی است باهوش و باخرد و وفادار و فداکار که در زندگی هم موفق است. او با من از لحاظ روحی و فکری توافق کامل دارد. او از آرمانهای من خوشش می‌آید و من هم. او در صدد عوض کردن من نیست چنانکه من هم چنین فکری ندارم. بین ما عشق است و محبت و آزادگی و احترام متقابل. او آزاد از هر تعهد و قید و بندی روی به جانب من می‌آورد و پیمانی الهی ما دو را به هم پیوند می‌دهد.

مواظب باشید بعد از آنکه به این تمرین روحی پرداختید، در صدد انکار آن برنیائید که در این صورت فرایند دعا را مختل خواهید ساخت.

صفات خوب یک زن

با دقت فراوان به صفات و محسناتی که در خود سراغ دارید بیندیشید مثلاً تا چه اندازه مهربان و عقیف و دوست داشتنی و خلیق و شریف هستید. چقدر به تشکیل خانواده علاقه دارید و اینکه چگونه می‌توانید کدبانوی خوبی بشوید و به مرد مورد نظرتان احترام بگذارید و او را تحسین کنید. و در واقع چگونه می‌توانید برای یار و یاور خود همدم خوبی باشید. صفات خوب خودتان را در نظر آورید که چگونه می‌توانند دیگران را به سوی شما جلب کنند. آیا شما جزو آن گروه از افرادی که به بداخلاقی شهرت دارند، نیستید. نکند از آن حسودهای دوآتشه هستید و خودتان خبر ندارید. آنقدر از عشق و مهربانی آکنده هستید که بتوانید دیگران را مجذوب خود سازید. حال اگر توانستید به نکات مثبت خلق و

خوی خود پی ببرید، همسری پیدا خواهید کرد که شما را دوست خواهد داشت و برایتان ارج و قرب بسزائی قائل خواهد شد و تحسینتان خواهد کرد.

حال اگر مردی هستید خواهان ازدواج با همسری مناسب، ابتدا از خود بپرسید که چه دارید تا نثار شریک زندگیتان سازید. سپس درباره صفات و خصال خود بیندیشید: آیا انسانی شریف و صدیق و وفادار هستید و از درآمدی تقریباً مکفی برخوردارید سرپناهی که بتوانید کانون خانوادگی‌تان را تشکیل دهید. آیا بر اعمال و رفتار و گفتار خود شعور دارید و اگر زنتان را دوست دارید سخنی نگوئید و عملی انجام ندهید که باعث رنجش او شود، مگر نه آنکه می‌خواهید شریک زندگیتان را شاد و خوشحال ببینید و گرد غم از چهره او بزدائید.

پس با خلوص نیت و در آرامش کامل به این تمرین روحی بپردازید:

- ای هوش بیکران همسر دلخواه مرا که به امر مقدس ازدواج ایمان دارد، به سوی من جلب کن. او زنی باشد پاکدامن و شرافتمند و وفادار و خوش خلق و برای حقایق جاودانی احترامی بسزا قائل باشد. بین ما عشق و صفا و یکدلی و مهربانی حاکم شود. من صفاتی در او بیابم که از لحاظ روحی بتوانم وصلت معنوی با وی برقرار سازم و این را هم می‌دانم در آن حال که به خصلت‌های او می‌اندیشم، آنها برطبق قانون «اسمز» در ضمیر باطن من نفوذ می‌کنند و در نهایت بر اساس عشق آسمانی، آنچه را که تجسم ایده آل من است به سوی خود جلب خواهم کرد.

این حقایق را صبح و شب به صورت اصل مسلم وارد ضمیر باطن خود سازید، پس از آنکه در ذهنیت شما قرار گرفتند و جزئی از آن

شدند، به خودی خود همسر دلخواه خویش را پیدا خواهید کرد و بین شما و او توافق توامان و سازگاری مشترکی بوجود خواهد آمد.

ازدواج درواقع میثاق آرمانهای آسمانی و هماهنگی صفای طرح یک زندگی است و لازمه آن اعتدال و نجابت و عشق و سلوک و سازش زن و شوهر است. ازدواج اتحاد و اتفاق دو روحی است که با عشق و احترام متقابل عجین شده باشد. هنگامی که بین دو موجود انسانی الفت و پیوند واقعی بوجود آید، طلاق و جدائی غیرممکن می گردد؛ زیرا آن دو از لحاظ معنوی و روحی و جسمی با هم عقد ازدواج می بندند و پیوندی محکم و ناگسستنی پیدا می کنند و روایت انجیل در اینجا مصداق پیدا می کند:

- آنچه را که خداوند وصل می کند، هیچ کس آن را فصل نخواهد کرد.

عشق در سنین بالا

راقم این سطور بکرات در مراسم ازدواج زنان و مردان بالای ۷۰ - ۸۰ و حتی ۹۰ سالگی حضور یافته و از شرکت در چنین آئینی لذت برده است. جالب آنکه بسیاری از این مردان اعتراف می کردند مساله ناتوانی جنسی در این سن و سال برایشان مطرح نبوده و تنها چیزی که باعث شده تن به ازدواج بدهند عشق آسمانی و پاکی است که برای زنان مورد علاقه خود احساس می کردند و تنها به این دلیل ساده که آنها را پاک و شریف می یافتند. به عبارت بهتر بین زوجین تفاهم و توافق کامل برقرار می شد و شرافت، حقیقت، درستکاری و روراست بودن را فرزندان

و ثمرات عشق می‌دانستند و آنگاه وصلت آنها با شور و اشتیاق در محیطی آکنده از حسن تفاهم صورت می‌گرفت. موجوداتی که درصدد یافتن عشق و محبت بودند، از صمیم قلب آرزو می‌کردند تا شادبها و خوشبها و همچنین تجارب خویش را با هم قسمت کنند. ازدواج آنها درواقع پیوند حقیقی دو روحی بود که می‌خواستند زاهی را که به قلب و هسته حقیقت منتهی می‌شد، پیدا کنند.

زن می‌پرسید: «آیا من باید طلاق بگیرم؟»

طلاق و جدائی همواره به عنوان یک قضیه و مورد فردی در زندگی زناشویی مطرح بوده است و هرگز نمی‌توان آن را تعمیم داد. طلاق در بعضی موارد خوب و بقاعده است و بعضاً هم بد و ناصواب. اغلب، طلاق راه حل مناسب و شایسته‌ای بشمار نمی‌رود، همان‌گونه که ازدواج هم برای کسی که صرفاً حوصله‌اش از زندگی سر رفته، نمی‌تواند راه حل تلقی شود.

وانگهی، بیشتر زنانی که طلاق می‌گیرند و پشت پا به زندگی خانوادگی می‌زنند، از هر حیث بر زنان شوهرداری که با دروغ و ریا و فریب به ازدواج خود ادامه می‌دهند و به بهانه‌های مختلف - سیاسی، دینی، اخلاقی و غیره - از گرفتن طلاق خودداری می‌کنند، فضیلت و شرف دارند. برخی دیگر داشتن فرزند را دستاویز قرار می‌دهند و یا دلایل و علت‌های دیگری می‌تراشند. آیا واقعاً برای کودکی که در محیط گرم خانواده بزرگ می‌شود و از مهر و علاقه والدین برخوردار می‌گردد، زندگی شیرین‌تر می‌شود یا آن طفلی که با تنی لرزان و قلبی دردمند و

پرتپش شاهد دعواها و نزاعهای دائمی پدر و مادر می‌گردد؟ کودکان ساختار روحی و شخصیت و هیجانات خود را با مشاهدات و تجربیاتی که در خانه بدست می‌آورند کسب می‌کنند و از آن‌گیزی ندارند.

ازدواجی که ازدواج نیست

مدتی پیش، با بانوی شوهرداری که مقیم سانفرانسیسکو بود گفت و گو می‌کردم. او می‌گفت که از شش ماه مانده به ازدواجشان با شوهرش آشنا شده بود. در طی دوران نامزدی هیچ مشکلی پیدا نکرده بودند. او که مرد دست و دلبازی بود، هر شب او را به تاترها و رستورانهای مجلل می‌برد و هدیه‌های گرانبها برایش می‌خرید و خود را یک کارآگاه خصوصی معرفی کرده بود. تا آنکه مدتی بعد ازدواج برحسب تصادف متوجه شد که شوهرش در کار قاچاق کوکائین و مواد مخدر است و یک روز که به مناسبتی کیف دستی همسرش را باز کرده بود، مقداری از آن مواد در آن کشف کرده و پس از آنکه جریان را با شوهرش در میان گذاشته بود او ناگزیر از اعتراف شده بود. آن زن اینک نمی‌دانست با آن مرد چه کند و چه روشی در قبال او در پیش گیرد. واقعیت این بود که این ازدواج را نمی‌بایست ازدواج دانست و بهتر است بگوئیم وصلتی بود که بر پایه ریا و دروغ صورت گرفته بود.

به موجب توصیه من قرار شد که بیدرنگ به وکیل خود مراجعه و تقاضای طلاق کند و رشته این ازدواج نامناسب را هرچه زودتر قطع کند. ماجرا از این قرار بود که آن خانم، زنی ثروتمند بود و قوم و خویشهایش افرادی سرشناس و مشهور و از سیاستمداران مملکت بودند و شوهر او با

اطلاع از این امر دل زن را ربوده بود تا بهتر بتواند به کار قاچاق و شیادی و کلاشی پردازد. تردیدی نیست که چنین ازدواجی پیوند فریب و خدعه بود نه یک وصلت صاف و ساده و بی شائبه.

شادمانی در زندگی زناشوئی

بیوه مردی با زنی خارج از آئین خود ازدواج کرده بود، اما روز و شب از این عمل خلافی که - به زعم خود - انجام داده بود، خویش را سرزنش می کرد و هر آن منتظر بود تا کیفر گناهی را که مرتکب شده بود، بچشد. او در این باره به این گفته «ماتیو» استناد می کرد:

- من به شما می گویم، کسی که زنش را طرد می کند - مگر به علت بیوفائی - و با زن دیگری ازدواج می کند، مرتکب زنا می شود و کسی که با آن زن مطرود نیز ازدواج کند، زانی بشمار خواهد آمد.
در انجیل هم آمده است:

- من به شما می گویم هر کسی که زنی را از سر هوس نظاره کند، در دل خود مرتکب زنا شده است.

در توضیحی که برای این مرد دادم، او موفق شد تا از احساس گناه و عقده‌ای که بدان گرفتار شده بود، خود را خلاص کند و به درمان کامل روحی برسد. زنا از دل برمی آید و این نامی است که در گذشته به روح ضمیر باطن داده بودند. قلب مقر و کانون هیجان‌ات و عواطف و طبع و سرشت حساس و جنبه ذهنیت انسان است. اعمال و رفتار آدمی توسط معیارهای روح مشخص و سنجیده می شود. برای او شرح دادم که زنان و مردان انجیل نماینده تداخل ضمیر روشن و ضمیر باطن است و روح

آگاه نشانه مرد و ضمیر باطن: زن.

زنا در این روایت هوسبازی انسان است یعنی اعتنا و توجه مفرط به آرزوها و تمناهای غیرواقعی و دور ماندن از نیروی آسمانی و قادر متعال. این بدان معناست که اگر آدمی در مغاک تیره و پست روح و اندیشه خود سکونت کند و با شرّ و بدی دمساز شود، درواقع مرتکب زنا و خیانت شده است. مردی که قلب خود را جایگاه کینه و نفرت و خصومت و حسد می‌سازد، مقصر و گنهکار می‌شود. او درحقیقت خود را بیوه ساخته و همسر خویش را طلاق گفته، یعنی از لحاظ روحی صفات نیک را از خود زدوده و هرگونه پیوند خویش را با آرامش و اعتدال و عشق گسسته است.

آنگاه آن مرد دریافت که اصل حیات یا انرژی آسمانی، نه محکوم می‌کند و نه کیفر می‌دهد. این خود ما هستیم که با طرز تفکرمان و احساسمان خود را مجازات و مکافات می‌کنیم. هرچند که قواعد و آداب و رسوم در هر سرزمین متفاوت است ولی هر آئینی براساس شیوه اعتقاد مردم آن دیار بوجود آمده است. عشق نه شعار می‌شناسد و نه جزمیت می‌فهمد و نه نژاد و ملیت می‌داند. عشق بالاتر از همه اینها قرار دارد.

او پس از آنکه به این نتیجه رسید که راه خطا می‌رفته و خرافات و افکار منفی را به سر راه می‌داده، تصمیم گرفت زندگی خود را عوض کند و دست از اندیشه‌های ناصواب و جاهلانه بردارد و شادی زندگی را دریابد. آنگاه به این تمرین روحی پرداخت:

- عشق خداوند جانهای ما را یکی ساخته و ما را به هم پیوند داده. من حضور خدا را در همه جا احساس می‌کنم. هر بار که به همسرم فکر می‌کنم می‌گویم: «خدا تو را دوست دارد و مراقب و نگاهبان توست».

ازدواج آنها با مرور زمان شادتر و موفق‌تر می‌شد. آن مرد اینک از

بند اوهام و خرافات رهاگشته و زندگی ساده و عادی خویش را از سر گرفته بود.

اگر ما گذشت داشته باشیم و این بخشش و گذشت را ابتدا از خود شروع کنیم و دست از محکوم ساختن خویش برداریم و بیهوده اعمال و رفتار خود را به زیر ذره‌بین نبریم و رنج و ملال برای خود نخریم، به اعتدال و آرامش روحی خواهیم رسید. هستی و حیات مبری از هر نفرت و کینه است: حتی اگر خودتان را هم مجروح کنید، اصل شفافبخش زندگی دست بکار می‌شود تا سلولهای تازه‌ای در محل جراحی بنشانند. اگر غذای نابابی را بخوریم، اصل حیات این نادانی و نپختگی را نادیده می‌گیرد و چشم‌پوشی و گذشت می‌کند و خوراک مهلک را از معده و جسم ما بیرون می‌کشد. همواره در صدد شفا و درمان ماست و همیشه بر آن است تا به ما تندرستی و شادابی ببخشد.

حتی اگر اصول و قواعد شیمی و ریاضی را بدرستی بکار نیندید، ولی بموقع متوجه شوید و آن را اصلاح کنید نتایج مفید و مثبتی بدست خواهید آورد. این مثال در مورد بکارگیری نیروی تفکر - طبعاً به نحوی شایسته - آنهم براساس حقایق جاودانی نیز مصداق پیدا می‌کند و مالاّ ضمیر باطن شما بلافاصله واکنش نشان می‌دهد و گذشته برای همیشه فراموش خواهد شد.

چند سال پیش یک زن روسپی به من گفت:

- من کتاب قدرت فکر شما را خوانده‌ام و حالا می‌خواهم یک زندگی تازه‌ای شروع کنم و تشکیل خانواده بدهم و ازدواج کنم و بچه‌دار شوم. واقعاً چه باید بکنم؟ آیا محکوم به این زندگی هستم و نمی‌توانم آن را تغییر بدهم؟

در جواب او گفتم که از همین لحظه‌ای که تصمیم به این کار گرفته و عزمش راسخ است و واقعاً می‌خواهد به آرزوهایش برسد، نیروی ذات مطلق در او به حرکت درخواهد آمد و خواستهای قلبی او را به منصفه ظهور خواهد رسانید. این حقیقت ساده را برای او بازگو کردم که پروردگار، اصل و اساس هر زندگی، انرژی آسمانی، هیچکس را محکوم نمی‌سازد:

- چشمان تو برای دیدن بدی زیاده روشن و شفاف است و تو خیر و انصاف را نمی‌بینی... جامعه، دنیا می‌تواند انتقاد کند و حتی خود شما هم می‌توانید خرده بگیرید و بر خود تهمت بزنید. این روح شخص است که افکار او را داوری می‌کند. اگر گناهان خود را ببخشید و دست از محکوم ساختن خویش بردارید و باعشق و اعتدال با دیگران برخورد کنید، آرامش و صفای زندگی را در هستی خود جاری ساخته‌اید.

به او تفهیم کردم که بایستی گذشته خود را به بوته فراموشی بسپارد و از لحاظ روحی و فکری با هدفهای حقیقی زندگی یعنی عشق و شرافت و ازدواج و خوشبختی و وارستگی دمساز شود. گفتم که اگر این طرز تفکر خود را ادامه بدهد خدا و مهر او پاسخ لازم را خواهند داد و اضافه کردم اگر با جدّ و جهد و پشتکار فراوان هدف عالی خود را نصب‌العین سازد، امواج آرامش و صفای باطن، پهنه بایر و خشکیده روحش را، بسان شبنمی که بر زمین تشنه و بی‌بری می‌بارد، در خود خواهد گرفت و ظلمات ترس و گناه از دلش رخت برخواهد بست و روشنی امید جای آن را فرا خواهد گرفت و چون خود از محکوم ساختن خویش دست می‌کشد، مردم و جامعه هم چنین خواهند کرد و گذشته او را به چیزی نخواهند شمرد و آن را فراموش خواهند کرد.

او آنگاه به تمرین پرداخت و گفته‌های زیر را روزی چند بار ادا می‌کرد:

- من خود را می‌بخشم و از گناهانم درمی‌گذرم و هر بار که دچار وسوسه شدم و به خرده‌گیری از خود پرداختم و به یاد گذشته‌ام افتادم این جمله را به زبان می‌رانم: خداوند مرا دوست دارد و از من مراقبت می‌کند. صفا و آرامش او روح مرا سرشار می‌سازد و عشق او وجود مرا اشباع می‌کند. من در روح خود اینک با مردی عقد محبت بسته‌ام که انسانی است آزاده و مهربان و باگذشت. کانون گرم خانواده‌ام لبریز از عشق و محبت و شور و نشاط است و دو کودک هم دارم.

نجوای باطنی او چنان بود که گوئی ازدواج کرده و صاحب فرزندان نیز شده‌است. براستی طولی نکشید که تمام آرزوها و رویاهایش به حقیقت پیوست و زندگی نجیبانه‌ای پیشه کرد و با مردی که شغل آزاد داشت ازدواج کرد و هم‌کنون دارای فرزندان دوقلو شده‌است.

خوشبختی در ازدواج بستگی به عشق و وفاداری و فداکاری و حقیقت و تمایل به معاضدت و کمک به یکدیگر از هر لحاظ دارد. عشق حقیقی زن را در جایگاه درست و واقعی خویش می‌نشانند و او را از تاریکیها خارج می‌سازد. برای اینکه بتوان زندگی زناشویی را بادوام ساخت و باموفقیت توأم گردانید زن و شوهر باید با اصول و قواعد روحی آشنا باشند و هر دو به خواندن این دعا بپردازند:

- عشق خداوند و اعتدال و آرامش و توافق و تفاهم در پیوند آسمانی ما حضور خواهد داشت. راه ما یکی است و آن هم راه شادمانی و صلح و سازش است.

نکات مهم

- ۱- برای اینکه ازدواجی موفق باشد بایستی بر شالوده روحی استوار شود. هریک از طرفین باید به الوهیتی که به ما هستی بخشیده، ارج بگذارد. پیوند دو انسان ابتدا در قلب و روح آنان صورت می‌گیرد.
- ۲- زن یا مرد، برای انتخاب جنس مخالف، ابتدا باید صفات و محسناتی را که در همسر خود وجود دارد، کشف کند و به ستایش و تحسین آن پردازد. خصال مزبور ضمیر باطن شخص را سرشار می‌سازد و آنگاه تجسم ایده‌آل خود را به سوی خویش جلب خواهد کرد.
- ۳- صادقانه از خود پرسید: «من چه دارم که به همسر و شریک زندگی خویش تقدیم کنم. به استعدادها و امکانات خود بیندیشید، ملاحظه خواهید کرد که او (زن یا مرد) متوجه آنها شده و واکنش لازم را ابراز خواهد داشت. ما هم گیرنده و هم فرستنده هستیم (از لحاظ روحی) و آنچه در جستجوی آن هستید، آن نیز در صدد یافتن شما است.
- ۴- ازدواج یکی از مقدس‌ترین بنیادهای زمینی است و تنها هنگامی باید عقد ازدواج بسته شود که طرفین در تراضی کامل بوده و از حیث روحی نسبت به یکدیگر شعور داشته باشند.
- ۵- بسیاری از مردان و زنان و پدربزرگها و مادربزرگها و غیره توانسته‌اند با ازدواج و تشکیل کانون خانواده زندگی شاد و شیرینی داشته باشند حتی اگر به مرور زمان گرمای حیات به سردی گرائیده باشد.
- ۶- طلاق امری فردی است و شمول عام نمی‌تواند پیدا کند. ازدواجی که بر پایه فریب و ریا باشد بهتر آنکه از هم گسیخته شود.
- ۷- کسی که دچار افکار انحرافی است و به قدرتهای شیطانی

می‌اندیشد و برای آنها ارزش قائل می‌شود، با بدی و گناه و خطا همزیستی پیدا می‌کند. کسی که با پشیمانی و حسرت و محکوم ساختن خویش و خشم و غضب و حقد و حسد و کینه‌توزی و خصومت روزگار می‌گذراند، هرگز نخواهد توانست آرامش لازم را در خود برقرار سازد و او کسی است که شادی و خوشبختی و اعتدال و صداقت را طلاق گفته و با بدبینی و سیه‌روزی و تلخکامی پیوند الفت بسته است.

۸- ما با افکار منفی و خود گنه‌کار شمردن، خود را تنبیه و محکوم می‌سازیم. عشق فراتر از همه چیز است و نژاد و ملیت و این حرفها نمی‌شناسد.

۹- راه درست اندیشیدن را فراگیرید تا پاسخ درست را از ضمیر باطن خود دریافت دارید. برگزشته خود تکیه نکنید و خطاهای خود را ببخشید و آنها را بزرگ نکنید. فقط از تکرار آنها اجتناب نمائید.

فصل چهاردهم

تصاویر ذهنی چیست و چه نقشی در زندگی ایفا می‌کند؟

چندی پیش مقاله‌ای در روزنامه «وال استریت» توسط شخصی بنام «ریچارد جیمز» منتشر شد که توجه مرا به خود جلب کرد و از این رو عین آن را ذیلاً نقل می‌کنم:

«وال شهری در داکوتای جنوبی فقط ۸۰۰ نفر جمعیت دارد، مع‌هذا تنها فروشگاه بزرگ آن روزانه جوابگوی ۱۰/۰۰۰/ مشتری می‌باشد.»

جریان از این قرار است که آقای «هاستید» در ۱۹۳۱ این مغازه را به مبلغ ۲۵۰۰ دلار خرید. ابتدا اوضاع چندان روبراه نبود. داد و ستد ماه اول به رقمی حدود ۳۵۰ دلار رسید. «هاستید» از ترس اینکه مغازه دخل و خرج نکنند و ورشکست شود، ناچار با خود و خانواده‌اش که زن

و کودک چهار ساله‌اش بودند، همگی در پستوی مغازه سکونت کردند تا دست کم خرج اضافی و کرایه خانه نداشته باشند. آنها مدت شش سال در همان جا اقامت کردند.

در طی این مدت در وضع مغازه تغییر چندانی بوجود نیامده بود. هاستید و خانواده در آمد بخور و نمیری داشتند و چرخ زندگی را بسختی می‌گذرانیدند. تا اینکه ناگهان «دوروتی» همسر هاستید تصمیم گرفت با استعانت از ضمیر باطن ابتکاری به خرج داده و اوضاع مغازه را سر و صورتی بدهد. مدتها در این باره فکر کرد و تصاویر مختلفی روانه ذهن ساخت تا اینکه یکی از آنها نظرش را به خود جلب کرد. «وال» شهرک کوچکی که مغازه آنها در آن قرار داشت، با تعداد ساکنان محدودش طبعاً نمی‌توانست نظر او را تامین کند و مداخل و عایدات بیشتری را روانه صندوق مغازه سازد. پس تنها کاری که می‌ماند این بود که کاری کنند مشتریان عبوری را که اکثراً رانندگان کامیونها و یا توریستهای فصلی تشکیل می‌دادند، به سوی مغازه جلب کنند. اتومبیلها معمولاً از جاده خشک و بی آب و علفی پس از طی فرسنگها راه به آن شهرک می‌رسیدند و طبیعی بود که سخت تشنه و گرم‌زده بودند. آدم تشنه هم بیش از هر چیز آب، خنک می‌طلبد. خانم دوروتی با صرف هزینه بسیار ناچیزی آب یخ مطبوع و گوارائی آماده می‌ساخت تا عطش رانندگان تشنه را برطرف سازد. ظرف مدت کوتاهی آوازه ابتکار او در جاده‌های داغ و تفته داکوتا پیچید و رانندگان که ابتدا به هوای نوشیدن یک قح آب یخ مجانی توقف می‌کردند. همان جا را هم برای رفع خستگی و خوردن غذا و نوشابه‌های دیگر در نظر می‌گرفتند. طولی نکشید که صفی از اتومبیلها در برابر مغازه بوجود آمد تا بجائی که اکنون متجاوز از

۱۰/۰۰۰/ نفر وارد دراگ استور این شهرک کوچک داکوتای جنوبی که تنها ۸۰۰ نفر جمعیت دارد، می‌شوند و به گرمی مورد استقبال قرار می‌گیرند و سیل دلار را به سوی مغازه‌ای که به یمن نیروی فکر همسر صاحب آن از چنین رونقی برخوردار شده، سرازیر می‌کنند. فروشگاه مزبور درآمدهی متجاوز از یک میلیون دلار در سال پیدا کرده و در فضائی به مساحت نیم هکتار مستقر شده است. در هفت روز هفته ۱۵۰ کارگر شبانه‌روزی در آن به کار اشتغال دارند تا جوابگوی سیل رانندگان اتومبیل‌های شخصی و کامیون‌های عبوری باشند.

بهره‌گیری از نیروی تخیل سازمان یافته

«ویلیام هریمن» کسی بود که توانست با استفاده از نیروی تخیل پربار خویش راه آهن سراسری امریکا را بوجود آورد. او مدتها در این فکر بود که چگونه دو نقطه کشورش را با خط آهن به هم متصل کند. ابتدا دو خط موازی از این سر تا آن سر نقشه امریکا ترسیم کرد و تصویر ذهنی او چون با ایمان و اعتماد همراه گشت نه تنها انقلابی در صنعت و تجارت ایجاد کرد، بلکه برای میلیونها نفر کار و منابع درآمد بوجود آورد.

تخیل، شکل دادن آن تصاویر ذهنی است که هنوز برای حواس فیزیکی وجود خارجی ندارند. چند سال قبل آقای «فلاگر» صاحب شرکت استاندارد اوایل امریکا در پاسخ خبرنگاری که رمز موفقیت او را در زندگی از وی سوال کرده بود، بسادگی چنین اظهار داشت: من همیشه خود را در لحظه پایان کاری که در نظر گرفته‌ام، می‌بینم. نیروی تخیل من با کمک قدرت فکر و نیروی آسمانی مرا به هدفها و خواسته‌هایم

می‌رساند.

او می‌گفت چشمان خود را می‌بندد و در آن حال محموله‌هایی را می‌بیند که توسط قطارها و کامیون‌ها به سراسر مملکت حمل می‌شوند و کارگران خندان و خوشحال به سرکارهایشان می‌روند و چرخ اقتصاد خانواده و حتی دولت را به گردش می‌آورند. او این صحنه‌ها را چنان زنده در خاطر مجسم می‌کرد که گوئی براستی چنین اتفاقاتی دارد در صحنه زندگی او اتفاق می‌افتد و درواقع چنین نیز شد. پس از آنکه ضمیر باطن خود را از این ایده‌ها اشباع کرد، نیروهای حقیقی و لایزال و ابدی به یاریش شتافتند و براساس قانون جاذبه او به صورت یک آهن‌ریا درآمد و تمام کسانی را که می‌توانستند رویاهای او را تحقق بخشند، به سوی خود جلب کرد.

«آرتور استیل ول» یکی از صاحبان صنایع امریکا از کسانی بود که هیچ یک از معاصرانش باندازه او نتوانسته بود ریل آهن بسازد و جالب اینکه او تمام موفقیت‌های خود را مدیون آن تصاویر ذهنی می‌دانست که از ضمیر باطنش تراوش می‌کردند.

یکی از عجیب‌ترین و خارق‌العاده‌ترین حوادثی که برای «استیل ول» پیش آمد در جریان احداث خط آهن کانزاس سیتی و جنوب بود. خط آهن مزبور در جنوب در پورت آرتور متوقف می‌شد، ولی مهندسان نقطه توقف را «گالوستون» پیشنهاد می‌کردند و بر نظر خود نیز اصرار می‌ورزیدند. استیل ول خود در این باره می‌گوید که ناگهان در اثر گونه‌ای برق ذهنی به نوعی مکاشفه دست یافت و در آن سانحه‌ای را که چندی بعد در گالوستون اتفاق می‌افتاد، بوضوح در خاطر مجسم کرد: درحقیقت اگر آن جاده ساخته می‌شد در اثر انتخاب نادرست محل توقف تمام

سرمایه گذاری از بین می‌رفت و طرح با شکست روبرو می‌شد. بهره‌گیری زیرکانه و عاقلانه از ضمیر باطن و قوانین آن باعث شد تا استیل‌ول و همکارانش از ورشکستگی نجات پیدا کنند و اشتباه فاحش خود را جبران نمایند. ضمیر باطن او به ایمان و اعتقاد وی توسط اصل هدایت و رهبری که همه چیز را می‌داند و می‌بیند، جواب داده بود. کارمند یک شرکت به من می‌گفت باینکه از لحاظ روحی آدمی مثبت است و دائماً خود را در خانه‌ای مجلل تصور می‌کند و ایده ثروت و خوشبختی را به ذهن می‌دهد و همواره ترقی و پیشرفت بیشتر را درم نظر می‌آورد، مع‌هذا به هیچ جایی نمی‌رسد و پیشرفتی آن‌چنانی نصیبش نمی‌شود. واقعیت این بود که در بدر به دنبال فراوانی و رفاه می‌گشت اما بدبختانه در تمام زندگیش عادت کرده بود که فقط و فقط ایده بدبختی و نداری و کمبود را روانه ذهن سازد. به عبارت روشن‌تر، ایده‌های تنگدستی و فاقه و ادبار در او نیرومندتر از اعتقاد وی یعنی انتظار و توقع او از ثروت بودند.

برای او توضیح دادم که چندین سال قبل «امیل کوئه» فرانسوی از پیشتازان روانشناسی مدرن در این باره چنین اظهار داشته است:

- هنگامی که بین نیروی تخیل و نیروی اراده (تمایل) برخورد و تعارضی پیش می‌آید، همیشه این نیروی تخیل است که حرف آخر را می‌زند.

به گفته بهتر، هرگز نمی‌توانید با ضمیر باطن خود به معارضه برخیزید و تنها با تصاویر ذهنی است که می‌توانید بر آن تاثیر گذارید. چینی‌ها می‌گویند یک تصویر به هزار کلام می‌ارزد.

امیل کوئه باز در این باره نظریه جالبی ارائه می‌دهد. او می‌گوید که

اگر مردی روی تخته‌ای که کف اتاق قرار دارد، راه برود بی هیچ ترس و تردیدی این کار را انجام می‌دهد زیرا تمایل و نیروی تخیل او از تفاهم کامل برخوردارند؛ اما اگر همین تخته را روی دو دسته مبل و در هوا بگذاریم و او بخواهد روی آن راه برود، در بین دو تمایل: طی آن مسیر خطرناک و تصویر سقوط ذهنی، سرانجام تحت تاثیر تصویر سقوط قرار می‌گیرد و به احتمال قریب به یقین به پائین خواهد افتاد.

ضمیر باطن همواره ایده مسلط در ضمیر روشن را می‌پذیرد. من از آن کارمند شرکت که در بالا از او یاد کردم، پرسیدم:

- آیا واقعاً شما قبول دارید که مال و ثروت وجود دارد؟

جواب داد:

- مسلماً. هر جا که نگاه می‌کنم آثار و شواهدی از پول و تمول

می‌بینم. در این صورت چرا من از آن محروم باشم؟

به وی گفتم که او عمیقاً باید این نکته را درک کند که ضمیر باطن شبیه زمینی است که هر دانه‌ای (فکر، تصویر) به آن بدهند، همان را در خود جای می‌دهد و پذیرا می‌شود و همان محصول را به بار خواهد آورد. پس باید شادمانه و با ایمان کامل در انتظار روزی بسر برد که شاهد تحقق آرزوهای خود باشیم.

آشتی دادن شعور روشن و ضمیر باطن

به او این تمرین روحی را دادم: «پیش از مرحله خوابیدن، از هر گونه تنش خود را آزاد سازد و جسم و جان را آرامش بخشد تا در حالت ماقبل خفتن بتواند بین شعور روشن و ضمیر باطن خود تفاهم کامل بوجود آورد.

شعور روشن در این وضع، بیش از هر وقت آماده قبول ایده‌هایی است که بدان داده می‌شود. از سویی دیگر زمانی است ایده‌آل برای آنچه می‌خواهیم از ضمیر باطن بیرون بکشانیم. در این حالت، تفکر و تصاویر منفی که بر آن می‌شوند تا تمایلات و اراده شخص را تحت تاثیر قرار دهند و بدان حالت خنثی ببخشند و سدی در سر راه ضمیر باطن از حیث قبول آن افکار بوجود آورند، امکان بروز و ظهور پیدا نمی‌کنند.

او تصاویر وفور و موفقیت را بطور کامل به ذهن داد و بخصوص قبل از خفتن به این تمرین روحی پرداخت:

- در تمام ساعات روز و شب به پیش می‌روم و در تمام احوال موفق هستم. فروشهایم هر روز بیشتر می‌شود و بازده مالی زیادتری برایم به‌مراه می‌آورد. در این حالت آرامشی که احساس می‌کنم، خانه قشنگی را که می‌خواهم خود را در آن می‌بینم: خانه‌ای دلباز و راحت که باغچه روحنوازی هم دارد. در عالم خیال وارد اتاقها می‌شوم و با بچه‌هایم بازی می‌کنم. روی زمین قالی زیبائی می‌بینم با مبلهای راحت و پیانوئی در گوشه سالن. در حال حاضر، در تخیل خویش، خود را در این خانه می‌بینم و از زیبائی و راحتی آن لذت می‌برم. خود را می‌بینم که بسته‌های اسکناس را به بانک تحویل می‌دهم و از تمام این خیالات یک صحنه حقیقی و زنده می‌سازم.

او روزی دو سه مرتبه این صحنه‌ها را در ذهن مجسم می‌کرد و در عین حال می‌کوشید تا در افکار و یا در گفته‌هایش نقیض و ضد آنچه را تصدیق کرده بود به سر راه ندهد. بعد از گذشت دو ماه رویاهای او به حقیقت پیوست. ابتدا خانه‌ای مطابق آنچه در سینمای ذهن دیده بود، خریداری کرد و در واقع به آنچه آرزو داشت رسید.

ضمیر باطن او رویاهایش را جامه عمل پوشانده و چنان نتایجی به بار آورده بود که ضمیر روشن او نتوانسته بود آنها را طرد کند و از ذهن بیرون براند. در «ماتیو» آمده است: «هرچه را که با ایمان و اعتقاد بخواهی، همان را دریافت خواهی داشت.»

کارمند اداره‌ای به نزد من آمده بود و از خستگی کار می‌نالید. او تصور می‌کرد که جسمش در اثر هجوم کار دارد از پای درمی‌آید حال آنکه در واقع روح او بود که دچار فرسودگی شده بود. برای او شرح دادم که کار و فعالیت او نیست که اسباب خستگی وی را فراهم کرده، بلکه افکاری است که درباره کار به سر راه می‌دهد و این روح اوست که جایگاه افکار عادی او که مالا مال از اضطراب و ترس و تشویش و حرص و حقد و کینه و خشم فروخورده است، گشته.

او که به کنه موضوع پی برد تصمیم گرفت با این تمرینات روحی به تن آرام سازی خود پردازد:

- نیروی آسمانی در وجود من جریان پیدا می‌کند و مرا حیات و شور و نشاط می‌بخشد و هستی مرا متحول می‌سازد. من سرشار از زندگی و شوق آن هستم و مردم را دوست دارم و برای همکارانم آرزوی خوشبختی می‌کنم.

با ادامه این تمرینها، حس می‌کرد افکار منفی و سیاه از سرش بیرون می‌رود و زندگیش رنگی دیگر پیدا می‌کند. او در عالم خیال و حین تمرینهای روحی خود را در حضور رئیس شرکت می‌دید که او دارد دستش را می‌فشارد و به وی به خاطر حسن انجام وظیفه و خدماتی که انجام داده، تبریک می‌گوید و حکم ارتقاء مقام و اضافه حقوق را به دستش می‌دهد. او اینک یقین داشت آنچه ذهنش پذیرد در عالم واقعیات

نیز صورت تحقق پیدا خواهد کرد. او در این باره با خود چنان سخن می‌گفت و بگونه‌ای عمل می‌کرد که گوئی برآستی چنان صحنه‌ای را دارد در پیش رو می‌بیند.

او دریافته بود که اگر به نحو شایسته‌ای گفت و گوی باطنی را به خدمت بگیرد و فرجام خوش تمایلات و آرزوها را در پهنه خیال به تصور درآورد، جلوه و تظاهر آن را شاهد خواهد گشت. چند ماه گذشت و او بی‌آنکه یاس و تردیدی به دل راه دهد به تمرینهای روحی خویش ادامه می‌داد تا سرانجام بر اثر تلاش و جدیتی که در شرکت به خرج می‌داد، به معاونت مرسسه منصوب شد و طبعاً پاداش و اضافه حقوق نیز نصیبش شد و به آرزویی که سالها در دل می‌پرورد، رسید.

یک جوان کانادائی برای گذراندن تعطیلات تابستانی و دیدار عمویش به لس آنجلس آمد. عمویش که از دوستان من بود پیش من آمد و در حالی که نگران حال برادرزاده‌اش بود می‌گفت که این جوان به قدری خسته و فرسوده و ناامید است و به اندازه‌ای اعصابش مختل شده که حوصله هیچ کاری - حتی آب دادن گلها - را ندارد.

آدمی در تمام اوقات روز به قضاوت و داوری می‌پردازد: قضاوتهای او افکار، تصمیمات و نتایجی می‌باشد که از آنها به دست می‌آورد. اگر به نتایج والای روح ایمان داشته باشیم هر مانعی را که بر سر راهمان پدیدار شود از میان بر می‌داریم. مقصود آن نیست که آرامشی را که بایستی در باطن و نهاد ما وجود داشته باشد از برون بدست آوریم. هر کس سلطان وجود خویش است و حاکم قلمرو افکار، هیجانات و واکنشهای حیات خود می‌باشد. پس بر خود اوست که اندیشه‌هایش را نظم ببخشد و در حکومت نفسانی خویش نظامی که شایسته آن است بوجود آورد و هر فکر منفی و هر ایده غلطی را از سیطره نفس بیرون براند. در این صورت هیچکس جرأت نخواهد کرد که عقاید و باورهای

مورد احترام شخص را به داوری بکشاند و یا آنها را نفی و انکار کند. زیر سؤال برد زیرا این خود اوست که حاکم و فرمانده افکار و احساسات خویش می باشد.

فرد معتادی را می شناسم که پس از چند هفته تمرین روحی توانست بر اعتیاد خود غلبه کند. او همواره خویشتن را آزاد و فارغ از بلایی که به جانش افتاده بود تصویر می کرد و این تصویر ذهنی را آنقدر مداومت داد تا سرانجام واقعاً باورش شد که به کلی اعتیادش را ترک کرده است و چنان که خود می گفت این کار سترگ را تنها معلول ایمان و اعتقادی که نسبت به رهایی خویش داشت می دانست.

آزاد سازی انرژی

«سرتوماس برتن» یکی از متفکران جهان فلسفه و اندیشه می گوید:
 - هر قدر زندگی می کنم، به همان نسبت عمیقاً متقاعد می شوم که آنچه باعث تفاوت و تمایز یک فرد با دیگری می شود - خواه آدمی ضعیف یا قوی، متشخص یا مهمل باشد - این انرژی یا تصمیم او در نیل به هدفی است که برای خویش در نظر گرفته و اراده ای است که برای پیروز شدن و یا مردن و میدان را خالی گذاشتن، بکار می برد. و این خصلتی است که می توان با آن هر کاری را در این دنیا انجام داد که بی آن هر انسان از هر استعداد و هر قریحه و هر امکان تهی می شود.
 یوهان فن گوته می گوید:

- انرژی کاری را که باید در دنیا صورت گیرد، انجام می‌دهد؛ آن انسانی که فاقد آن است، از هر ذوق و قریحه و استعداد و امکان و توانی عاری می‌شود.

زبان جهانی انرژی حیات، زبان تصویرهای ذهنی است. پروردگار آن‌چه را تصور کرد، همان را آفرید.

عین همان تخیل حیاتی در فرد فرد آدمیان وجود دارد. چندی پیش با بیوه‌زنی که بتازگی شوهرش در گذشته بود گفت و گوئی داشتم. او از سختی زندگی و تنهایی و مشقت خویش می‌نالید و می‌گفت بعد از مرگ شوهرش، اوضاعش یکسره خراب و نابسامان شده است. باینکه چند آپارتمان دارد ولی مستاجرانش کرایه‌ها را نمی‌دهند و او را به افلاس کشانده‌اند. ترس از ورشکستگی خواب و خوراک را از او گرفته است. خانه مسکونیش را به معرض فروش گذاشته ولی حتی یک مشتری هم پیدا نشده.

دلداریش دادم و او را به صبر و تحمل فرا خواندم و به او گفتم جوینده یابنده است مشروط بر آنکه روح خود را آماده قبول و اجرای خواستها و آرزوهایش بکند. او تمرین روحی خود را از همان شب به این گونه شروع کرد:

- خرد نامتناهی خریدار مناسب را می‌شناسد و او را روانه خانه‌ام خواهد کرد. بین ما داد و ستدی عادلانه صورت خواهد گرفت و ما هر دو از این معامله راضی و خوشحال خواهیم شد.

او به پیروی از رهنمودهای من تمرین خود را همچنان ادامه می‌داد و از نیروی تخیل برای بهبود وضع زندگی و معیشت خود بهره می‌گرفت. او در عالم خیال مشتری خود را می‌دید که با خوشحالی می‌گوید:

- من این خانه را می‌خرم.

او این تمرین را روزانه چند بار ادامه می‌داد و از صمیم قلب اطمینان داشت که افکار او با تصاویر ذهنیش به معارضه برنخواهد خاست. چندروز بعد بالاخره یک نفر خواهان خرید خانه شد و آن را پسندید اما روز بعد تصمیمش تغییر کرد و قیمت خانه را خیلی بالا دانست.

در این هنگام او با عجله به نزد من آمد و گفت: بیا با هم دست به دعا برداریم تا خریدار خانه را که منصرف شده است از تصمیمش برگردانیم. برایش توضیح دادم که این عمل اشتباه محض است زیرا از تمرینهای روحی برای تحت فشار دادن دیگران نبایستی استفاده کرد زیرا این کار صرفاً تخطی و تجاوز به حقوق آنها بشمار می‌آید. به او خاطر نشان ساختم که هوش و خرد نامتناهی همیشه از خریدار واقعی خبر دارد و می‌داند که او کجاست و تا چه اندازه در کار خرید مشتاق است. برای اینکه بتوان نتیجه دلخواه را بدست آورد باید از نو مساله را به ضمیر باطن ارجاع کرد. ما با ایمان و اعتقاد باطنی سر و کار داریم و قصدمان آن نیست که دیگران را هیپنوتیزم کنیم تا آنچه را که ما از ایشان توقع داریم، انجام بدهند.

اما جالب آنکه خریداری که قیمت خانه را بالا دانسته بود، با همسایه‌اش که پزشکی بود در این باره صحبت کرد و آن پزشک که از مدت‌ها پیش دنبال چنین مسکنی گشته بود، بی فوت و وقت به سراغ بانوی فروشنده آمد و معامله ظرف کوتاهی سرگرفت و هر دو راضی شدند و آن خانم هم توانست با گشایشی که در کارش پیش آمده بود، وضع ناپسامان مالی‌اش را سر و صورتی بدهد و مشکلاتی که آنها را لاینحل می‌بیند، حل نماید.

نکات مهم

- ۱- بسیاری از اشخاص در حالی که دائماً درباره سعادت و ثروت و رفاه و آرامش داد سخن می‌دهند، در فکر، تصاویر فقر و نداری، کمبود و بدبختی و شکست و ترس را ترسیم می‌کنند. حال آنکه تخیل و خواست باطن لازم و ملزوم یکدیگرند. هنگامی که بین تخیل و آرزو تعارضی، پیش می‌آید، همواره این نیروی تخیل است که دست بالا را دارد.
- ۲- زندگی را بایستی در انتظار شادمانه غنای روحی و مادی گذرانید و همزمان حقیقت آن را در روح زنده و جاوید نگاه داشت.
- ۳- در لحظه خفتن - زمانی که فعالیت ذهنی به حداقل کاهش می‌یابد - می‌توان ضمیر باطن را از آرزوها و خواسته‌های خود آکنده ساخت. درست در آن لحظه است که بایستی خود را در حال تحقق رویاها و آمال خویش بنظر آورد.
- ۴- افکار منفی، ترس و ضعف و غیظ و خشم و کینه و عناد و غیره دشمن سلامت روح و جسم انسان هستند. افکار خود را تغییر دهید. به عشق و مهربانی و شادمانی و نیکخواهی و نیکوئی بیندیشید تا انرژی شگرفی از این اندیشه‌های خویش بدست آورید که خود از آن در حیرت بمانید. این را به خود تلقین کنید و بدان ایمان بیاورید که نیروی حیات بخش و درمان کننده و انرژی آسمانی، در شما جریان پیدا می‌کند و شما از نو انسانی دیگر خواهید شد و زندگیتان رنگی دیگر خواهد گرفت.
- ۵- نیروی تخیل در همگان وجود دارد و با آن می‌توان دنیای تازه‌ای - در هر لحظه - برای خویش ساخت.
- ۶- دیگران را نباید از لحاظ روحی تحت فشار قرار داد تا آنچه را که

باب طبع ماست انجام بدهند. این کار نقض اراده و اختیار ایشان است و تجاوز و تخطی به حریم افراد. بعکس، ما باید از نو خواست و تمایل خود را به ضمیر باطن ارجاع کنیم تا نتیجه مطلوب را بدست آوریم. ضمیر باطن نه شکست را می‌شناسد و نه مرتکب خطا می‌شود.

فصل پانزدهم

چگونه رویاهایمان به حقیقت می‌پیوندد

اصل حیات بر آن است تا لاینقطع و تداوماً خود را از درون آدمی متجلی سازد. زندگی حرکت و سیلان نامرئی به مرئی، اندیشه به تجلی، رویا به تحقق و ذهنی به عینی است. منبع و کانون پایان ناپذیر و بی حد و مرز امکانات و مقدرات در خود شماست و منتظر آنکه رویاهایتان را به مرحله حقیقت درآورد. شما به این دنیا آمده‌اید تا غنای هستی را در تمام ابعاد و جهات آن متظاهر سازید. قدرتی که در فکر و ضمیر باطنتان نهفته، زوال ناپذیر است: از آن بهره بگیرید.

فرار از حقیقت

غالب مردم چنین تصور می‌کنند که بایستی خود را به رویای بیدار

بسپارند: رویائی که اگر به حقیقت می‌پیوست بس زیبا می‌شد ولی جنبه مادیت پیدا نمی‌کند. درواقع این حالت جز تلف شدن ساده وقت نیست و جز آنکه ذهنیت از آن دچار اختلال شود، چیز دیگری نیست. این را هم باید در نظر گرفت که آنچه زیباست حقیقی است و آن حقیقتی زیباست که پایدار و بادوام باشد و همچون عشق و روشنی و شکوه و نیروی آسمانی حیات، همان که دیروز و امروز و فردا بوده و خواهد بود، ثابت و ابدی باشد.

نگارنده این سطور در ۱۹۷۳ با ۶۰ نفر جهانگرد سفری به یوگسلاوی داشتیم. ما با دو اتومبیل تمام شهرهای بزرگ و کوچک آن کشور را از زیر پا گذراندیم و از بسیاری از نقاط تاریخی بازدید کردیم. کنار من در اتومبیل دختری نشسته بود که از اهالی سانفرانسیسکو بود و در یک دفتر حقوقی کار می‌کرد و چنانکه خود می‌گفت از طریق مقاله‌ای که درباره این سفر خوانده بود، علاقمند به دیدار از این سرزمین تاریخی و باستانی گشته بود.

در آن مقاله نوشته بود که کشور یوگسلاوی سرزمین اضداد است با تنوعی از مذاهب و زبانها و آداب و سنن و رسوم و عادات. آن دختر بیشتر مایل بود بداند چگونه جمع چنین اضدادی در کشوری چنین کوچک میسر است و در این باره به من گفت:

- خیلی دلم می‌خواست به این سفر می‌آمدم ولی پولش را نداشتم.

او گفت که پس از آنکه کتاب «تقویت و تمرکز فکر» مرا مطالعه کرد، با اجرای تمرینهای آن و بکار بستن آنها توانست به آرزوی خود برسد. می‌گفت که هر شب پیش از خواب خود را در حال سفر در هواپیمائی که به یوگسلاوی پرواز می‌کرده، می‌دیده و صدای موتور هواپیما

چگونه رویاهایمان به حقیقت می‌پیوندد / ۲۰۱

را می‌شنیده و اینکه با مهماندار گفت و گو می‌کرده. در آن حال نیروی تخیل خود را چنان متمرکز می‌ساخته که قادر به رویت منظره هوایی سانفرانسیسکو بوده و همین به او شادی و شغف و امید فراوانی نسبت به انجام این سفر می‌بخشیده.

او به این ترتیب مدت یک هفته به اجرای تمرینها پرداخت. آرزوی قلبی و انتظار تحقق آن از لحاظ باطنی بهم پیوستند و ضمیر باطن او را سرشار ساختند و به صورت حقیقت درآمدند. طولی نکشید که یک روز، یکی از ارباب رجوع که زن مسنی بود و با رئیسش کار حقوقی داشت، ده دفتر آمد و چون رئیس حضور نداشت، در اتاق منشی نشست و برای وقت کشی به گپ زدن با او پرداخت. ضمن گفت و گوی طولانی دختر آرزوی خود را که بازدید از یوگسلاوی بود با او درمیان گذاشت و آن خانم حیرتزده گفت:

- چه حسن تصادفی. من هم می‌خواستم به این سفر بروم و خیلی خوشحال خواهم شد اگر شما هم با من همسفر بشوید و دعوت مرا قبول کنید.

دختر جوان بفوریت پیشنهاد او را پذیرفت و به این ترتیب آرزوی او در اثر مداومت در تمرین روحی و اعتقاد او به نیروی ضمیر باطن که برآورنده خواستههای ماست، به تحقق پیوست.

بهره‌گیری عاقلانه از نیروی تخیل

یاسخ به آرزوهایتان بستگی به شدت و ضعف نیروی تخیل‌تان دارد و نه وقایع و حوادث خارجی. مردی که بصرت خرد را بکار می‌اندازد، از

دیدن خار و خسی به اعجاب می‌آید، ولی کسی که بینش او تنها به حواس پنجگانه‌اش محدود می‌باشد، جز خاشاک نمی‌بیند. هنگامی که انسان با نیروی تخیل خویش هوش و خرد خود را بکار می‌اندازد، به کشف این موضوع می‌رسد که تخیل و احساس و حقیقت تمایلات و آرزوها، سرانجام به تحقق آنها منجر خواهد شد. دنیای بیرونی یک انسان، با تمام رویدادهای آن و حوادث و ماجراها و خلاصه تمام اتفاقات زندگی او، چیزی نیستند جز بازتابهای ذهنی وی. زمانی که آدمی در مورد دنیای علتی تخیلی و دنیای خارجی معلولها شعور پیدا می‌کند، بدانجا می‌رسد که خود را قادر به انجام رویاها و پندارهای خویش می‌یابد.

نامه‌ای که در زیر می‌خوانید از آن آقای «ویلیام ترال» استاد ممتاز دانشگاه «سان گابریل» کالیفرنیا جنوبی است که به من اجازه داده عیناً آن را در این کتاب درج کنم:

- حادثه‌ای که برای من اتفاق افتاده، مطلبی نیست که قابل بازگو کردن برای همه باشد. ماجرا از این قرار بود که من در کودکی، هنگامی که بیش از نه سال نداشتم از طبقه دوم ساختمان خانه‌مان به زمین سقوط کردم. خونریزی شدیدی پیدا کردم و مدت یک هفته بیهوش و بستری بودم. پزشکانی را که بر بالین من آوردند، همگی یکصدا اعلام داشته بودند که هیچ امیدی به زنده ماندن من نیست و حتی از معالجه بازوی شکسته‌ام خودداری کرده و آن را عملی بی‌هوده شمرده بودند. مادر من شب و روز بر بالینم می‌نشست و به تنها کاری که از دستش برمی‌آمد: گریستن و دعا خواندن می‌پرداخت. او بعداً برایم تعریف کرد که یک شب که از فرط گریه کردن رمقی برایش نمانده بود، ناگهان صدای مرا شنیده بود که ناله کنان می‌گویم: «من دارم فرشته‌ها را دور و بر خودم

چگونه رویاهایمان به حقیقت می‌پیوندد / ۲۰۳

می‌بینم.» چیزی نمانده بود مادرم بر اثر این حرفهائی که بزحمت از گلوی من بیرون می‌آمد، غش کند و از هوش برود. ولی هرطور بود توانست بر خودش مسلط شود و درست چند روز بعد از این واقعه، من بهوش آمدم و بکلی خوب شدم و هم اکنون شصت سال از سنم می‌گذرد و خوشحالم از اینکه توانسته‌ام با عمری که از خدا گرفتم برای بندگان او مفید و موثر واقع شوم و جانهای بسیاری را از مرگ برهانم.

* * *

در جریان بازدید از یوگسلاوی به شهر «پلیت ویس» رسیدیم که مکانی است بسیار دل‌انگیز و باطراوت که بیشتر بخاطر دریاچه‌ها و آبشارهای زیبا و آبگیرها و غارها و گل و گیاهش و جنگلهای انبوهش شهرت دارد و ماهیگیران در آبهای آن بهترین ماهی قزل‌آلا را صید می‌کنند.

هنگامی که با یکی از ساکنان منطقه صحبت می‌کردم حین گفت و گو معلوم شد که او یکی از سربازان امریکائی جنگ جهانی دوم بوده و حقوق بازنشستگی خود را از ایالات متحده دریافت می‌کند و از سالها پیش به یوگسلاوی آمده و در اینجا ساکن شده است. لیکن همواره بیم این داشته که مبادا مستمری وی کفاف خرج او و خانواده‌اش را که زن و دو فرزند هستند، ندهد.

او می‌گفت هنگامی که در امریکا زندگی می‌کرده، با مطالعه اصول و قواعد روح و کاربردهای آن آشنا شده بود و از همین رو تصمیم گرفت آموخته‌های خود را بکار بندد. تنها آرزویش در آن زمان این بود که

در آمدی پیدا کند و خانه خوبی تهیه نماید و بتواند فرزندانش را بدرستی تربیت کند. هر شب که می‌خواست بخوابد، چنین تصور می‌کرد که دارد به گروهی از کارآموزان حرفه‌های مختلف انگلیسی یاد می‌دهد. او اطمینان داشت که پاسخ خواسته‌هایش را دریافت خواهد داشت. در واقع چنین نیز شد و مدتی بعد مدیر یک شرکت معظم تجاری از او درخواست کرد تا به کادرهای بالای شرکت که مقرر شده بود از ممالک انگلیسی زبان (امریکا - استرالیا - انگلیس - کانادا) بازدید کنند، زبان انگلیسی بیاموزد. امروزه، او از زندگی هیچ کم و کسری ندارد و صاحب درآمد کلانی شده است و با هیاتهای مهم به کشورهای دیگر مسافرت می‌کند و در همه جا با عزت و احترام مورد استقبال قرار می‌گیرد.

این را هم بگوئیم که او در اصل در یوگسلاوی متولد شده ولی سالهای متمادی در امریکا زندگی کرده بود. در آنجا، چنانکه خود می‌گفت، نام دکتر «امت فاکس» را و همچنین این جمله معروف او را شنیده بود:

- هنگامی که برای تحقق آرزویی دست به دعا برمی‌دارید، به جای آنکه به هدف دلخواه خود بیندیشید، از هم‌اکنون این هدف را در نظر آورید که بدان رسیده و آرزوی خود را انجام شده می‌بینید.

به عبارت بهتر، حال که هدف خود را محقق یافته‌اید، نقشی را که می‌خواهید در آن ایفا کنید، مشخص نمائید. عمل باطنی شما بایستی با رفتار فیزیکی که بعد از تحقق آن انجام خواهید داد، مطابقت داشته باشد.

«سارایوه» شهری که بیاختیار ما را به یاد آن حادثه شومی که به جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ منجر شد و اروپا و دنیا را به خاک و خون کشید، امروزه مرکز فرهنگی و اقتصادی جمهوری «بوسنی

هرزه گویین» می باشند. این شهر سومین شهر بزرگ یوگسلاوی و مرکز دانشگاهی این کشور است که // .. // دانشجو در دانشگاههای آن به تحصیل اشتغال دارند. در هتل همین شهر بود که من یا دو توریستی که جزو گروه ما - ولی در اتومبیل دیگر - پیوسته آشنا شدم.

یکی از آن دو، مردی میانسال از اهالی تیویورک بود که به تنهایی سفر می کرد و پس از اینکه پی برد من از پویندگان راه «تقصت بیداری روح» هستم به مشورت نزد من آمد و به درددل پرداخت و از بدبختیها و سختیهای که متحمل شده بود، داستانها گفت. زنش او را ترک کرده و دو فرزندش به خاطر خرید و فروش مواد مخدر در زندان بسر می بردند. او از این موضوع شکایت می کرد با اینکه مرتباً به کلیسا می رود و صدقه می دهد و به مستمندان کمک می کند و فعال و زحمتکش است ولی چرا زندگیش چنین از هم پاشیده شده و زنش با مرد دیگری رفته و او را به وی ترجیح داده و بچه هایش هم چنین آخر و عاقبتی پیدا کرده اند.

برای او توضیح دادم که او نبایستی در بدبختیهای خود دیگران را مقصر و گناهکار بشمارد. چرخ فلک دوران و گردش ستارگان و اقمار و سیارات و کائنات بر مدار منظمی قرار دارد و او این «اصل» را - اصل الهی را - نمی بایست در امور زندگی خود مسئول بداند.

هنگامی که اصول و قوانین روح خود را نقض می کنید - یا هر قانون دیگر را - طبعاً باید نتایج و عواقب آن را متحمل شوید. این اصل ساده علت و معلول است. موقعی که فکر و پندار خود را به گونه ای متعادل و درست مورد استفاده قرار می دهید، پیروزی و آرامش باطنی و صفای قلب برایتان فراهم خواهند شد.

برایش شرح دادم که نیروی آسمانی هستی همواره در صدد آن

است که از درون وجود خود را متظاهر و متجلی سازد و در این مورد تنها کاری که می‌تواند بکند این است که به صورت معبر و کانالی روشن و باز درآید. بعکس، اگر او نتواند احساس کینه و نفرت و خود محکوم سازی را از خویش دور کند و یا اگر افکار بیمارگونه و خشم‌آلوده را از سر پراکنده نسازد، طبعاً مانعی زنده در برابر جریان نیروی آسمانی حیات ایجاد خواهد شد و همچنان غضبناک و انتقامجو و مایوس و محروم خواهد ماند و انواع تنشها و عوارض و اختلالات را وارد هستی و زندگی خود خواهد ساخت و لذت حیات را از خویش سلب خواهد کرد.

این مرد به این نکته ظریفانه پی برد که ما همه به این دنیا آمده‌ایم تا معبری باشیم برای انرژی روحی و آسمانی که در این کتاب از آن تحت عنوان نیروی آسمانی حیات نام برده‌ایم. هنگامی که از این اصل مهم آگاه شویم و بتوانیم خود را با آن تطبیق دهیم، شاهد شگفتیها و معجزاتی در زندگی خود خواهیم گشت و رویاهایمان به حقیقت متصل می‌شوند.

در هستی و حیات تنها یک انرژی وجود دارد و این هم بر خود ماست که از آن به نحوی سازنده یا مخرب بهره بگیریم زیرا در این مورد بخصوص انتخاب برعهده ماست. اگر آن را بگونه‌ای سازنده مورد استفاده قرار دهیم، رهاورد آن طبعاً تندرستی و اعتدال و آرامش خواهد بود و زندگی ما در تمام جهات با پیشرفت مواجه خواهد شد. اما بعکس، اگر به طرزی مخرب از آن بهره‌مند شویم و یا به عبارت بهتر آن را به خدمت خود درآوریم، در آن صورت به خود آسیب و زیان خواهیم رساند و نه تنها به پیشرفت و ترقی نایل نخواهیم شد، بلکه بیماری و شکست را به سوی خویش جلب خواهیم کرد و فرصتهایی را که در اختیارمان قرار داده شده از دست خواهیم داد و تباه و ضایع خواهیم کرد.

مردی که به مشاوره نزد من آمده بود، پس از آنکه عمیقاً توانست اصول و موازین روح را درک کند در صبح و شب اقدام به تمرینهای نفسانی کرد و چون دریافت که ارتعاشات روحی در تمام وجود و ضمیر باطنش رسوخ خواهند کرد، از این رو تمام نمونههای منفی و سیاهی را که در خود مستقر ساخته بود، از درون بیرون راند و سپس به تمرین پرداخت: - من کانال و گذرگاهی برای انرژی آسمانی هستم. خداوند عشق و اعتدال و صفا و شادمانی و تندرستی و نعمت به من ارزانی می دارد. او نگاهبان من است و عشق او سراسر وجودم را در خود می گیرد. همسرم را به او می سپارم و امیدوارم آزاد و خوشبخت شود. موقعی که به زن و فرزندانم فکر می کنم به خود می گویم: خداوند شماها را دوست دارد و مراقب شماست. زمانی که یک فکر منفی به سرم راه می یابد فوراً این ایده را جانشین آن می سازم:

- خدا مرا دوست دارد و از من محافظت می کند.

یک ماه بعد نامه ای از او دریافت داشتم که با خوشحالی خبر می داد در نیویورک زندگی می کند. همسرش پیش او برگشته و طلب عفو کرده و با هم آشتی کرده اند. پسرهایش هم از زندان خلاص شده اند و قول داده اند دیگر گرد مواد مخدر نگردند و زندگی شرافتمندانه ای پیشه کرده اند و به تحصیل در رشته معرفت نفس پرداخته اند. آری زمانی که آن مرد به ارزش دعا کردن یعنی خواستهای خود را به ضمیر باطن فرستادن پی برد، زندگیش یکسره دگرگون شد و ناظر اعجاب و معجزاتی خارق العاده در زندگیش گردید.

در خلال همان سفر باز طرف مشورت خانم مسنی قرار گرفتم که ماجرائی را که بر او رفته بود، به این نحو برایم حکایت کرد:

- چند وقت پیش برادرم آمد به خانه‌ام و از من درخواست ده هزار دلار وام کرد و قول داد ظرف دو سال با سود شش درصد آن را به من پس بدهد. چنانکه خود می‌گفت وضع مالیش خراب شده و با این پول می‌توانست به اوضاعش سر و سامانی بدهد. بعد از گذشت سه ماه که موعد پرداخت سود وام فرا می‌رسید از دادن آن طفره رفت و پس از آنکه موضوع را به او خاطر نشان کردم، وعده دو ماه دیگر را داد و خلاصه نه تنها به قولی که داده بود عمل نکرد، بلکه زنش هم آب پاکی را روی دستم ریخت و گفت: «شما آدم پولداری هستید. اگر پشت گوشتان را دیدید رنگ پولهایتان را خواهید دید.»

بانوی مزبور از دست برادرش بیاندازه خشمگین بود زیرا نه تنها به نامه‌های او جواب نمی‌داد، حتی حاضر نمی‌شد تلفنی با او صحبت کند. این خانم که قرار و آرام از دست داده بود عقیده داشت که زن برادرش این بلا را سرش آورده و شوهرش را وادار به این کارها کرده است. از سوی دیگر او مطمئن بود که کار و بار برادر سکه شده و اوضاع کسبش زوبراه شده ولی چون تحت نفوذ زنش قرار نارد حاضر نیست پولی را که قرض گرفته پس بدهد.

به او گفتم که او دچار شیخ ضرر و خسروانی نخواهد شد مگر اینکه خود بخواهد و آن را به روحش بسپارد و ضمیر باطنش را متقاعد سازد زیرا هر معامله‌ای در باطن و در ذهنیت صورت می‌گیرد و پس از آن به مرحله عمل رسیده و هر کس با پذیرش ذهنی خود به عنا و مکنات دست می‌یابد و زمانی آن را از دست می‌دهد که ذهنش آن را پذیرفته باشد. به او گوشزد کردم که از لحاظ روحی هرگز نباید قدرت پرداخت دیگران را نفی کرد و دست کم گرفت و به خود گفت: «پول دارد»

چگونه رویاهایمان به حقیقت می‌پیوندد / ۲۰۹

ولی نمی‌خواهد پول مرا پس بدهد» یا «پول بقیه را می‌دهد اما قرض مرا نمی‌دهد» یا «زنش نمی‌گذارد بدهیش را پس بدهد» و غیره...

درواقع، این زن خود باعث شده بود تا برادرش پول او را پس ندهد. به او پیشنهاد کردم رفتار خود را - و یا بهتر بگویم طرز برداشت و تلقی خود را - یکسره تغییر دهد و دید خود را نسبت به زن برادرش عوض کند و بعکس به قدرتی که در اصالت هستی نهفته بیندیشد و دنیا را چنین پست و حقیر نیانگارد. برای او تمرینی ساده نوشتم و به او توصیه کردم که تعمق و ژرف اندیشی شبانه را - و حتی روزانه را - از یاد نبرد.

- برادر من هم بنده خداست. خدا او را غرق در نعمات خود بکند و بین ما عشق و محبت و آرامش و تفاهم باشد. حال صدای برادرم را می‌شنوم که می‌گوید: «بیا، این هم پولی که به من قرض داده بودی».

خود می‌گفت که فقط شش روز تمرین کرد و بعد از آن برادرش بیمقدمه به او تلفن زده و بعد از احوالپرسی گرم و صمیمانه از اینکه پرداخت بدهیش به تعویق افتاده، عذرخواهی کرده و سودش را هم علاوه کرده و روز بعد همه را، بازپس فرستاده بود.

قدیمیها عرصه خیالات را کارگاه الهی می‌نامیدند. حال این بر شماست که چگونه از نیروی تخیل خود برای تحقق رویاها و آرزوهایتان کمک بگیرید. آنچه را می‌خواهید با وضوح مجسم کنید و پایان کار را بروشنی در نظر آورید. حقیقت سودهای خود را حس کنید، نتیجه آن در پی خواهد آمد.

اخیراً به «دوبروونیک» یکی از قشنگ‌ترین شهرهای آدریاتیک که زیباترین آثار هنری خود را به بیننده عرضه می‌دارد، رفته بودم. این شهر بیشتر بخاطر معماریها و سنگتراشیهایش از شهرتی بسزا برخوردار است و

حتی آن را بهشت جهانگردان نیز خوانده‌اند. به یک مغازه جواهر فروشی رفته بودم تا چند دستبند و انگو بخرم. با صاحب مغازه گرم گفتم و گویا شدیم و او مدت‌ها درباره یوگسلاوی داد سخن داد و صحبت را به اینجا کشانید که در کشورش آزادی کامل مذاهب وجود دارد. میزان متوسط دستمزد ماهانه بین صد و پنجاه تا دویست دلار است در حالی که اجاره یک آپارتمان خوب بیش از چهل دلار نیست و پوشاک و خوراک هم به همین نسبت پائین است. او می‌گفت که خود کاتولیک است و هنگامی که کارش را شروع کرده بود، نمی‌توانست دخل و خرج کند و از این رو هر صبح به کلیسا می‌رفت و دست به دعا برمی‌داشت تا کار و کاسبیش از رونق برخوردار شود و از مریم مقدس می‌خواست تا سبب ساز شود و او را از کسادی برهاند.

تا اینکه یک روز، یک جواهر فروش کانادایی که به آن شهر آمده بود وارد مغازه او شد و به دیدن دستبندهای کنده کاری شده و سایر صنایع دستی با او وارد صحبت شد و گفت:

- این جور چیزها در مونترآل کانادا خریداران فراوان دارد.

آنگاه فی‌المجلس هزار دلار خرید کرد و گفت باینکه مقادیری هم باید بابت هزینه گمرک بدهد مع‌هذا باز هم سود خواهد برد. ظرف یک سال آن خریدار کانادایی چنان سفارشهای سنگینی به او داد که وی توانست تمام اجناس موجود در مغازه‌اش را بفروشد و خریدهای تازه‌ای بکند و به کانادا بفرستد و از منفعتی که گیرش آمده بود خانه و ماشین تازه‌ای بخرد و مغازه‌اش را توسعه بدهد و کارمندها و فروشندگانش جدیدی استخدام کند.

این مرد هنوز هم فکر می‌کرد که مریم مقدس (ضمیر باطن) به

ندای او پاسخ داده و دعایش را مستجاب کرده و او را به آرزوهایش رسانده بود. حال آنکه او در واقع نمی‌دانست که این خود وی بود که به خواستش پاسخ مثبت داده بود: «آنچه را که از سر ایمان درحین دعا بخواهید، همان را دریافت خواهید کرد» ماتیو.

البته این امر بستگی بدان دارد که نیت شما درست یا نادرست، خیر یا شر باشد. آن جواهر فروش نیتی کرده بود که ما آن را ایمان کور می‌نامیم.

در بلگراد هوس کردم تا در جلسه کسانی که احضار روح می‌کنند شرکت کنم. راهنمایم به این پیشنهاد من روی موافق نشان نداد ولی من اطمینان داشتم که خرد نامتناهی من کارها را روبراه خواهد کرد. برحسب تصادف وارد مغازه‌ای شدم تا برای مهمانداران خود هدایائی بخرم. سر صحبت‌مان باز شد و بحث ادراکات فوق حسی به میان آمد و از پدیده‌های روانی گفت و گو کردیم. (درضمن من خود را نویسنده معرفی کرده بودم.) او عاقبت مرا به خانه یکی از دوستانش برد که گرچه زبان انگلیسی نمی‌دانست ولی راهنمایم بلد بود و گفته‌های او را ترجمه می‌کرد.

دوست او نامه‌ای را که آن روز صبح برای من رسیده و طبعاً به زبان انگلیسی بود، تمام و کمال خواند و صاحب مغازه که در آنجا راهنمای من بشمار می‌آمد، آنچه را که آن زن می‌خواند ترجمه می‌کرد و شگفت آنکه در این معرکه روحی حتی کلمه‌ای از قلم نمی‌افتاد. شگفت‌تر آنکه آن زن تمام گذشته مرا تقریباً موبمو تعریف کرد و رابطه مرا با اصول روح فاش کرد و حتی از یک‌ایک خویشاوندانم اسم برد و مشخصات آنها را بیان کرد. عجب آنکه او عناوین تمام سی و شش کتابی را که به رشته تحریر کشیده‌ام دانه‌دانه برشمرد و حتی اسم آن ایستگاه فرستنده رادیوئی

را که برنامه‌هایم از آن پخش می‌شد، ذکر کرد. سپس بوضوح اظهار داشت:

- برادرتان «تاده» در همین جا حضور دارد.

سپس لحن و آهنگ صدایش تغییر کرد و صدای برادرم را درست مثل خود او به گوشمان رسانید. آنگاه تاریخ دقیق درگذشت او را بیان کرد و ماجراهای دوران کودکیمان را برایمان تعریف نمود و جزئیاتی را شرح داد که تنها خود من از آن آگاه بودم. من هم به نوبه خود از او سوالات مختلفی درباره خودش و خانواده‌اش و زندگی آینده‌اش کردم و او با صراحت کاملی تمام را پاسخ داد و این نکته را خاطر نشان کرد که با نیروی تفکر خود به سفر می‌پردازد و از هر مجهولی پرده برمی‌دارد و حتی به من گفت وقتی که به امریکا و خانه‌ام در «بورلی هیلز» برگردم پیغام مخصوصی از جانب او دریافت خواهم کرد.

این را هم بگویم پس از اینکه به کالیفرنیا برگشتم و به اتاقم رفتم و کشوی میزم را باز کردم در نهایت شگفتی نامه‌ای در آن یافتم که این کلمات بر آن نوشته شده بود:

- ما در بلگراد با هم گفت و گوهایی داشتیم و این هم امضای من است.

چه حادثه خارق‌العاده‌ای! این امضا برایم آشنا بود و خوب که دقت کردم کاملاً مطمئن شدم که امضای برادرم است که با او صحبت کرده بودم. یعنی عزیزان و محبوبان ما در کنار ما هستند و تنها با فرکانس ارتعاشی متفاوتی از ما جدا شده‌اند؟

* * *

از یکی از دوستان قدیمی بنام «چارلز للوید» که از وکلای دعاوی مشهور و متخصصان جرم‌شناسی کرانه غربی بود درخواست کردم تا رمز موفقیت خود را برایم تعریف کند و اینکه چگونه توانست غول فقر و نداری را به زانو درآورد و این راه پرفراز و نشیب را طی کند و او بسادگی و با فروتنی خواشتم را اجابت کرد:

- من چارلز للوید، ساکن بولواردریمپودر لس آنجلس کالیفرنیا شماره ۶۲۵ به این وسیله به شما اجازه می‌دهم تا خاطرات مرا منتشر کنید:

بزرگراه شماره یک، صندوق پستی ۱۵۱... این است آدرس مزرعه ۹۰ جریبی ما در پنج کیلومتری شمال «ایندیاناولا» و در قلب کمربند پنبه دلتای میسی‌سی‌پی.

در آنجا بود که در هشت سالگی پنبه‌چینی می‌کردم و بر روی ماکیان اسامی امریکائیهای سرشناس و مشهور را می‌گذاشتم و از درختهای توت بالا می‌رفتم. در آنجا بود که افکارم شکل گرفت و قالب‌ریزی شد و مادرم که بیوه‌زنی درستکار و متقی بود، سعی می‌کرد از من انسانی مومن و معتقد درست کند. بدبختانه مادر بزرگ من که خود بیوه یک برده بود آنقدر زنده نماند تا ببیند که چگونه دعاهایش در مورد نوه‌اش مستجاب شد و چنانکه او را ستوده‌اند، در ردیف بهترین «وکلای مدافع عصر» درآید.

من برای اینکه از شاهراه شماره یک راه بیفتم و راه دراز میسی‌سی‌پی تا کالیفرنیا را پشت سرگذارم صدمات و مشقات زیادی متحمل شدم. من این راه را درحالی پیمودم که به خود می‌گفتم باید به پیش و به بالا بروم. «خداوند در مقابل من دری‌گشوده که هیچ کس قادر

به بستن آن نخواهد بود.»

من در ۱۹۵۲ از دبیرستان رنگین پوستان ایندیاناپولیس - مدرسه ویژه سیاهپوستان - دیپلم خود را گرفتم و در همان سال با خانواده‌ام از آنجا رفتم، درحالی که در جیبم فقط ۱۲۰۰ دلار پول و یک شلوار و یک سینه پرتب و تاب برای تحصیل در رشته حقوق و وکیل شدن داشتم. رویائی که از کودکی در من سر برمی کشید و من آن را از نه سالگی که با پدرم به دفتر یک وکیل دعاوی رفته بودم، همچنان حفظ کرده بودم.

در کنکور پلیس لس آنجلس شرکت کردم و قبول شدم. در آن هنگام فقط ۲۰ سال داشتم. در ۲۱ سالگی با نمرات عالی از آکادمی پلیس بیرون آمدم. درحالی که به عنوان افسر پلیس انجام وظیفه می کردم، برای ورود به دانشکده حقوق خود را آماده می ساختم. سرانجام در ۱۹۶۱ از کالج دولتی لس آنجلس لیسانس حقوق و دکترای خویش را از دانشگاه کالیفرنیا جنوبی گرفتم.

سال بعد، رویای محالم به حقیقت پیوست: درحالی که دادستان شهر لس آنجلس شده بودم در سمت دادستان بخش جنائی نیز انجام وظیفه می کردم و ۲۵ حقوقدان زیر فرمان داشتم.

همزمان کار تدریس را در دانشگاه «وان نورمان» به عهده گرفتم. در آوریل ۱۹۶۴ دفتری دایر کردم و درحال حاضر مشاور حقوقی شرکت للوید براند، براید و همکاران هستم. وظیفه‌ای را که به عهده من محول می شود چه وکالت دفاع باشد و یا دادستانی، سعی می کنم به نحو احسن انجام دهم و تابحال در هر دو مورد اقدامات چشمگیری انجام داده‌ام که شهرت فراوانی برایم به همراه آورده است.

حال تنها یک آرزو بیشتر برایم باقی نمانده و آن هم این است که

خدمتگزار و پژوهنده‌ای در رشته علوم روانی باشم و بتوانم بهر کسانی که محروم و عقب‌مانده لقب گرفته‌اند مفید و موثر واقع شوم و بگونه‌ای ایشان را آماده سازم که به شکوفائی و موفقیت برسند و آنان را از قدرت نهفته در ضمیر باطنشان آگاه سازم. از هم‌اکنون در کنفرانس‌هایی که بر پا می‌شود به عنوان سخنران صحبت می‌کنم و اطلاعات و تجربیات خود را در اختیار کسانی که در آن جلسات گرد می‌آیند، می‌گذارم و این سخنان را هر شب پیش از خواب تکرار می‌کنم:

- من از هم‌اکنون همان کسی که آرزو دارم، بشوم، شده‌ام و بدان ایمان دارم... انسانی که هدف و انگیزش دارد می‌تواند بر محالات غلبه کند و غیرممکن را ممکن گرداند.

نکات مهم

- ۱- حرکت زندگی از نامرئی به مرئی است. ما به این دنیا آمده‌ایم تا شادی و شمع زندگی را تجربه کنیم و ابراز داریم و هرگز محال است که بتوان انرژی حیات را در خود پایان برد.
- ۲- زیباییها و حقایق هستی گذشته و آینده ندارد و ابدی و جاوید است. رویا و آرزوی خود را به ضمیر باطن بسپارید تا شاهد تجلی آن شوید.
- ۳- تحقق خواستهها و سوداهای باطن بستگی به قدرت و شدت نیروی تخیل دارد و انرژی حیات آن را به مرحله عمل نزدیک می‌سازد.

فصل شانزدهم

رفاه و آسایش در تمام دوران حیات

از نوشته‌های هندو:

ای فرزند روح، من تو را غنی خلق کردم. چگونه شد که تو فقیر و مسکین شدی؟

من تو را نیرومند آفریدم. چه شد که ضعیف و ناتوان گشتی؟

و جوهر عشق و خرد را در تو به ودیعت نهادم.

چگونه است که تو از آن روی می‌گردانی؟

نگاهت را به درون خویش بگردان تا بتوانی مرا در «خود» بیابی:

مقتدر و عالی.

- ابدیت، گنجینه ارزشمند خود را - آسمان را - از بهر تو

خواهد گشود تا بموقع باران را بر سر زمینت نثار کند و کار را با دست‌هایت

خیر و برکت دهد (دوترونوم)

کلید نعمت و پیشرفت

بسیاری از کسان مفهوم نعمت و ثروت را با بدی و گناه مترادف می‌شمارند و در دل چنین تصور می‌کنند که اگر به تمول برسند مرتکب گناهی نابخشودنی شده‌اند و یا اگر در پی پیشرفت و ترقی باشند و به خاطر کسب آن تلاش کنند، دست به عمل خطایی زده‌اند. حال آنکه اگر ما به وحدانیت معتقد باشیم و برای نیروی حیات ثنویتی قائل نشویم هرگز به چنین برداشت ناصوابی نخواهیم رسید.

اشخاصی که منکر رفاه و آسایش و نعمات حیات می‌شوند در واقع خود را از برکات زندگی محروم می‌سازند. نکته این است که ما به این جهان آمده‌ایم تا از مواهب و ثروت‌های آن بهره‌مند شویم؛ در این صورت اگر کسی به انکار آن برخیزد، تردیدی نباید داشته باشد که خیل طلبکاران را بر سرای خود ببیند و خانواده‌اش را گرفتار فقر و فاقه.

هزاران سال پیش در «اوپانیشاد»ها آمده است که ماده پست‌ترین درجه روح است و روح عالی‌ترین درجه روح. پول را می‌توان به صورت تظاهر و نمود مرئی قسمت ناپیدای نعمت و فراوانی در نظر آورد.

چندی پیش با بانوی جوان و تحصیلکرده‌ای صحبت می‌کردم که رویهمرفته زنی جذاب بود و در شرکتی که کار می‌کرد پست خوبی داشت. مع‌هذا از این شکایت داشت که در قیاس با سایر همکارانش موفقیت چندانی نصیبش نمی‌شود و کسی قدر او را نمی‌داند. معتقد بود که آنها برغم شایستگی و صلاحیت کمتری که دارند، بیشتر مورد توجه قرار

می گیرند. می گفت که همکارانش او را دوست ندارند و رئیسش هم به وی اعتنائی نمی کند و همه به او حسادت می ورزند. درحینى که او صحبت می کرد به کشف این موضوع رسیدم که او اصولاً از همکارانش متنفر است و در ته قلب از آنها خوشش نمی آید. در این باره به من گفت:

- همه مردها و زنهای شرکت حال مرا بهم می زنند و حوصله ام را سر می برند.

از این اظهار نظر او چنین مستفاد می شد که با دیدی متفرعن و به قول معروف با نگاهی از بالا به همقطارانش می نگرد.

برای او شرح دادم که خرده گیری و انتقاد از دیگران شکلی از خرده گیری و محکوم ساختن خویش است زیرا تنها یک روح وجود دارد که آن هم در همه مردم مشترک است. اضافه کردم که در دنیای فردی خویش، او متفکری است تنها که مسئولیت افکارش هم به عهده خود اوست. در نتیجه اگر به محکوم ساختن همکاران و یارانش بپردازد، فقط خودش را محکوم کرده است و اگر از قدر و ارزش ایشان بکاهد، ارزش و اعتبار خود را تنزل داده است. همکارانش از طریق ضمیر باطن ارتعاشات فکری او را می گیرند و تنها معلول آن، از دست رفتن دوستان و آشنایانش می باشد و بس. شاید به همین دلیل است که از شش سال پیش به این طرف هیچ پیشرفت و ارتقاء مقامی نیافته.

آن بانوی جوان فهمید که تنها یک انرژی آسمانی در این جهان وجود دارد که بایستی آن را به نحوی متعادل و سازنده بکار گیرد و از ثمرات آن برخوردار شود. درضمن این را هم دریافت که اگر دائماً درصدد تنقید و ایراد گیری از دیگران بر آید و افکار منفی خود را متوجه آنها سازد، بگونه ای مخرب این انرژی را مورد استفاده قرار خواهد داد. تلخی و

تندی و تهاجم و ستیزه‌خوئی و کژاندیشی از اثرات این قبیل اندیشه‌های منفی و سیاه است.

هنگامی که ما افکار منفی و مخرب را به سر راه می‌دهیم، جریان آزاد اندیشه را در ضمیر باطن خویش مسدود می‌سازیم. درست مثل آنکه پایمان را روی لوله آبی که در حال آبپاشی گل‌های باغچه‌مان است، قرار دهیم؛ در آن صورت به چشم خود خواهیم دید آب بند می‌آید و از فوران باز می‌ماند. از این خطایی که مرتکب می‌شویم جز فقر و تنگدستی و عقب‌ماندگی و نداری و غیره عایدمان نخواهد شد.

او که متوجه شده بود علت عدم ترقی او در کارها از کجاست بلافاصله شروع به ترمیم و اصلاح رفتار و اعمال خود کرد. به او تمرین زیر را دادم و برایش تشریح کردم که بایستی در قبال همگان رفتاری یکنواخت و نیک‌خواهانه در پیش گیرد تا جریان آزاد و روشن انرژی هستی بدون مانع و رادع در وی جریان پیدا کند.

- من پرتو عشق و مهر و آرامش و نیکدلی خود را بر همه و تمام همکاران خود نثار می‌کنم. من تحت تاثیر الهامات آسمانی قرار می‌گیرم. می‌دانم که پروردگار، انرژی هستی، منبع و سرچشمه وفور نعمت من است و حوائج و نیازمندیهای مرا در هر لحظه مرتفع می‌سازد. از خوشبختی و موفقیت دیگران خوشحال می‌شوم و می‌دانم که اگر برای آنها دعای خیر کنم، خود نیز از اثرات آن مستفیض می‌شوم، چون ابناء بشر همه یکی هستند. ما همه خدایی واحد و آفریننده‌ای یکتا داریم و اصالت حیاتمان نیز یکی است. با این اطمینان پیش می‌روم و پروردگار رویاهای مرا تحقق می‌بخشد.

روزانه پنج شش بار او بطور مرتب این تمرین را انجام می‌داد و این

حقایق را با صدای بلند ادا می‌کرد تا روح و فکرش از آن منحرف نگردد. توسط همین تکرارها بود که این حقایق در روح ضمیر باطن او جای گرفتند. یک ماه بعد او را دیدم که خوش و خندان از در تو آمد. به آرزوهایش رسیده بود و به سمت معاونت شرکت منصوب شده و درعین حال با پزشک همان موسسه نامزده شده بود.

اگر موضوع غنای بیکران نامتناهی و نعمت و برکت حیات را بر هر کس روشن کنید و او را در جریان واقعیات زندگی بگذارید و او آن را بپذیرد بیگمان از اثرات و مواهب آن برخوردار خواهد شد.

در جریان گفت و گو با یک استاد اسپانیائی متوجه شدم که او با غیظ و حقد و کینه بیمانندی از کسانی که پول فراوان و خانه‌های شیک و اتومبیل‌های آخرین سیستم و گرانتیمنت دارند، صحبت می‌کند و همه را به باد تهمت و افترا می‌گیرد و از اینکه خود قادر نیست زندگی زن و دو فرزندش را تامین کند به دیگران غبطه می‌خورد و بهتر است بگوئیم آنها را به باد ناسزا و دشنام می‌گیرد.

برای او توضیح دادم که همه چیز بخودی خود نه خوب است نه بد و آنچه از آن برمی‌آید تراوش ذهن و فکر ماست. پول کاغذی است که در این میانه هیچ تقصیری ندارد و مسکوکات، آلیاژهای بعضی فلزاتی هستند که نشانه تعداد و فرکانس حرکات الکترونها در اطراف یک هسته بشمار می‌روند. به او خاطر نشان ساختم که او باید پول را در مفهوم واقعی آن به صورت یک سمبل و نماد و یک وسیله مبادلاتی که علامت آزادی انسانی و اعتدال و زیبایی و ظرافت طبایع است، مورد توجه قرار دهد. پول در طول قرون و اعصار اشکال مختلفی به خود گرفته و به عبارتی شیوه‌ای است برای آنکه انرژی هستی سلامت اقتصادی ملت‌ها را حفظ

کند.

نخستین درسی که آن استاد جوان آموخت این بود که غبطه خوردن به حال دیگران مانع جریان آزاد برکت و ثروت در زندگی او می‌گردد و محکوم ساختن پول باعث فرار آن می‌شد. در واقع رشک و حسد باعث می‌شود تا برای دیگران اهمیت بیموده‌ای قائل شویم و خود را خوار و خفیف سازیم. نعمات و مواهب هستی گنجینه‌ای است که در اختیار همگان قرار دارد این بر خود ماست چگونه بتوانیم سهم و حصه خود را از آن برگیریم. غبطه دیگران را خوردن، محروم ساختن خویش از آن نعمتها و به عبارت ساده‌تر فقیر ساختن خود است و از بین بردن انرژی و نابود کردن سعادت و شاد کامیمان است.

نیروی محرک وجود

ابتدا عشق را تعریف می‌کنیم: عشق نیکدلی و نیکخواهی همگانی است و آرزوی داشتن سلامت و خوشبختی و رفاه و آسایش همه مردم است. خادم دیگران شدن از سر خرد و مهر، داشتن عشق آسمانی است. اصل هستی یا انرژی آسمانی می‌خواهد آزادانه خود را متظاهر سازد: پس عشق تظاهر و تجلی کامل حیات است. عشق مترادف است با آرامش و صفا و جمال و سرور و شرف مطلق. حسادت و بخل و محکوم ساختن دیگران نشانه باور و اعتقادی است ناصواب که بر این اساس طبیعت فاقد ثروت و نعمت برای همگان است و این ایده را به ذهن معتقدان این نظریه متبادر می‌سازد که اگر دیگری میلیاردی است پس ما باید فقیر و بیچیز بمانیم و حق نداریم سهم خود را از گنجینه جهانی مطالبه کنیم. و این

برداشت کاملاً غلطی از زندگی می‌باشد.

استاد جوان طبق رهنمودهای من شروع به تمرین روحی کرد:

- من این را قبول دارم که خداوند منبع لایزال است و حامی و پشتیبان من. از این لحظه به بعد، من در نهایت صداقت، عشق و مهربانی و شادمانی و نیکدلی خود را نثار همه مردم می‌سازم. در دانشگاهی که تدریس می‌کنم، برای همگان آرزوی غنا و خوشبختی و نعمت و فراوانی می‌کنم و می‌دانم که عشق ضامن اجرای قانون رفاه و تندرستی و بهروزی و برکت است.

با تبیین و تایید این اصول و جایگزینی آنها در روح خود، پروفیسور توانست بینش خود را نسبت به مصادیق زندگی تغییر دهد چنانکه ظرف یک ماه شاهد معجزاتی در حیات اجتماعی شد که هرگز تصور نمی‌کرد روزی آنها را به چشم ببیند: به رتبه بالاتری ارتقاء یابد و بر حقوق و دستمزدش افزوده شود و همکارانش با روی خوش از او استقبال کنند و خنده و شادی به کانون خانواده‌اش باز آید.

اگر نتوانیم وجدانی از عشق واقعی در باطن و در قلب خود بسازیم، طولی نخواهد کشید که تمام فعالیتها و مراودات و ارتباطات ما با دیگران دچار خدشه خواهد شد و بجای مهر و محبت و صمیمیت و یکرنگی، دشمنی و نفرت جای آن را خواهد گرفت.

فراوانی و نعمت و تصویر ذهنی

در شهر دلگشا و زیبای زاگرب یوگسلاوی با مردی آشنا شدم که به حرفه سوداگری اشتغال داشت و سالها در انگلستان زندگی کرده بود.

او کتاب نویسنده معروف «هنری تامس هامبلین» را بنام «دانش بررسی فکر» مطالعه کرده و از آن بهره‌ها گرفته بود. او می‌گفت که نویسنده می‌خواهد ثابت کند ثروت یک ایده است و یک حالت روحی و نحوه اندیشیدن و طرز تلقی شخص از پول. او اظهار می‌داشت سالها آرزو کرده بود در زاگرب کار و کاسبی راه بیندازد و سرانجام به آرزوی خود رسیده بود.

بارها در روز به عالم تخیل خود می‌خزید و در آن خود را می‌دید که چگونه از دستی پول را می‌گیرد و بعد به خرج کردن آن می‌پردازد: به بچه‌هایش پول می‌دهد تا کتاب بخرند و یا آنچه دوست دارند، تهیه کنند و یا به کارمندانش پول می‌دهد و یا به بانک می‌رود تا پولهایش را به حسابش بگذارد و همه اینها در ذهنش اتفاق می‌افتاد. او اینک می‌دانست هرچه در ذهنش روی می‌دهد سرانجام روزی شاهد آن خواهد گشت. او صحنه‌هایی که معادل گردآوری ثروت بود، در عالم تخیل پدید می‌آورد و با معرفت به اصل بودن و داشتن، قادر به تملک آنچه آرزو داشت می‌گردید (توسط اتحاد ضمیر روشن و ضمیر باطن).

او به مدت یک ماه با اعتقاد کامل تمرین خود را ادامه داد و در پایان آن مدت به نحو شگفت‌آوری توانست رویای خود را تحقق بخشد و مغازه‌ای باز کند و همان‌گونه که در عالم خیال می‌دید پول را در زندگیش به گردش درآورد و از این دست بگیرد و از آن دست خرج کند و هم بر رونق کسبش بیفزاید و هم رفاه خانواده‌اش را تامین کند.

* * *

جا دارد که زن و شوهر در زندگی زناشویی پس از آنکه با هم عقد اتحاد و ازدواج بستند، آرمانها و هدفها و انگیزه‌های خود را یکی سازند تا به این وسیله بهتر بتوانند از نعمات و ثروت‌های این جهان استفاده نمایند. اگر هر دو به این نتیجه برسند که نیروی هستی یا ذات پروردگار است که منبع خیر و برکت است بهتر خواهند توانست زندگی خود را سر و سامان ببخشند. زیرا اصل توافقی است که در این باره کرده‌اند و اصل اعتدال و آرامش را در زندگی خود حاکم ساخته‌اند.

زنی که یقین حاصل کند شوهرش با الهام از نیروی هستی دست به تلاش می‌زند تا چرخ زندگی را بچرخاند، به صورت یکی از نیرومندترین قوای محرکه شوهر در عرصه حیات وی درمی‌آید. بدیهی است که خود نیز از این طرز فکری که در خانواده ایجاد نموده، بهره‌مند خواهد شد و اثرات آن را به صورت عشق و مهربانی و وفاداری خواهد دید: فکر خلاقه او هم خیر دیگران را می‌خواهد و هم خویشتن از ثمره آن برخوردار می‌شود. اگر برای کسی دعای خیر می‌کنید، خود را نیز از آن بی‌نصیب نمی‌گذارید.

هنگامی که زن و شوهری به مشاجره و نزاع می‌پردازند، عدم توافق و تفاهم خود را به این وسیله ابراز می‌دارند و قوای خود را چنان ضایع و تباه می‌سازند که در پی آن انواع مصیبت‌ها و گرفتاریها را برای خویش فراهم خواهند ساخت و به این دلیل است که زنان و شوهرانی که دائماً در حال دعوا و بگومگو بسر می‌برند، معمولاً از حیث مالی نیز وضع بدی پیدا می‌کنند.

رازداری: رمز دستیابی به نعمت و رفاه

قانون سکوت را همواره مراعات کنید:

- راز دل خود را از بهر هیچکس فاش مکن.

هنگامی که طرح و پروژه‌ای دارید و نقشه‌ای در سر کشیده‌اید و می‌خواهید آنها را عملی سازید، هرگز آنها را با کسی در میان نگذارید و یا در صورت لزوم به اختصار در آن باره گفت و گو کنید و از شرح جزئیات خودداری نمائید، خاصه آنکه مخاطب شما به نحوی از انحاء در آن طرح و ابداع و اختراع ذینفع باشد. بعضی وقتها حتی نزدیکان و دوستان و خویشان شما به طرحهای اختراعی و نوظهور شما می‌خندند و آن را غیرعملی و مسخره می‌خوانند و همین باعث می‌شود تا آبی بر آتش شور و اشتیاق شما ریخته شود و احیانا از اجرای آن منصرف شوید.

هرقدر درباره آرمانها و ایده‌آلهای خود کمتر سخن پردازی کنید، بیشتر بدان ارزش و اعتبار خواهید بخشید. سعی کنید با ایمان و اعتقاد بدان قوت و استحکام بدهید. سرانجام موقعی که آن را بخوبی در ذهن پرورید، شاهد تحقق عینی آن نیز خواهید گشت.

«من والای» شما، و دیگران را وادار به دوست داشتن دیگران و بالعکس خواهد کرد و عشق سرچشمه و مشوق و موجد هر کار است: کسی که رابطه حقیقی خود را با انرژی هستی بشناسد، در نهایت به صورت کانال و معبر و حتی منبع آن در خواهد آمد. پس به سوی سرچشمه لایزال و پایان ناپذیر نفس و درون روی آوریم تا از موهبت زندگی و نعمات آن بهره بگیریم.

نکات مهم

۱- انرژی آسمانی منبع و کانونی است که می‌تواند تمام نیازها و حوائج ما را در هر زمان و هر مکان برآورده سازد. مستمندان و تنگدستان بیشتر از آن رو محتاج و نیازمند باقی می‌مانند که خود در پی فراهم آوردن مال و ثروت نیستند. خداوند نعمات جهان را در اختیار بندگان خویش قرار داده است.

۲- کسانی که خواهان برکات و ثروت‌های حیات نیستند، خویشان را از آسایش گیتی محروم می‌سازند.

۳- اگر نتوانیم در نفسانیات خود عشق و نیکخواهی و محبت را جای دهیم، ارتباطات ما با دیگران دچار آشفتگی و از هم پاشیدگی خواهد شد.

۴- مهم آن است که زنان و شوهران ایده‌آلها و هدفها و فعالیت‌های خود را همسان و همساز سازند تا به نعمت و برکت دست یابند. زنی که منبع الهام شوهرش می‌شود و به این نکته باور دارد که شوهرش او را هدایت می‌کند و به رفاه و آسایش می‌رساند، زندگی زناشویش باخیر و خوشی همراه خواهد شد و هر دو خواهند توانست سختیها و ناملات‌های حیات را بسهولت از پیش پای بردارند.

۵- رازنگهدار باشید و از نقشه‌ها و طرح‌های خود با کسی سخن به میان نیاورید.

۶- عشق، شادی و تندرستی و شور و نشاط حیات را به انسان می‌سپارد و این بر خود ماست چگونه از آن استفاده کنیم. آن را بتوانیم بخوبی نگه داریم و یا به هدر دهیم. با افکار روشن و مثبتی که به سر راه

رفاه و آسایش در تمام دوران - کتاب ۲۲۷

می‌دهیم، هم عشق و غنای روحی و معنوی را به سوی خود می‌کشیم
خواهیم کرد و هم رضایت خاطر باطن و آرامش خیال را.

فصل هفدهم

پدیده‌های روحی

دانش بشر تا بدانجا رسیده که می‌بایست از قدرتهای شگرف روحی خویش آگاه گردد و بداند که در باطن و نفس ضمیر او چه می‌گذرد. همان گونه که باید به شکوه و هیمنه فضاها و افلاک دست بزند، ابعاد نامتناهی روح خود را نیز در این کشف و شهود از قلم نیندازد. درواقع، بهتر است بگوئیم که آدمی در قلمرو نامتناهی بسر می‌برد، ولی با اینکه فضانوردان ما راهی کرات دور و نزدیک شده‌اند و هفت آسمان را از زیر پا گذرانیده‌اند، اما هیچ کهکشانی به عظمت و شکوه و ابهت قدرتهای نهفته در اعماق روح و ضمیر انسان نمی‌رسد و با آن قابل قیاس نیست.

اخیراً در یکی از باشگاههای خصوصی نوادا برای جمعی از اعضای آن سخنرانی می‌کردم. موضوع صحبت درباره روح و انکشاف ضمیر

باطن بود. بعد از پایان جلسه خانمی به نزد آمد و مشکل خود را با من در میان گذاشت. او گفت که چند ماه پیش، یک شب شوهرش خوشحال و خندان به خانه آمد و در حالی که بسته‌ای را نشان می‌داد اظهار داشت که در یک معامله بورس مبلغ کلانی حدود ۱۵۰/۰۰۰/ دلار برده است و سپس آن را برداشت و رفت در گاوصندوقی گذاشت که تنها کلیدش پیش من بود. چند روز بعد از این ماجرا یک شب در خواب سکتته کرد و در گذشت. پس از پایان مراسم تدفین و تشییع به صرافت افتادم تا در گاوصندوق را باز کنم و پول را بردارم. پس از آنکه در آن را باز کردم دیدم که در آن حتی سکه‌ای نیست. همه جا را گشتم و اثری از پولها پیدا نکردم.

من به آن بانو پیشنهاد کردم که با هم مساله را بررسی می‌کنیم شاید سرنخی پیدا کنیم. به او گفتم هوش و خرد ذاتی ما همه چیز را می‌بیند و از همه چیز آگاه است. ابتدا برای شوهرش دعا و طلب مغفرت کردیم و سپس از هوش نامتناهی خود خواستیم که آنچه را می‌داند در اختیار ما قرار دهد.

من و او مدت پنج دقیقه در سکوت کامل در حالت تعمق و ژرف نگری قرار گرفتیم. ناگهان او بصدا در آمد و با لحن بخصوصی گفت: «بلی، صدایت را می‌شنوم. می‌فهمم. دوستت دارم». سپس به من گفت که در سکوت بوضوح صدای شوهرش را شنیده که با او صحبت می‌کرده. درست مثل همان وقتی که در این دیار بود، با همان لحن و با همان آهنگ او را خطاب قرار می‌داد. او در آن هنگام محل اختفای پولها را افشا کرد و گفت که آنها را در جعبه‌ای زیر الوارها در گاراژ خانه‌شان گذاشته است. بعد نشانی‌هایی هم داد و گفت چگونه در یک مجلس میهمانی لیوان

لیموناد را روی لباسش ریخته و با چه دستپاچگی به دستشویی رفته و چه پیراهنی پوشیده بود.

بانوی مزبور اینک متقاعد شده بود که گوینده کسی جز شوهرش نبود و برای اینکه از تردید بیرون آید همان روز باتفاق برادرش به گاراژ خانه‌شان رفت و مطابق نشانی‌ای که همسرش داده بود تخته پاره‌ها را که کنار زد جعبه کوچکی را در آنجا پیدا کرد و چون در آن را گشود بسته‌های اسکناس را دید و پس از شمارش معلوم شد که همان ۱۵۰/... دلاری است که آن شب با خود به خانه آورده بود ولی محض احتیاط در آنجا مخفی کرده بود.

آن خانم هنوز هم با قاطعیت کامل اظهار می‌دارد که صدایی که شنیده از آن شوهرش بوده و توسط پیغامی که داده بود، او توانست پولی را که ممکن بود هرگز پیدا نکند، گیر آورد. من هم گفته‌های او را باور کردم. بدون هیچ شکی شوهرش می‌خواست محلی که پولها را قایم کرده بود، به همسرش نشان داده باشد. موضوع تله‌پاتی و این حرفها هم نبود چون هیچیک از ما نمی‌دانست پولها در کجا قرار دارد.

درضمن ماجرای ریخته شدن محتوی گیللاس لیموناد روی پیراهن او دلالت بر صحت امر داشت. اما این موضوع را از جهات دیگر نیز می‌توان مورد بررسی قرار داد. واقعیت این است که بسیاری از این قبیل تجارب از ذهن و ضمیر ما برمی‌خیزد. گاهی اوقات که نجوایی از اعماق درون خود می‌شنوید، احساس می‌کنید که ندایی شما را به خود می‌خواند و پیغامی می‌شنوید که آن را از عزیزی که در دیار دیگر است، تلقی می‌کنید، حال آنکه این امر دال بر آن است که او بگونه‌ای دیگر در جهان دیگر حی و حاضر است و با ضمیر و روح شما در ارتباط.

نیروی هستی و دو پیکر شما

در جریان سفرم به یوگسلاوی با یکی از افسران بازنشسته نیروی دریائی امریکا که به آن سرزمین آمده و در «دوبرونیک» که زادگاهش بود ساکن شده بود صحبت می‌کردم. او کتابهای جالبی درباره زندگی روی دریاها نوشته بود که بویژه مورد توجه کودکان قرار گرفته و از این حیث شهرت و اعتباری برای او بهمراه آورده بود. موضوع گفت و گوی ما به مساله روح کشید و چنانکه خود می‌گفت از اینک که با نویسنده کتابهایی چون «ادراک روحی و جادوی قدرت فوق حسی» طرف صحبت شده احساس غرور می‌کرد. می‌گفت که این کتابها را خواهرش از سانفرانسیسکو برایش فرستاده و او اینک می‌داند که روح از چه قدرت شگرفی برخوردار است.

او به من گفت که شخصاً در این مورد تجارب ارزنده‌ای را از سرگذرانده است. برایم تعریف کرد که چگونه در جنگ دوم جهانی هنگامی که رزمناوش هدف اژدر ژاپنی‌ها قرار گرفت و خود و چندتن دیگر از ملوانان بسختی مجروح شدند، درست در لحظه‌ای که نزدیک بود از هوش برود دست به دعا برداشت و گفت:

- پروردگارا، رفقایم را نجات بده! همه ما را نجات بده!

سپس، در همان حال خود را درون کابین یک کشتی دیده بود که دارد اسم و مشخصات خود و رزمناو و ملوانانش را می‌نویسد و حتی طول و عرض جغرافیائی محل غرق کشتی را نیز ذکر می‌کند تا سایر ابواب جمعی و ناویانی که گرفتار آمده بودند نجات داده شوند. آنگاه خود را درون یک ناوچه یافت و چون چشم گشود گروهی از افراد خودی را بر

بالای سر خود دید که دارند او را به هوش می‌آورند. آنگاه زخمهایش را پانسمان کردند و شربت‌ی مقوی به او دادند و افسری از او درخواست کرد تا نام و مشخصات خود و رزمناوش را بنویسد و او این کار را کرد. سپس افسر مزبور امضا و گفته‌های او را با آنچه در دفتر کشتی بود مقایسه کرد و همه را عین هم یافت.

بعد چهارم چیست

پرتوافکنی اثیری ماده، پیکره بعد چهارم از دیرباز مورد بحث دانش‌پژوهان قرار داشته است. در این مورد جریان از این قرار بوده که افسر مزبور از صمیم قلب دست به دعا برداشته که جان خود و همراهانش نجات داده شود و این آخرین فکر او قبل از مدهوش شدن بوده که در ضمیر باطنش نقش بسته. خرد و هوش ذاتی می‌دانست که رزمناو او در چه نقطه‌ای قرار دارد و در ضمن خبر داشت که نزدیک‌ترین کشتی در آن منطقه در کجاست و پرتو آن بیدرنگ در پیکره اثیری او منعکس گردیده بود. پرتوی که قادر است از درهای بسته نفوذ کند و فضا و زمان و مکان را درهم نوردد و از ماده نیز بگذرد و از آنچه باید اتفاق افتد صاحب خود را آگاه سازد. به این ترتیب بود که وارد کابین فرمانده ناوچه گشت و شرح جزئیات را در دفتر مخصوص کشتی ثبت کرد و بقیه قضایا هم روشن است.

در انجیل آمده است: «در رویا و در هنگام خفتن، زمانی که خواب عمیق به سراغ انسان می‌آید و در آن لحظه‌ای که بر بستر خویش خفته‌اند، در همان دم گوشها باز می‌شوند تا فرمانها و دستورها را بشنوند».

موقعی که با این اعتقاد باطنی به خواب می‌روید که دعا و آرزویتان حتماً مستجاب خواهد شد، ضمیر باطن خود را از آنها اشباع خواهید کرد و در همان حال از ضمیر باطن خود که همه چیز را می‌بیند و از همه چیز آگاه است، دستورات لازم را دریافت خواهید داشت.

دکتر «فینآس کیمبی» که یکی از نخستین پیشاهنگان امر درمان روحی است در ۱۸۴۷ در این باره چنین می‌نویسد:

- هنگامی که شما فکر می‌کنید شخصی مرده است، در واقع او برای شما مرده، حال آنکه برای خود او هیچ تغییری بوجود نیامده. او هنوز هم از تمامی حواس یک انسان طبیعی برخوردار است: گوئی در این دنیا هیچ اتفاقی روی نداده است.

کیمبی از کسانی بود که می‌توانست بضرورت بر بالین بیماری که او را به نزد خود فرا خوانده بود، حضور یابد: در همان حال به پرستاری و تیمار و به ناز و نوازش او می‌پرداخت، به گونه‌ای که آن شخص واقعاً محضر او را حس می‌کرد. هنگامی که از فاصله دور بر سر او دست می‌کشید تا صرفاً توجه بیمار را به خود جلب کند و آتش ایمان او را تیزتر سازد مبنی بر اینکه در آنجا حضور داشت، همین امر به بیمار جان و توان می‌بخشید.

دکتر کیمبی قول داده بود برای زنی در «نیوهامپشایر» دعا کند و چون فاصله محل سکونت این دو زیاد بود بر آن شد تا ارتباط خود را از طریق روحی و بعد چهارم برقرار کند. آن خانم در آن شب میهمان داشت و سر میز شام ناگهان رو به میهمانش کرد و گفت:

- پشت سر شما یک مرد ایستاده. خودش است: دکتر کیمبی است. او حالا دیگر مواظب من است. کیمبی مدعی بود از قدرتی برخوردار

است که می‌تواند در هر لحظه در هر جایی که اراده کند، حضور بهم‌رساند. به عبارت بهتر، می‌توانست در عین حال در دو مکان حاضر شود: در همان حالی که در دفترش برای زنی بیمار دست به دعا برمی‌داشت، در همان زمان برای بیمار دیگری که صدها میل فاصله داشت آرزوی تندرستی می‌کرد و او حضور دکتر کیمبی را پیش روی خود احساس می‌کرد.

کیمبی از این نکته بخوبی آگاه بود که حضور و نیروی روحی موجود در انسان محدود به زمان و مکان نیست و نه جسم می‌شناسد و نه محیط و نه فضا و قادر است به قالب روح درآید و در هر کجا ظاهر شود.

یک شب بهنگام بازدیدم از یوگسلاوی با دوتن از همسفرانم - یکی آلمانی و آن دیگر انگلیسی، در معیت یک راهنمای مترجم به دیدن عملیات احضار ارواح رفتیم. خانه او در طبقه چهارم یک ساختمان بود و ما وارد اتاقی نیمه‌تاریک شدیم که در هر گوشه و کنار آن تمثالها و شمایلهای قدیسین وجود داشت. به تقاضای راهنمایان، مدیوم به حالت خلسه عمیق فرو رفت و شروع به حرف زدن به زبان آلمانی کرد.

دوست آلمانی ما باحیرت اظهار داشت که این صدای پدر اوست که دارد ماجراهائی را از دوران کودکی او تعریف می‌کند که جز خود او و پدرش کسی از آن آگاه نیست. من زبان آلمانی نمی‌دانم ولی دوستم آنچه را که او به زبان می‌آورد برایم ترجمه می‌کرد. مدیوم به دوست ما گفت که خواهرش در اثر ابتلا به بیماری کلیوی بسختی بیمار است و پزشکی بر بالین او حضور دارد اما در بعد چهارم می‌گوید که او داروی موثری مصرف نمی‌کند. جالب آنکه خود او نام دارویی را به زبان آورد که در صورت استعمال بهبودی او حتمی خواهد بود.

همسفر آلمانی ما که از این جریان کاملاً مبہوت شده بود، پس از آنکه از آن خانه مرموز خارج شدیم متفکرانه گفت که بہتر است تلفنی بہ هامبورگ بزند و احوال خانوادہ اش را بپرسد. ہراسان و شگفت زده خبر بیماری خواہر و بستری شدن او را در بیمارستان شنید ولی این بار بی آنکہ درنگ کند درخواست کرد تا با پزشک معالج خواہرش مذاکرہ کند و ضمن گفت و گو با وی، او را در جریان واقعہ ای کہ خود ناظر و شاہد آن گشتہ بود، قرار داد و حتی ماجرای داروئی را کہ مدیوم اسم برده بود، برای او تعریف کرد. پزشک باحیرت و ناباوری آن گفتمہا را گوش کرد و با اکراہ دارویی را کہ تجویز کردہ بود، عوض کرد و روز بعد معجزہ ای خارق العادہ اتفاق افتاد. بیمار بکلی بہبودی یافتہ بود و در اثر آزمایشاتی کہ بر روی او صورت گرفت معلوم شد کہ عفونت حاد کلیہ ہا نیز در وی از بین رفتہ است.

در جلسہ انتقال روح، مدیوم توسط راہنما بہ من اطلاع داد کہ خواہرم در این اتاق حضور دارد و می خواہد با من صحبت کند. سپس صدایی واضح - در حالی کہ لحن و کلام و آہنگ گفتار خواہرم از آن مشہود بود، بہ گوش رسید کہ بہ زبان انگلیسی می گفت:

- اسم شما ژوزف است کہ یک بار در حوض بزرگ نزدیک خانہ مان در ایرلند توی آب افتادید و من شما را از آن بیرون کشیدم. چیزی نماندہ بود غرق بشوید، در آن موقع نہ سال داشتید. ہمچنین بخاطر دارید کہ یک شب در جنگل گم شدید و ما فانوس بر دست راہ افتادیم و شما را ہراسان و گریان پای یک درخت پیدا کردیم.

این پیامہا بدون شک از سوی خواہرم بود. این مدیوم نبود کہ با کند و کاو در ضمیر باطنم خاطراتی را از آنها بیرون کشیدہ باشد. من این ہر

دو واقعه را فراموش کرده بودم. و حالا آن صدا داشت آنها را بخاطرم می آورد. علاوه بر آنها او شرح داد که چگونه بعد از ۵۰ سالگی زندگی پارسایانه در صومعه سنت ماری انگلیس خواهرم در اثر اشتباه تشخیص جان خود را از دست داد. بعد چند آیه و سوره به زبان لاتین و فرانسه خواند که تنها من و او آنها را باهم می خواندیم و از حفظ کرده بودیم. دوست انگلیسی ما که اسقف «استورتفورد» انگلیس بود هنگامی که مدیوم به او اطلاع داد که برادران که افسر نیروی هوایی انگلیس بود می خواهد با شما صحبت کند، نزدیک بود از فرط حیرت پس بیفتد. صدائی که به دنبال آن شنیده شد لحنی کاملاً ادیبانه و اکسفوردی داشت که می گفت:

- مامان اینجا تشریف دارند و پاپا هم همین طور.

سپس شرح داد که چگونه هواپیمایش در اثر اصابت گلوله منهدم شده و خود رخت به سرای باقی کشیده بود و در آنجا پدر و مادر را منتظر خویش یافته بود. همچنین می گفت که او در آن دیار مشغول تحصیل در رشته فضاپیمائی است و ماموریت بعدی او مریخ و مشتری خواهد بود. والدین او از طریق مدیوم علاقمند بودند تا به دو نفری که در سالن حضور دارند - یعنی آن آلمانی و من - معرفی شوند.

در علم، فرضیه قابل قبول ساده ترین فرضیه است. ما هر سه نفر عمیقاً متقاعد شده بودیم که توانسته ایم با عزیزان دیار دیگر ارتباط برقرار کنیم و اظهارات آنها را صددرصد موثق بدانیم و هر نوع نظریه دیگر را مبنی بر انتقال افکار مردود بشماریم. بدیهی است که سهم مدیوم را در این قضیه بسیار مهم می شمردیم و برای او و استعداد وی قدرت شگرفی قائل می شدیم، هر چند که بسهولت نمی توان چنین رخدادهایی را

باور کرد.

آنگاه ماجراهای حیرت‌آورتری در پیش چشممان به مرحله عمل درآمد. او از هریک از ما پرسید که آیا می‌خواهیم اسباب و لوازمی را که در خانه داریم برایمان بیاورد. انگلیسی ناباورانه گفت عصایش را حاضر کند. در چشم بهم‌زدنی عصای او که حروف اول اسم او بر روی آن کنده شده بود، روی سیز ظاهر شد. چشمان انگلیسی از فرط تعجب نزدیک بود از حدقه درآید.

آلمانی هم زیرسیگاری خود را خواست که در دفتر کارش قرار داشت. یک دقیقه بعد زیرسیگاری مورد علاقه‌اش حاضر شده بود. از مدیوم خواستم تا پیپی را که مارک «پیترسن دوبلین» بر آن منقوش بود و در کشوی میز کارم قرار داشت برایم حاضر کند و او همین کار را کرد.

این عملیات را که اصطلاحاً انتقال می‌نامند و جابجائی شیئی از جائی به جای دیگر است توسط مدیومها بدون دخالت عامل فیزیکی آشکار صورت می‌گیرد. در بعضی مواقع این موضوع ثابت شده که مدیومها اشیائی را در اتاق مجاور و یا در پستوها مخفی می‌کنند و سپس آنها را ظاهر می‌کنند که این امر دست کم در مورد ما سه نفر که هر کدام مال سرزمینهای مختلف بودیم، نمی‌توانست مصداق پیدا کند. شاید در برخی موارد بتوان آنها را نتیجه تداخل ضمیر باطن بشمار آورد و یا اینکه نیروی مغناطیس روحی بتواند چنین عملیات محیرالعقولی را انجام داده باشد.

اما توضیح من ساده‌تر بود. در علم امروز این نکته ثابت شده است که ماده قابل تبدیل به انرژی (روح) است. ماده آن نوع انرژی

است که از حیث رویت محدود است. در نتیجه، مدیوم با بهره‌گیری از نیروی ضمیر باطن خویش، در عصایی که در خانه مرد انگلیسی وجود داشت همسانی تجانس پیدا می‌کرد و آن را به صورت انرژی درمی‌آورد زیرا عصا دیگر جز ترکیبی مولکولی - یعنی یک دسته الکترون که دور هسته‌اش به گردش درمی‌آیند - چیز دیگری نبود؛ هنگامی که عصا به یک رشته الکترون نامرئی و پروتون غیرقابل رویت محدود می‌شود، آنگاه توسط روح ضمیر باطن در حضور مدیوم ظاهر می‌گردد و شکل اصلی خود را بدست می‌آورد. *

مثالی می‌زنیم: یک قالب یخ را در نظر بگیرید؛ باینکه از آب درست شده ولی با حرارت مختصری به بخار تبدیل می‌شود و به صورت ظاهر نامرئی و غیرقابل رویت می‌باشد که در عین حال هنوز هم از ارتعاش بالایی برخوردار است. در واقع، آب - یخ و بخار تنها تفاوتشان فرکانس ارتعاشی آنها می‌باشد. بخار، که نامرئی است، اگر تحت شرایط بخصوصی قرار بگیرد، تبدیل به آب می‌شود و در برودت معین باز به یخ مبدل می‌گردد. حال در سطوح بالاتر می‌توان بسیاری اشیاء را از حالت مادیت خارج کرد و یا آنها را مادی نمود: جهان مجموعه‌ای است از فرکانسها و شدتها و تراکمها.

پیپ، عصا و زیرسیگاری را می‌توان توسط فرایندی که آن را تله‌کینزی *Télékinésie* یعنی تولید حرکت در جسم بدون دخالت نیروی فیزیکی می‌نامند، از جایی به جایی انتقال داد که آن را انتقال از راه دور

* بد نیست یادآور شویم که دکتر مورفی استاد ممتاز رشته مهندسی شیمی

نیز هست.

نیز نامیده‌اند.

در این مورد بهتر است به مقالاتی که از روزنامه نشنال اینکوایرر (۵ اوت ۱۹۷۳) استخراج کرده‌ایم، اشاره کنیم: «آزمایشهای شگفت‌انگیز در انستیتوی تحقیقاتی استانفورد».

«گروهی از برجسته‌ترین دانشمندان جهان شاهد اجرای یک رشته آزمایش جالب توسط «اوری‌گلر» در دانشگاه استانفورد گشتند که به اختصار به تحقیقات و بررسیهای این گروه در این زمینه اشاره خواهیم داشت:

موسسه تحقیقاتی استانفورد که یک سازمان پژوهشی غیرانتفاعی محسوب می‌شود در ۱۹۶۴ تاسیس گشته و توسط اعتباراتی که ایالات متحده بدان اختصاص می‌دهد و یا سفارشمهائی که سازمانهای علمی دول خارجی و یا انجمنهای صنعتی بدان واگذار می‌کنند، به کارهای تحقیقاتی و علمی می‌پردازد. (لازم به تذکر است که هیچ رابطه‌ای بین موسسه یادشده و دانشگاه معروف استانفورد وجود ندارد.)

کارکنان حرفه‌ای موسسه مزبور حدود ۱۵۰۰ نفر هستند و علاوه بر آن ۱۵۰۰ تکنیسین در آن به کار اشتغال دارند و در ضمن تعدادی پرسنل پیمانی نیز در آن به فعالیت می‌پردازند. گستره پژوهشها: در ۱۹۷۳ پانصد و هفتاد میلیون که دو ثلث آن توسط قراردادهای دولتی اجرا شده‌اند. به‌هر حال بد نیست به اجمال به شماری از دانشمندان و محققانی که در این موسسه مشغول فعالیتهای علمی هستند اشارتی داشته باشیم:

دکتر «هارولد پات هوف» ۳۶ ساله دارای مهندسی علوم در رشته برق و دکترای فلسفه از دانشگاه فلوریدا (۱۹۶۰). کارشناس در رشته فیزیک و کوانتا. طراح در رشته لیزر و اپتیک. مولف کتب متعدد در زمینه

لیزر و انتشار ۲۵ مقاله علمی در نشریات مختلف. فعالیت‌های کنونی او در زمینه لیزرها، زیست پس خورها و مقیاسات پدیده‌های پس خورد بیولوژیکی و بیولوژیکی عمومی.

«راسل تارگ» ۳۸ ساله. لیسانسیه علوم در رشته فیزیک از دانشگاه کوئینز کالج و نیویورک سیتی ۱۹۵۴. انجام کارهای تحقیقاتی به مدت دو سال در دانشگاه کلمبیا. متخصص لیزر و تحقیقات پلاسما (تحقیقاتی که در دمای بالای چند میلیون درجه‌ای صورت می‌گیرد) و پدیده‌های فوق فیزیکی. نگارنده بیش از ۲۵ مقاله فنی در زمینه تحقیقات لیزری، تکنولوژی پلاسما. موضوع ارتباطات در موضوع اپتیک. از پیش‌تازان تحقیقات لیزری.

دکتر «هنری پوهاریش»: دکترای الکترونیسیته از دانشگاه استانفورد. دارای ۵۲ حق‌الثبت اختراع در امریکا و خارج در زمینه الکترونیک طبی. استاد سابق پژوهش‌های علمی در مرکز طب دانشگاه نیویورک. مولف چند مقاله علمی و دو کتاب: قارچ مقدس و فراسوی تله‌پاتی.

اخیراً جوانی ۲۶ ساله بنام «اوری گلر» در حضور این استادان و گروهی از کارشناسان برجسته دست به اقدام جالبی زد و توانست فلزات مختلف را بی آنکه تماسی با آنها داشته باشد به هم گره بزند و یا نصف کند - و جهان دانش را با حیرت مواجه سازد. شگفت آنکه دانشمندی که شاهد این منظره بودند نتوانستند از لحاظ علمی قدرت این جوان را مشخص سازند و پس از اظهار نظرها و مذاکرات مفصل اعلام داشتند که شاید از بین هر چند میلیون نفر تنها یک نفر از چنین استعداد شگرفی برخوردار باشد.

اوری گلر علاوه بر این، یک رشته عملیات شگفت آور انجام داد که

مختصراً به آنها اشاره خواهیم کرد:

ترازویی را که زیر سرپوشی شیشه‌ای قرار داشت، بدون هیچگونه تماسی به حرکت درآورد. طاسی را زیر جعبه‌ای قرار دادند و او رقمی را که روی طاس بود بدقت اعلام می‌داشت و تنها پس از اینکه سرپوش جعبه برداشته می‌شد، درستی پیشگویی گلر به ثبوت می‌رسید.

با دستهای خالی از مقابل دستگاهی که مخصوص اندازه‌گیری مغناطیس است عبور می‌کرد و عقربه‌های آن را به حرکت درمی‌آورد. فلزات سخت و سنگین را درهم می‌پیچد و آنها را دو نیمه می‌سازد و این کار را بدون هیچ زحمتی انجام می‌دهد.

بسهولت هر شیئی را که بخواهد غیب می‌کند.

عقربه‌های ساعتها و پاندولها را از حرکت می‌اندازد.

دکتر «ادگار میچل» فضانورد آپولو که اینک به پژوهشهای فوق روانی روی آورده و تحقیقات خود را در انستیتوی پژوهشی استانفورد دنبال می‌کند، در مورد عملیات مبهوت‌کننده اوری گلر که خود شاهد آن بوده چنین اظهارنظر می‌کند:

- من در مورد استعداد اوری گلر هیچ تردیدی ندارم. او از استعداد خارق‌العاده‌ای برخوردار است. ما هزاران متر از عملیاتی که او انجام می‌داد فیلمبرداری کردیم و بعداً با گروهی از متخصصان آنها را مورد بررسی قرار دادیم. هیچ نکته ابهام‌آمیزی برایمان بجای نماند و هرگز نتوانستیم عملیات او را با کارهای شعبده‌بازان مقایسه کنیم و وجه تشابهی بین آنها بدست آوریم. ما، آنچه را به چشم خود دیدیم، نمی‌توانیم منکر شویم.

دکتر هنری پوهاریش می‌گوید:

- ما به چشم خود دیدیم که «گلر» چگونه عقربه‌ها و آونگهای

ساعتها را به میل خود عقب و جلو می‌برد و یا حلقه‌های قطور زنجیرها را بدون اینکه کمترین تماسی با آنها داشته باشد، از هم می‌درد. او بر جیوه دماسنجها نیز تسلط دارد و آنها را به اشاره‌ای بالا و پائین می‌برد. به هر حال گلر از نیروی تله‌پاتی فوق‌العاده‌ای برخوردار است. اما عجیب‌تر از همه این بود که او اشیائی را غیب می‌کرد و پس از چند ساعت یا چند روز - بستگی به اراده وی داشت - از نو آنها را ظاهر می‌کرد.

دکتر باستین استاد فیزیک دانشگاه کمبریج درباره او چنین می‌گوید:

- این برآستی شگفت آور است که کسی پیدا بشود که بی آنکه به اشیاء فلزی نزدیکی شود آنها را درهم بیچکاند و یا از وسط به دو نیمشان کند. پدیده‌ای است حیرت آور که می‌تواند جهان علم را با انقلاب روبرو سازد. کاری که او انجام می‌دهد چندانهم ساده نیست: دستهای خود را از دور روی شیئی قرار می‌دهد، گویی می‌خواهد برای آن دعای خیر کند. همین و بس.

دکتر باستین می‌گوید:

- من قبل از اینکه در عملیات گلر شرکت کنم یک دسته آچار فلزی خریدم و آنها را در ساکم قرار دادم و در اتاقم که در طبقه بالا بود، نهادم. در حین آزمایش از گلر خواستم دقت خود را متوجه اثاثیه‌ای که در اتاقم گذاشته‌ام بکند. چند لحظه بعد همه آچارها را پای پلکان یافتم در حالی که هر کدام چند تکه شده بودند. جالب آنکه در ساکم همچنان بسته و گلر هم در حضور ما بود. کارشناسان اهل فن گفتند شکستن آچارها کار بسیار دشواری است که با کمک ابزارهای دقیق هم بسادگی میسر نیست.

«گلر» در جواب این سوال که چگونه قادر به انجام چنین کارهایی می‌شود بسادگی اظهار داشت:

- من تصور می‌کنم که قدرت من از فکر و هوشی که در من است، سرچشمه می‌گیرد. من نوعی کانال و گذرگاه هستم که تنها با روح و فکر خود می‌توانم هر فلزی را بشکنم و عقربه‌ها را به حرکت درآورم و اشیاء و اثاثیه را جابجا کنم. اما خود بدرستی قادر به شرح و بیان آن نیستم. به تمرکز عمیق و تعمق هم نمی‌پردازم. آنچه می‌کنم تلقینی است که حین عملیات انجام می‌دهم: «آن را پاره کن. آن را بشکن» آن وقت کارها روبراه می‌شود. می‌دانم در کارم آدم صادقی هستم و همین برایم کفایت می‌کند. دانشمندانی که مرا دوره کرده‌اند و چشم از کارهایم برنمی‌دارند مرتباً درصدد آن هستند که علت قدرت مرا دریابند.

او می‌گوید:

- در هفت سالگی بود که به زور و نیروی عظیم خود پی بردم. نگاهم که به ساعت می‌افتاد عقربه‌های آن به چرخش درمی‌آمدند. ابتدا فکر کردم همه مردم هم از چنین استعدادی برخوردارند. بعدها توانستم با تمرکز شدید جواب درست مسائل را از ذهن همشاگردیها بخوانم و آن را برای معلم بگویم و نمره خوبی هم بگیرم. با تمرکز فکر بر روی فلزات سنگین می‌توانستم آنها را به دو نیم کنم و یا به هم بپیچانم. گاهی اوقات قادر به این کار نمی‌شوم ولی با کوچکترین تماس هر فلزی از هم می‌پاشد و درهم می‌شکند.

سپس با خنده‌ای می‌افزاید:

- من نه مدیوم هستم و نه با احضار روح و این حرفها سر و کار دارم و نه پیشگوئی می‌کنم و نه می‌توانم بیماری را شفا دهم. عجیب‌ترین

حادثه‌ای که برای من اتفاق افتاده این است که یک روز که با دکتر پوهاریش به صحرای دورافتاده‌ای رفته بودیم. او در آنجا با حسرت گفت که جلد دوربینش را در نیویورک جا گذاشته است و همین باعث شده تا شن و ماسه دستگاهش را خراب کند. شب به هتل برگشتیم و خوابیدیم. روز بعد که از خواب بیدار شدم در منتهای حیرت جلد دوربین او را در جلوی پاهای خود دیدم. برای نخستین بار بود که خود نیز دچار وحشت شدم. این برای نخستین بار بود که توانستم اشیائی را از چنان فاصله دوری نقل مکان بدهم و از آن پس بارها نیز موفق به چنین کارهایی شده‌ام.

* * *

غرض از برشمردن مثالها که در بالا آوردیم، اثبات این مساله است که حد و مرز انرژی هستی در انسان تا چه اندازه است که اگر بتوان آن را به طرز صحیحی مورد استفاده قرار داد، شاهد چه اعجازهایی که نخواهیم شد.

امروزه در هر محفل و مجلسی صحبت از اشعه لیزر و کاربردهای شگفت‌انگیز آن است که چگونه از صخره‌های عظیم گرانیت و خارا عبور می‌کند و آنها را به غبار مبدل می‌سازد و دل کوهها را می‌شکافد تا راه عبور مردمان را باز کند. پرتو لیزر همان پرتو نهانی آدمی است که سرانجام قسمتی از آن امکان تظاهر و بروز یافته است. این قدرت نهفته در ذات آدمی در طی قرون و اعصار توسط حکیمان و خردمندان و دانشمندان و فرزندان شناخته شده و مورد استفاده قرار گرفته است. حال بر خود ماست چگونه با این قدرت شگرف تماس پیدا کنیم و

چگونه راه ارتباط با آن را بیاموزیم و چگونه آن را بکارگیریم که شاهد تحولات و دگرگونیهای مثبت و مفید در زندگی خود باشیم.

انرژی آسمانی، انرژی هستی بخش در وجود و درون ماست و از هر انرژی، چه لیزر باشد و یا فوق آن، انرژی هسته‌ای باشد و یا اتمی و غیره، عظیم‌تر و قدرتمندتر است. از یاد نبریم که تمام این نیروها برآمده از نیروی ذات مطلق است که زوال ناپذیر است و بیکران و برتر از هر قدرت و جاودانی و حقیقی.

نکات مهم

۱- آدمی نسبت به قدرتهای شگرف روح و فوق حسی نهفته در باطن خویش معرفت دارد. گاه پاسخ مشکلترین معماها و مسائل زندگی خود را به صورت رویاها و تصاویر رویاگونه در خواب می‌بیند. فرزانشان و دانشمندان اینک به انکشاف فضاهای درونی و نفس انسان برآمده‌اند و برآند تا ثروتها و گنجینه‌های بیکران روحی و معنوی و مادی را در آنها پیدا کنند.

۲- ماده پائین‌ترین درجه روح یا «انرژی» است و روح بالاترین درجه آن. انرژی و روح را می‌توان مترادف دانست.

۳- آب را در نظر آورید که چگونه در شرایطی به یخ و بخار تبدیل می‌شود و اشکال مختلفی پیدا می‌کند. فلزات نیز وضعی مشابه دارند و نقطه ذوبی مشخص. پیکر ما نیز از میلیاردها الکترون تشکیل شده است که در موقعیتهای مختلف می‌تواند دگرگون شود: بر آتش سوزان گام نهد و عملیات شگفت‌آوری انجام دهد و مهم‌تر از همه دنیای وجود را به زیر

سلطه خویش در آورد که در این صورت عظیم‌ترین و پرشکوه‌ترین کارها را انجام داده است.

پایان

کتابهایی که در زمینه روانشناسی از سوی این مترجم به فارسی برگردانده شده

- ۱- چگونه اراده خود را تقویت کنیم؟ از: پیر رئال - کریکف - و. لوی
- ۲- تقویت حافظه و مهار اضطراب. از: آلبرت مورسل و آینسلی میرز
- ۳- خواب و تعبیر رویاها و درمان بیخوابی. از: پیر رئال
- ۴- قدرت فکر. از: دکتر ژوزف مورفی
- ۵- خود شناسی - خود سازی (روانشناسی تربیتی). از: پیر داگو
- ۶- راه خوب زیستن (روانشناسی تربیتی). از: پیر داگو
- ۷- شکوفائی اندیشه. از: پروفیسور بوم گارتسر
- ۸- تقویت و تمرکز فکر. از: دکتر ژوزف مورفی
- ۹- به هوش خود نمره بدهید. از: پیر برلوکن
- ۱۰- به شخصیت خود نمره بدهید. از: پیر برلوکن
- ۱۱- جویندگان بدبختی. از: پل واتس لایویک
- ۱۲- قدرت پول. از: دکتر ژوزف مورفی
- ۱۳- روانکاوی - رواندرمانی از: کور کینا، تسویلکو، کوسووا
- ۱۴- اراده برای شاد زیستن و چرا روح زنده می ماند. از: نورمان کازینس ماری استرلینگ
- ۱۵- غیر ممکن، ممکن است. از: دکتر ژوزف مورفی
- ۱۶- کمرونی و راههای درمان آن. از: ژان شارویه تالهورانیه

رویال بوک

کتابخانه مجازی ایرانیان

دانلود رایگان هزاران جلد کتاب ارزشمند

{ادبیات} - {علم و دانش} - {تاریخی} - {علوم اجتماعی} - {فرهنگ و هنر} - {کامپیوتر و تکنولوژی}
{کودک و نوجوان} - {مجلات - ماهنامه}



رویال بوک در تلگرام



رویال بوک در اینستاگرام



رویال بوک در فیسبوک



وب سایت رویال بوک

در اشتراک گذاری این کتاب با دیگران کوشا باشید ...

در این کتاب می‌خوانید:

چگونه می‌توان از نیروی آسمانی برای رفاه و آسایش و آرامش بهره‌گرفت و فقر و ادبار و بیماری و کژخوئی را از خود دور ساخت؟ اصل هستی پاسخ هر معمائی را می‌داند - روح و نیروی شفابخش آن - آدمی و چگونگی ارتباط باطنی - روحیه‌گذشت و بکارگیری عقل و خرد در کشاکش زندگی - سعادت ابدی چیست؟ تحول روح چگونه صورت می‌گیرد؟ از قدرتی که دارید و خود از آن بیخبر مانده‌اید - نیروی تخیل را چگونه می‌توان تحت تسلط درآورد؟ مکاشفه ذهنی چیست و چگونه می‌توان از گنجینه‌های باطن استفاده کرد؟

